

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه اول (۱۳۸۷/۲/۱۸)

شیطان و ویژگی‌های او از نظر قرآن و روایات:

شیطان و ویژگی‌های
او از نظر قرآن و
روایات

شیطان یک صنف است از جنس جن. مثل اینکه بگوییم: نژاد فلان صنفی از جنس آدم است. اما ابلیس نام خاص است. مثل انسان، حسن و حسین و زید و جمشید و غیره. همینطور شیطان، اسم جنس شیطان و شیاطین است و ابلیس نام یکی از شیطان‌ها است، که بقیه‌ی شیاطین اولاد او هستند. همانطوریکه بقیه‌ی آدم‌ها اولاد حضرت آدم هستند. تمام مفسرین اتفاق نظر دارند به اینکه شیطان از جن است. به خاطر اینکه نص قرآن است. قرآن می‌فرماید: «...إِلَّا ابْلِيسَ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ...»^۱؛ شیطان از جن بود و از امر خدا سر باز زد. در ظاهر بعضی از آیات آمده است که فرشتگان سجده کردند به جز شیطان. بعضی تصور کردند که شیطان از جنس ملائکه بود، در حالیکه شیطان از جنس فرشتگان نبود. قرآن می‌فرماید: «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا ابْلِيسَ...»^۲؛ فرشتگان همه سجده کردند مگر ابلیس. در زبان فارسی وقتی بخواهیم استثناء کنیم و اَلَّا بیاوریم، حتماً باید مابعد الا و ماقبل الا از یک جنس باشند. می‌گوییم: همه دانش‌آموزان آمدند به جز زید. اما در ادبیات عرب نوعی استثنا وجود دارد که مابعد الا و ماقبل الا از یک جنس

ی که در
به سجده
لان بر آدم
جنس
منقطع

۱- کهف آیه ۵۰

۲- آیات ۳۰ و ۳۱ حجر

نیستند. مثلاً می‌گویند: همه معلمان آمدند به جز یک خدمتگزار؛ خدمتگزار از صنف معلمان نیست. به این نوع استثناء می‌گویند: استثنای منقطع. به خاطر اینکه مابعد الا با ماقبل الا از یک سنخ، از یک صنف یا از یک جنس نیستند. تمام الاهی که در نظایر این آیه، مربوط به سجده نکردن ابلیس، در قرآن به کار رفته است از جنس استثنای منقطع است. اینکه می‌فرماید: «...إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»؛^۱ جز ابلیس که سر باز زد، و تکبر ورزید، (و به خاطر نافرمانی و تکبرش) از کافران شد. این ابلیس از جنس فرشتگان نیست بلکه از طایفه جن است. چون در قرآن در سوره کهف تصریح شده است که ابلیس از جن بود. اما اینکه چگونه وارد صنف فرشتگان شده است؟ چطور همراه فرشتگان بوده؟ داستانی دارد که در روایات آمده است. شیطان به تعبیر امیرالمؤمنین^(ع) شش هزار سال خدا را عبادت کرده بود،^۲ چون اجنه عمرهای طولانی دارند. البته امیرالمؤمنین^(ع) می‌فرماید: «وَكَانَ قَدْ عَبَدَ اللَّهَ سِتَّةَ أَلْفِ سَنَةٍ، لَا يُدْرَىٰ أَمْ مِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ»؛ معلوم نیست که از سال‌های دنیایی یا از سال‌های اخروی. ظاهراً حضرت احساس کردند که اگر به مخاطبین‌شان بگویند چند سال دنیایی کسی باور نخواهد کرد. این شش هزار سال در روایات دیگر آمده است که سال‌های آخرتی بوده است. این ابلیس خدا را عبادت کرده بود. اما خدای علام‌الغیوب می‌دانست که در باطنش تکبر است. چون عبادت درست نقطه مقابل تکبر است. طایفه ابلیس، طایفه‌ای از جن بودند که فاسق و فاجر و بی‌بند و بار بودند، عذاب الهی آمد و همه

۱- بقره آیه ۳۴

۲- منتخب میزان الحکمه، ص ۲۹۵

را از بین برد؛ ابلیس تنها ماند؛ چون ظاهراً عبادت خدا می‌کرد، بندگی می‌کرد. خداوند او را در جمع فرشتگان آورد. تازه آنجا هم معلم و مربی گروهی از فرشتگان شد (پناه بر خدا!). در روایات متعددی است که ابلیس در میان فرشتگان یک محبوبیت ویژه‌ای داشت و افواجی از فرشتگان همراهش بودند؛ حتی در روایت است وقتی خداوند دستور دارد به فرشتگان که پیکره آدم را ساختند؛ مدت زمانی، (آن طور که امیرالمؤمنین^(ع) در اولین حدیث نهج‌البلاغه فرمودند؛^۱ همانطور که وقتی ما کوزه را وقتی می‌سازیم می‌گذاریم خشک شود) گذاشتند پیکره و مجسمه آدم، خشک شود. شیطان با یک فوجی از فرشتگان آمد رد شود، نگاهی کرد، حلول کرد در پیکره این موجود، در درونش گشت و آمد بیرون و گفت: اگر خداوند اختیار این را به دست من بدهد من می‌دانم چطور تربیتش کنم ولی اگر بر من برتری دهد من در مقابلش اطاعت نخواهم کرد. یعنی همان جا آثار تمرد ابلیس آشکار شد. البته اینجا یک سری سؤالات پیش می‌آید که آن طوری که ما شنیده‌ایم فرشتگان پیشرفتی ندارند، کمال اضافه‌ای به خود نمی‌گیرند. این انسان است که چیزهای تازه یاد می‌گیرد. طبیعتاً برای این طور موجودی امتحان معنا ندارد. شیطان امتحان شد؟ فرشتگان امتحان شدند؟ این‌ها را انشالله در بحث ملائکه و فرشتگان و بررسی آنها خدمتتان خواهیم گفت.

قصه همراهی ابلیس با فرشتگان از این قرار بوده است. روایات بسیار است که نشان می‌دهد ابلیس یک جایگاه ویژه‌ای در میان فرشتگان خدا داشته است. اما اینکه چرا انسان از گل بدبو

۱- نهج‌البلاغه دشتی، خطبه اول، ص ۳۶

آفریده شده است؟ چرا از مثلاً از مشک آفریده نشد؟ چرا از نور آفریده نشد؟ به خاطر اینکه اگر از یک چیز معطر یا از نور آفریده می‌شد، تکبر ابلیس لو نمی‌رفت. دیگر نمی‌گفت من از آتشم او از خاک است. برای اینکه یک مقدار امتحان مشکل شود و تکبر متکبر معلوم شود، خداوند یک مقدار آن را سخت کرد؛ آدم را از گل بدبو آفرید. چون امیرالمؤمنین^(ع) در خطبه قاصعه می‌فرمایند: اگر خدا آدم را غیر از این خلق می‌کرد و از بهترین مواد و مصالح می‌آفرید، امتحان سبک می‌شد. «لَخَفَّتِ الْبَلْوَى فِيهِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ»؛ امتحان برای فرشتگان سبک می‌شد و طبیعتاً شیطان هم سجده می‌کرد. به خاطر صعوبت و سختی امتحان بود.

اگر انسان از یک چیز معطر یا از نور آفریده می‌شد، امتحان سبک می‌شد و تکبر ابلیس لو نمی‌رفت.

یک نکته دیگر که در اینجا است در بعضی از آیات قرآن آمده است. «قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدِي...»^۲؛ چرا به موجودی که با دو دست قدرتم آفریدم سجده نکردی؟ اصلاً این سؤال و جواب برای چیست؟ خدایی که علام‌الغیوب است برای چه می‌پرسد؟ مگر خدا نمی‌دانست چرا سجده نکرده؟! حالا خدا پرسید، چرا در قرآن آن را نقل کرده است؟ مثل خیلی چیزهای دیگر که نقل نکرده این را هم نقل نمی‌کرد. چرا چند خط قرآن را گرفته که خاطره‌اش را نقل کند که خدا به ابلیس اینگونه گفت؟ از این گذشته چرا بیش از یک جا نقل کرده است. چه حُسن و دلیلی دارد؟

۱- نهج‌البلاغه دشتی، خطبه ۱۹۲، ص ۳۸۰

۲- ص آیه ۷۵

یکی از درس‌هایی که در این آیه کریمه و آیات مشابه وجود دارد، این است که خداوند به ما یاد داد که هر وقت خواستید در مقابل فعلی از شخصی، او را سرزنش کنید که این فعل می‌تواند دلائل متعددی داشته باشد. از او بپرسید چرا این کار را انجام داده است، اول او را سرزنش نکنید، بگویید چرا این کار را کرده است؛ بعد از اینکه علتش را خودش با زبان خودش توضیح داد و مطمئن شدید که این حاکی از قبح سریرت اوست، آن وقت او را سرزنش کنید. این درس قرآنی است؛ خیلی هم درس مهمی است. امیرالمؤمنین^(ع) در تمجید از عثمان بن مظعون فرمودند: (که خیلی تعریفش کرده‌اند! به یاد ندارم در تمام نهج‌البلاغه کسی را با این بیان طولانی تعریف کرده باشند) هیچ کس را سرزنش نمی‌کرد مگر اینکه اول عذرش را بشنود. خیلی از ماها اخلاقمان این است که تا کسی یک کاری را انجام می‌دهد بدون اینکه بپرسیم: چرا این کار را کردی؟ شروع می‌کنیم تشر زدن و حرف کم و زیاد زدن، حرفمان که تمام شد، آن وقت می‌گوییم: حالا بگو چرا این کار را کردی؟ وقتی گفت، آن وقت می‌افتیم به دست و پایش که آقا! ببخشید ما نمی‌دانستیم. می‌توانستی بدانی. شخصی می‌گفت: جنازه چند شهید آورده بودند، دیدم یک آقای در یک مغازه‌ای دارد می‌خندد، من هم عصبانی شدم و شروع کردم به او توپ و تشر زدن که تو دین نداری؟! غیرت نداری؟! این همه جنازه شهید آوردند، آن وقت تو داری می‌خندی؟! یک وقت هم او (پیرمردی بود) نگاهش دوخته شد به چشم من و قطرات اشک جاری شد روی گونه‌اش و هیچ چیز هم نگفت. مغازه‌دار اشاره کرد که این پدر چند شهید است. گفت: مانده بودم چکار کنم. چرا نمی‌پرسیم؟! خدای علام‌الغیوب از ابلیس پست، پرسید. نه ما از خدا بالاتریم و نه مخاطبمان از ابلیس بدتر. این یکی از اخلاق‌های الهی است. خیلی هم اخلاق

ارزشمندی است. چرا سجده نکردی؟ بیش از یک بار هم این حکایت را در قرآن نقل می‌کند، که به ما یاد دهد، تا عذر کسی را نشنیده‌اید در ملامت را باز نکنید.

شیطان آداب دعا را رعایت نکرد. یک دعای بی‌ادبانه‌ای کرد، خدا وقتی عذرش را شنید گفت: برو بیرون! «قَالَ أَخْرَجَ مِنْهَا مَذُومًا مَّدْحُورًا...»^۱؛ برو بیرون! که تو دیگر ملامت شده، مذمت شده و رانده شده‌ای. شیطان روح دعا نداشت، درخواست کرد. «قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَيَّ يَوْمَ يُبْعَثُونَ»^۲؛ گفت: خدایا! به من مهلت بده تا روز قیامت. «قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ»^۳؛ گفت: تو از مهلت داده‌شدگانی. اما نه طبق درخواست ابلیس. «إِلَيَّ يَوْمَ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ»^۴؛ (اما نه تا روز رستاخیز، بلکه) تا وقت معینی. من دیده‌ام بعضی‌ها که تفسیر قرآن می‌کنند این جا اشتباه می‌کنند؛ می‌گویند: خداوند به شیطان تا قیامت مهلت داده است. در هیچ جای قرآن نفرموده تا قیامت. درخواستش فی‌الجمله اجابت شد نه تمامش. او درخواست تا قیامت داشت، خداوند فرمود تا یک روز معین. در روایت آمده تا روز رجعت اهل بیت^(ع)^۵ (که من اشاره می‌کنم).

۱- اعراف آیه ۱۸

۲- اعراف آیه ۱۴

۳- اعراف آیه ۱۵

۴- حجر آیه ۳۸

۵- بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۴۲

علت مهلت دادن ابلیس این بود که خداوند می‌خواست پاداش عبادت‌های ابلیس را در همین دنیا بدهد.

چرا خداوند به این ملعون مهلت داد؟ او که شرایط دعا را نداشت؟ خداوند سنتی دارد و آن این است: «...إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»؛ هر کس خوبی کند، خداوند اجرش را ضایع نمی‌کند، چه مسلمان باشد، چه غیر مسلمان. منتها اجر غیر مسلمان را در همین دنیا به او می‌دهد. شیطان این قانون خدا را می‌دانست و می‌دانست که این سنت، سنت لایتغیر است. خدا اگر کسی طلب‌کارش شد اگر دشمنش هم باشد، طلبش را خراب نمی‌کند. چون این را می‌دانست با قلدری و با حالت بی‌ادبانه گفت: «...أَنْظِرْنِي إِلَيَّ يَوْمَ يُبْعَثُونَ»؛ به من مهلت بده تا روز قیامت. خدا هم فوری اجابتش کرد اما نه تا روز قیامت، بلکه تا روز رجعت اهل‌بیت^(ع) (که در روایت است). روایتی است که امام زمان^(عج) موی پیشانی ابلیس را می‌گیرند و گردنش را می‌زنند^۱. در روایت دیگری است که لشگر ابلیس در وادی نجف با لشگر امیرالمؤمنین^(ع) درگیر می‌شوند، جنگ خیلی شدید می‌شود و رسول خدا^(ص) در یک لحظه حساس با سلاحی از نور از آسمان لشگر ابلیس را در هم می‌شکند و بنیان ابلیسیان برچیده می‌شود^۲. یعنی در زمان رجعت اهل‌بیت^(ع) ابلیس نیست، عمرش تمام شده است. آیه «إِلَيَّ يَوْمَ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ»، در روایات اینگونه تفسیر شده است.

ویژگی‌های جسمی شیطان:

۱- توبه آیه ۱۲۰

۲- بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۲۵۴

۳- بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۴۲

شیطان از جنس جن است؛ همان ویژگی‌هایی که اجنه دارند، شیطان هم دارد، ابلیس هم دارد. ابلیس هم یکی از اجنه است. اجنه وجودشان مجرد ناقص است. یعنی آثار ماده را دارد اما ماده نیست. آثار ماده چیست؟ ابعاد. یعنی طول و عرض و ارتفاع. ابعاد دارند. وجود مجرد تام حرکت و زمان و مکان و ابعاد و این‌ها ندارد. مثلاً عقل، نمی‌شود بگویی طول و عرض و ارتفاع عقل چقدر است؟ مجرد تام است. یا در مورد ذات اقدس الهی همین طور. وجودی است دارای مجرد تام. البته خداوند اَبَسَطُ البَسَائِطُ است، نه ترکیب در او راه دارد، نه جهت ترکیب. اجنه وجودشان مجرد ناقص است، یعنی بین مجرد تام و وجود مادی. یعنی در برزخی بین مجرد و مادی هستند. اتفاقاً موجودات برزخی همه‌شان اینگونه هستند. کالبد مثالی اموات هم که من خدمتتان عرض کردم همین گونه است. نه اینکه عین کالبد اجنه باشد؛ ویژگی‌های کلی آن مثل هم است. اگر یادتان باشد من مثالی زدم که می‌گوییم: آهن ماده است، مس هم ماده است، طلا هم ماده است، نقره هم ماده است. همه‌شان ویژگی‌های ماده را دارند اما مثل هم نیستند، اصطلاحاً می‌گویند: تشخیص‌شان فرق می‌کند. در تشخیص، آن را آهن می‌گویند، آن یکی را طلا می‌گویند و دیگری را نقره. یعنی یک ویژگی‌های شخصی دارند که هر کدام‌شان مال خودشان است. به این می‌گویند: تشخیص. اما در یک ویژگی کلی مشترکند و آن این است که ماده هستند. جن و ملائکه و کالبد مثالی اموات، در تشخیص متفاوت هستند اما در کلیت، آثار وجود مجرد ناقص را دارند.

روح متعلق است به کالبد مثالی یا کالبد برزخی. بنابراین هم اموات، هم فرشتگان و هم اجنه قابلیت مردن و کشته شدن دارند؛ این قابلیت را دارند که عمرشان تمام شود و بمیرند. چون بعضی‌ها خیال می‌کنند که اموات که مردند روح هستند، روح مجردند. نه این طور نیست. روح در

ویژگی‌های جسمی
شیطان:
شیطان از جنس جن
است و اجنه
وجودشان مجرد ناقص
است. یعنی آثار ماده
را دارد اما ماده نیست.

جن و ملائکه و کالبد
مثالی اموات، در
تشخیص متفاوت
هستند اما در کلیت،
آثار وجود مجرد ناقص
را دارند.

از منظر قرآن شیطان، نسل و ذریه دارد و دارای عمر طولانی می‌باشد. اما عمر ذریه او عادی است.

هر جهانی به یک کالبدی تعلق دارد. در دنیا به کالبد مادی، در برزخ به کالبد مثالی، بعد هم به یک کالبد دیگر. آخر حیات برزخ، که مصادف با نفخه اول صور است، اموات هم دوباره می‌میرند، اصلاً اموات نیستند، زنده‌اند. ما می‌گوییم اموات، ما فکر می‌کنیم که فقط خودمان زنده هستیم؛ آنها زنده‌تر از ما هستند. دوباره آن روح از کالبد مثالی جدا می‌شود، مرگ دوباره. بنابراین ابلیس هم قابلیت مرگ و میر دارد، شیاطین هم که از اجنه هستند، قابلیت مردن دارند، عمر دارند، قابلیت کشته شدن هم دارند؛ پس اینکه روایت می‌گوید که در جنگ با امیرالمؤمنین^(ع) کشته می‌شوند و یا امام زمان^(عج) گردن ابلیس را می‌زنند این درست است و منافاتی هم ندارد. عمرشان هم عرض کردیم که تا روز معلومی است که رجعت اهل بیت^(ع) است. عمر ذریه‌اش چه؟ شیطان وقتی که مهلت گرفت برای خودش گرفت نه برای ذریه‌اش. چون شیاطین، دیگر به فکر خانواده و خاندانشان نیستند، گفت: خودم. اما انسان‌های الهی اول به فکر دیگران هستند. خدا به ابراهیم^(ع) گفت: «قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي»؛ به فکر خانواده‌اش هم بود. اما ابلیس برای خودش مهلت گرفت. خدا هم گفت: «...إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ»؛ تو را مهلت دادم. پس مهلت شامل ذریه‌اش نیست. بچه‌های شیطان، تبعاً زاد و ولد دارند؛ چون قرآن کلمه ذریه را برای ابلیس به کار برده است. معلوم است ابلیس ذریه دارد، خانواده دارد، فرزند و نوه دارد؛ اما آنقدر عمر خودش طولانی است که یک لشگر بچه دورش جمع شدند. حالا از زمان خلقت آدم تا الان حساب کنید چقدر نسل می‌تواند داشته باشد، خدا می‌داند. ظاهراً در اجنه هم توالد و تناسل خیلی

سریعتر و پر حجم تر از انسان ها است. چون قرآن می فرماید: «... يَا مَعْشَرَ الْجِنَّ قَدِ اسْتَكْبَرْتُمْ مِّنَ الْإِنْسِ...»^۱؛ ای گروه جن! جمعیت شما از انسان ها بیشتر بود. پس شیطان نسل و ذریه دارد از نظر قرآن. قرآن می فرماید: «...أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ...»^۲؛ آیا او و ذریه اش را ولی خود قرار می دهید؟! عمر ذریه شیطان عادی است؛ یعنی تا یوم المعلوم نیست. آنچه از روایات برمی آید ابلیس دیگر در زمان رجعت اهل بیت که از ابتدایش ظهور امام عصر (عج) است وجود خارجی ندارد و مزاحمتش از سر مردم برداشته می شود. البته می دانم اینجا سؤالاتی پیدا می شود که ما چه تقصیری کرده- ایم که از یک طرف امام ظاهر نیست، از یک طرف ابلیس هم مزاحمان است. مردم دوران امام عصر (عج) هم حجت خدا در کنارشان است هم ابلیس مزاحمشان نیست. این چه عدالتی است؟! انشاءالله این را هم جواب می دهیم.

توانایی های ابلیس چیست؟

گاهی وقتها می آیند بعضی فیلم ها درست می کنند، صحیح و سقیم را به هم می بافند مردم هم در شک هستند، چون نمی توانند به فیلم اعتماد کنند، بگویند که حالا این که مثلاً شیطان این کار را کرده یا این قدرت را دارد، آیا واقعاً این قدرت را دارد یا ندارد. یکی از قدرت های شیطان، قدرت تمثیل است. قدرت تمثیل یعنی اینکه به شکلی دربیاید، به شکل حیوانی در بیاید، به شکل انسانی

توانایی های ابلیس:
قدرت تمثیل؛ تمثیل
یعنی بدون اینکه به
ماده تبدیل شود
خودش را به انسان
نشان دهد.

۱- انعام آیه ۱۲۸

۲- کهف آیه ۵۰

مجسم شود، نه اینکه مادی شود. چون تبدیل شدن از وجود مثالی به وجود مادی محال است و لازمه‌ی آن این است که شیطان قدرت خلقت هم داشته باشد؛ یعنی خودش بتواند با دخل و تصرف وجود خودش را از حالت غیرمادی، مادی کند و دوباره برگردد به حالت غیرمادی. علامه می‌فرمایند: به هیچ وجه امکان ندارد. بعد هم می‌گویند: ما نه دلیل عقلی داریم و نه دلیل نقلی. نه شیطان می‌تواند و نه ملائکه. این عبارات فلسفی که می‌گویند: «الْجِنُّ جِسْمٌ نَّارِيٌّ يَتَشَكَّلُ بِأَشْكَالٍ مُخْتَلِفَةٍ حَتَّى الْكَلْبِ وَالْخَنزِيرِ»، را انکار کردند (این یک عبارت فلسفی است). تمثیل یعنی یک وجود برزخی بدون اینکه تبدیل شود به ماده، خودش را به شما نشان دهد. این کار را می‌تواند بکند. شیطان قدرت تمثیل دارد. یعنی اگر بخواهد جلوی کسی بیاید و شما نفهمید که این واقعاً مادی نیست، این کار را می‌تواند انجام دهد. به یک شکل خاصی، حتی مثلاً به شکل یک شخصی شود از فلان قبیله که ما او را می‌شناسیم و فکر می‌کنیم خودش است در حالیکه خودش نیست. من به نمونه‌هایی اشاره می‌کنم. روایات در این زمینه بسیار است. یعنی اگر شما مراجعه کنید تقریباً برای شما اطمینان حاصل می‌شود که شیطان این قدرت را دارد. یک نمونه‌اش در روایاتی آمده است که در ذیل این آیه سوره انفال «وَإِذِ زَيْنَ لُحَمِ الشَّيْطَانُ أَعْمَالُهُمْ وَ قَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَ إِنِّي جَارٌ لَكُمْ...»؛^۱ و (به یاد آور) هنگامی را که شیطان، اعمال آنها [=مشرکان] را در نظرشان جلوه داد، و گفت: امروز هیچ کس از مردم بر شما پیروز نمی‌گردد! و من، همسایه (و پناه‌دهنده) شما هستم. لشگر قریش وقتی حرکت می‌کردند یک پیرمردی بود که ظاهراً

از طایفه خزاعه بود که همه او را می‌شناختند؛ ولی شیطان بود که تمثیل کرده بود به شکل او. این عبارت را گفت: هیچ کس بر لشکر شما پیروز نمی‌شود. شما قویترین لشکر هستید. من هم حامی شما هستم. «...فَلَمَّا تَرَأَتْ الْفِتْيَانُ نِكَصَ عَلِيٍّ عَقْبِيهِ وَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ...»؛ اما هنگامی که دو گروه (کافران، و مؤمنان مورد حمایت فرشتگان) در برابر یکدیگر قرار گرفتند، به عقب برگشت و گفت: من از شما (دوستان و پیروانم) بیزارم. بعد قرآن صحبت شیطان را نقل می‌کند. «...إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»^۲؛ من یک چیزهایی می‌بینم یعنی فرشتگان، فرشتگان نصرت خدا را که دمار شیاطین را درمی‌آورند که شما نمی‌بینید این‌ها را، من از خدا می‌ترسم. شیطان هم می‌گوید من از خدا می‌ترسم. یک نکته جالبی است اینجا، بگذارید از آن نگذریم. اگر استکبار در درون انسان باشد حتی ترس از خدا هم نمی‌تواند دیگر کاری کند. باید استکبار را از خودمان دور کنیم. شیطان چند جای قرآن نقل شده است که گفت: «إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ»؛ من از خدا می‌ترسم. اگر این حرف دروغ بود قرآن حرف دروغ نقل نمی‌کرد، مگر اینکه بعد آن را تکذیب کند. بعضی حرف‌های باطل هست که قرآن آنها را نقل کرده ولی تکذیبش کرده است. قرآن حرف دروغ را بدون تکذیب نقل نمی‌کند. شیطان از خدا می‌ترسد اما اینقدر این استکبار پلید است که ترس هم نمی‌تواند مانعش شود و کار خودش را می‌کند، پس یکی در جنگ بدر. نمونه‌ی دیگر هم تمثیل

شیطان از خدا می‌ترسد اما اینقدر این استکبار پلید است که ترس هم نمی‌تواند مانعش شود.

اگر استکبار در درون انسان باشد، حتی ترس از خدا هم دیگر کارساز نیست.

۱- همان

۲- همان

شیطان برای بعضی از انبیاء مثل حضرت یحیی^(ع) که شیطان را مشاهده کرد. روایاتش هم هست می‌توانید مراجعه بفرمایید که از او سؤالاتی می‌کند و یکی از سؤالاتش این است که قویترین لشگر تو چه کسانی هستند؟ می‌گوید: زنان کم‌حیا و زنانی که اهل رعایت نیستند، (همانطور که زن اگر صالح شود، پاک شود، خوب شود، دنیا به صلاح می‌آید اگر خدای نکرده خراب هم شود دنیا را خراب می‌کند). شیطان می‌گوید: قویترین لشگر من این‌ها هستند. همان‌هایی که خود را به انواع آرایش‌ها در خیابان‌ها در معرض دید نامحرمان قرار می‌دهند. آنجا تمثال کرد برای حضرت یحیی^(ع). باز در روایات است در قرآن هم اشاره شده است که شیطان برای حضرت ایوب^(ع) تمثال کرد. تا جایی که حضرت ایوب^(ع) گله کرد، شکایت کرد گفت: «...أَنِّي مَسْنِي الشَّيْطَانُ بُنْصَبٍ وَ عَذَابٍ!»؛ خدایا! شیطان من را اذیت می‌کند. خانمش هر روز می‌رفت در شهر کار می‌کرد مثلاً یک کار خانگی را انجام می‌داد، یک لقمه نانی می‌گرفت می‌آورد شب با شوهرش می‌خوردند. یک روز رفت کار گیرش نیامد، آمد گیسوانش را فروخت به یک آرایشگری و پول گرفت. آن زمان زنانی که دزدی می‌کردند مویشان را می‌بریدند. آن شهر و منطقه قانونشان این طوری بود. قبل از اینکه زن ایوب^(ع) بیاید ابلیس به شکل شخصی تمثال کرد و آمد به عیادتش. گفت: ایوب! خبرهای بدی در شهر پیچیده. گفت: چیست؟ گفت: خانمت امروز کار پیدا نکرده، رفته دزدی و مویش را بریدند. آنقدر ایوب عصبانی شد، (چندین روایت دارد) که قسم خورد گفت: اگر بیاید و من خوب بشوم و زورم برسد، صد تا چوب به او می‌زنم. خانمش که آمد با عصبانیت گفت: چرا این کار را کردی؟

گفت: چه کسی گفته؟ گفت: یک آقای آمده بود اینجا. گفت: دروغ گفته، قضیه این بوده، به خدا این طور بوده است. بعد ایوب^(ع) از علائم فهمید که این ابلیس بوده که جریانش مفصل است. بعد خوب شد و گفت: خدایا! چه کار کنم؟ بیایم او را بزنم، این بی گناه است؛ نزنمش، قسم به ذات تو خورده‌ام. خداوند راه را به او نشان داد. «وَوَحَّدُ بِيَدِكَ ضَعْفًا فَاصْرَبْ بِهِ وَكَأَنَّكَ تَحْنُتُ...»؛ یک دسته صدتایی از چوب را در دست بگیر و یک بار به او بزن. قسمت را هم نشکن «وَوَكَأَنَّكَ تَحْنُتُ». خدا به او روش را یاد داد.

یکی دیگر از مباحثی که باید در اینجا مطرح کنیم این است که آیا ابلیس و شیطان اصولاً می‌توانند در عالم مادی اثر بگذارند یا نه؟ چون می‌دانید که وجود ابلیس، وجود مجرد ناقص و غیرمادی است. مثل مغناطیس؛ مغناطیس ماده نیست اما آثار ماده را دارد. هم قابل حرکت است؛ شما یک آهنربا را حرکت می‌دهید فضای مغناطیس آن هم حرکت می‌کند؛ طول و عرض و ارتفاع دارد، زمان دارد، حرکت دارد، مکان دارد، اما مادی صرف نیست. یا بعضی از این امواج. خوب این‌ها از در و دیوار رد می‌شوند؛ اجنه هم همینطور هستند. اگر وجودی نتوانست مثلاً یک شیء مادی، دستگیره در به دستش گیر نمی‌کند از آن رد می‌شود چطور می‌خواهید دستگیره در را باز کند؟! ما دستان مادی است، یک سنگ را برمی‌داریم اما او که دستش مادی نیست. از اشیاء مادی رد می‌شود. خوب، این یک قدرتی است، عوضش نمی‌تواند روی اشیاء مادی اثر بگذارد. آیا هیچ راه دیگری وجود دارد که ابلیس بتواند بر اشیاء مادی تأثیر بگذارد؟

آیات مطرح شده در جلسه اول:

- ۱- «...إِلَّا إِبْلِيسَ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ...» (کهف آیه ۵۰)
- ۲- «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا إِبْلِيسَ...» (حجر آیات ۳۰ و ۳۱)
- ۳- «...إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (بقره آیه ۳۴)
- ۴- «قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي...» (ص آیه ۷۵)
- ۵- «قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» (اعراف آیات ۱۴ و ۱۵)
- ۶- «قَالَ أَخْرَجْ مِنْهَا مَذْذُومًا مَّدْحُورًا...» (اعراف آیه ۱۸)
- ۷- «...إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (حجر آیه ۳۶)
- ۸- «قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي» (بقره آیه ۱۲۴)
- ۹- «...يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدْ اسْتَكْبَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ...» (انعام آیه ۱۲۸)
- ۱۰- «وَ إِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَ قَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَ إِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَاءتِ الْفِئْتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقْبَيْهِ وَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَ اللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (انفال آیه ۴۸)
- ۱۱- «...أَنِّي مَسْنِي الشَّيْطَانَ بِنُصْبٍ وَ عَذَابٍ» (ص آیه ۴۱)

۱۲- «وَأَخَذَ بِيَدِكَ ضَعْفًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُتْ...» (ص آیه ۳۰)

احادیث مطرح شده در جلسه اول:

۱- امیرالمؤمنین (ع) می‌فرمایند: «وَ كَانَ قَدْ عَبَدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ، لَا يُدْرَى أَمٍ مِّنِ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِّنِ سِنِي الآخِرَةِ»؛ معلوم نیست که از سال‌های دنیایی یا از سال‌های اخروی.

۲- نهج البلاغه دشتی، خطبه ۱۹۲، ص ۳۸۰

«لَخَفَّتِ الْبَلْوَى فِيهِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ»؛ امتحان برای فرشتگان سبک می‌شد.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه دوم (۱۳۸۷/۲/۲۵)

بحث جلسه قبلی ما در مورد ابلیس و ویژگی‌های وجودی ابلیس از دیدگاه قرآن بود. اینکه چرا شیطان باید مزاحم انسان باشد؟ آیا وجود شیطان برای انسان و سعادتش مضر است؟ اولین مطلب این است که باید امتحان الهی تحقق پیدا کند. البته بدون وجود شیطان هم بنا نیست که امتحان نباشد؛ امتحان الهی بدون شیطان هم وجود خواهد داشت، اما آسانتر است. دومین نکته این است که مزاحمت ابلیس باعث می‌شود که عذر گناه انسان زودتر پذیرفته شود. گاهی مثلاً بگویند: چرا دیر آمدی سر کلاس؟ و شما بگویید: ترافیک خیابان سنگین بود. حالا ولو اینکه شما از خانه هم یک ربعی دیر آمدید. یک پنج دقیقه هم ترافیک تقصیر دارد، این یک ربع را هم می‌اندازید گردن ترافیک. او هم می‌گوید: خیلی خوب، راست می‌گویی من خودم هم که آمدم دیدم ترافیک بود. با خود می‌گویید: خدا را شکر ترافیک بود و الا ما چطور می‌توانستیم بگوییم چرا دیر آمده‌ایم! اگر خیابان‌ها خلوت بود که نمی‌شد. سؤال می‌شود: ای انسان! چرا گناه کردی؟ می‌گوییم: ای خدا! مزاحمت شیطان را هم حساب کن. خدا هم حساب می‌کند. به خاطر مزاحمت شیطان اجر عمل بیشتر است. چون عمل سخت‌تر می‌شود. مجازات گناه هم کمتر است. چون گناه وسوسه‌کننده دارد. پذیرش توبه هم سهل‌تر و آسان‌تر است. چون انسان مزاحم دارد. پس این مزاحم چه ضرری دارد؟ ضرر برای آن کسی دارد که گوش به او بدهد و دنبال سرش

چرا شیطان مزاحم انسان است؟
۱- تحقق امتحان الهی

۲- مزاحمت ابلیس باعث می‌شود که عذر گناه انسان زودتر پذیرفته شود و ثواب عمل بالاتر رود.

برود. اتفاقاً خدا از قول شیطان همین حرف را نقل کرده است. به خاطر مزاحمت ابلیس، پاداش اعمال انسان بالاتر می‌رود.

میزان سیطره شیطان بر انسان:

سیطره شیطان بر مردم تا چه اندازه است؟ یعنی اگر نبود هیچ انحرافی نبود؟ اگر شیطان نباشد، هیچ کس هیچ گناهی نمی‌کند؟ همه معصوم خواهند شد؟ این طور نیست. ریشه انحرافات در خود انسان است. حالا فرض کنید شیطان نبود، غضب هم نبود؟! شهوت هم نبود؟! طمع هم نبود؟! خوب، این‌ها عامل گناه است. فردی غضب می‌کند، آدمی را می‌کشد. حسادت را که شیطان در وجود انسان نمی‌کارد. طمع را که شیطان تزریق نمی‌کند. آتشی باید باشد، شیطان تیزش کند. ریشه انحراف در خود انسان است. وقتی شیطان می‌داند که این شخص بخل دارد، او را تحریک می‌کند. می‌گوید: برای چه باید مالت را به دیگران بدهی به اسم زکات؟! ندارند، نخورند. تو که داری، دارندگی و برازندگی؛ او را تحریک می‌کند. چون این آتش در خودش است وقتی شیطان فوتش کرد، زبانه می‌کشد. من یک مثالی می‌زنم: آتش را بیندازند در حوض آب، خاموش می‌شود. چون فاعلیت فاعل تمام است؛ یعنی آتش. اما قابلیت قابل ناقص است؛ یعنی آب. آب آتش را نمی‌پذیرد. شیطان هیچ وقت نمی‌رود سراغ یک پیرمرد هشتاد ساله بگوید، مرتکب فحشاء شو! چرا؟ چون او زمینه ندارد. به هر کسی نگاه می‌کند ببیند نقطه ضعفش چیست. چه صفت رذیله‌ای در باطنش کمین کرده، همان را تحریک می‌کند. بنابراین ما تقصیر را گردن چه کسی بیندازیم، گردن شیطان؟! یکی از گرفتاری‌های ما این است که شیطان نقاط

میزان سیطره شیطان
بر انسان:

ریشه انحرافات در
خود انسان است؛
شیطان تهییج می‌کند.

ضعف ما را می‌داند. ما وقتی به چهره طرف نگاه می‌کنیم، نمی‌فهمیم این چه نقاط قوتی دارد، چه نقاط ضعفی. آثار تکبر را در عملکرد او می‌بینیم اما خود تکبر را نمی‌بینیم. شیطان هم خود تکبر را می‌بیند؛ هم بویش را می‌شنود. اگر سگی گرسنه، بداند که با شما خوردنی است، گوشت است. بویش را هم بشنود، طمع می‌کند، می‌افتد دنبالتان. این قدر پاچه‌گیری و اذیت می‌کند تا مجبور شوید غذا را به او بدهید. اگر سگ نمی‌دانست کاری به کارتان نداشت. شما پنج شش کیلو طلا را گذاشته‌اید در یک بقچه، خیلی هم ظاهرسازی کردید که کسی نفهمد؛ دزد زیرکی یک دستگاه طلاسنجی داشت و فهمید این جا طلا است. این دیگر بنا نیست شما را رها کند. بنابراین این تفکر که اگر شیطان نبود ما همه معصوم بودیم، غلط است. اگر شیطان هم نبود، گناه بود ولی کمتر بود. شیطان در روز قیامت در پیشگاه خدا این حرف را می‌زند: «وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ...»^۱؛ هنگامی که حکم خدا تمام شد (و قضاوت صورت گرفت، پیروان شیطان اهل دوزخ شدند) شیطان می‌گوید: خدا به شما وعده حق داد و من وعده دادم و خلف وعده کردم، «...وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَوَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ...»^۲؛ من بر شما تسلطی نداشتم، جز اینکه دعوتتان کردم و شما دعوت مرا پذیرفتید! بنابراین، مرا سرزنش نکنید؛ خود را سرزنش کنید. ریشه خرابی در خودتان بود که اجابت کردید. من فقط

۱- ابراهیم آیه ۲۲

۲- همان

آتش را فوت کردم. (البته این هم بی‌انصافی است. چون بالاخره این هم جزء علت است) می‌گویید: من به این گردونه انحراف شما سرعت دادم. اما خودش هم در حرکت بود. «فَلَا تَلُومُونِي»؛ من را ملامت نکنید. «وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ»؛ خود را سرزنش کنید. خدا این را در قرآن نقل نکرده که بگویید، شیطان راست می‌گوید. اما برای یک حقیقت است. برای این است که شیطان یک طرف قضیه است؛ یک طرف هم خود آدم است. آقایی که آتش انداخت در پمپ بنزین نمی‌تواند بگوید: آقای رئیس پمپ بنزین که آمدی علیه من شکایت کردی، بنزین قابلیت اشتعال داشت؛ ریشه سوختن در خود بنزین بود؛ چرا یقه من را گرفتی؟! من فقط آتش انداختم. اگر من آتش در استخر آب می‌انداختم که نمی‌سوخت؛ آتش من خاموش می‌شد. پس مقصر تویی. آیا این حرف منطقی است؟ فقط قسمتی از آن درست است؛ قسمت دوم آن غلط است. قرآن کریم برای اینکه نشان دهد ریشه انحراف در خودتان هم هست؛ همه‌اش تقصیر شیطان نیست، این قول شیطان را آورده است. چون خدا قول باطل و دروغ را هیچ وقت در قرآن نقل نمی‌کند، مگر برای رد کردن آن و برای نشان دادن یک حقیقت. بنابراین شیطان فقط تسریع می‌کند. اینکه بعضی‌ها گناه را گردن شیطان می‌اندازند و یا به دلشان وعده می‌دهند که خدا که می‌داند اگر شیطان نبود ما اینگونه نبودیم. بدانند حرف محکم در مقابلش وجود دارد. قرآن می‌فرماید: «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»؛ آنان که ایمان دارند و به خدا توکل می‌کنند شیطان بر آنها

سیطره‌ای ندارد. «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ...»^۱؛ تسلط شیطان تنها بر کسانی است که او را به سرپرستی خود برگزیده‌اند و ولایتش را پذیرفتند؛ یعنی گوش به حرفش می‌دهند. شیطان بر اینها سیطره دارد. یکی از ویژگی‌های شیطان این منطق غلط است که بسیار هم خطرناک است. می‌گوید: تو جوان هستی حالا جوانی کن وقتی که پیر شدی توبه می‌کنی. هر چه به این آهنربای وجود شیطان نزدیک شوی، جاذبه‌اش بیشتر تو را اسیر خواهد کرد. یا هر چه در این باتلاق جلوتر روی بیشتر فرو خواهی رفت و خارج شدنش مشکل‌تر است.

امیرالمؤمنین^(ع) به اصحاب خطاکارش می‌فرماید: آنچنان از شیطان پیروی کردید که طمعش در شما بسیار محکم شد.^۲ کم‌کم شیطان سیطره پیدا می‌کند، حتی می‌رود در درون و بر درونش غلبه می‌کند، تمام فکر و دلش را تسخیر خواهد کرد. این روایاتی که می‌فرمایند: جنود شیطان می‌آیند فضای دل را می‌گیرند و جنود فرشتگان را اخراج می‌کنند. یک واقعیت است. این شعار نیست؛ داستان‌سرایی هم نیست. واقعاً دل شیطانی می‌شود، زبان شیطان می‌شود. امیرالمؤمنین^(ع) یک بیانی دارند در نهج‌البلاغه، می‌فرمایند: «اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ فَبَاضَ وَ فَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ...»^۳؛ شیطان در سینه آنها تخم‌گذاری و جوجه کرده و در دامانشان خزید، «...فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ

در قرآن آمده است که شیطان بر کسانی که ایمان دارند و به خدا توکل می‌کنند سیطره ندارد. سیطره شیطان برای کسانی است که ولایت شیطان را پذیرفته‌اند.

۱- نحل آیه ۱۰۰

۲- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۲

۳- نهج‌البلاغه، خطبه ۷، ص ۵۴؛ نشر دارالهجره قم

هر گام پیروی از شیطان باعث تحکیم سیطره شیطان بر انسان می‌شود؛ حد نهایی این سیطره به تعبیر قرآن استحواذ است.

نَطَقَ بِالْأَسِنَّةِ...^۱؛ چنان رفته در درونشان که از روزنه چشمشان بیرون را نگاه می‌کند. خیلی تعبیر قشنگی است! شیطان رفته آن پشت نشسته و دارد با چشمش نگاه می‌کند. وقتی آقای بوش نگاه می‌کند، شیطان دارد نگاه می‌کند. «و نَطَقَ بِالْأَسِنَّةِ»؛ دارد با زبانش حرف می‌زند. این آخرین مرحله سیطره شیطان بر وجود یک انسان است که قرآن تعبیر می‌کند از آن به استحواذ. «اَسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ»^۲؛ شیطان بر آنان مسلط شده و یاد خدا را از خاطر آنها برده؛ آنان حزب شیطانند، بدانید حزب شیطان زیانکارانند.

شیطان از راه‌های مختلف نفوذ می‌کند. امت‌های قبل را با روش‌های مختلف گول زد. البته این که ما گفتیم ریشه انحراف در خود انسان است، از آتش‌بازی شیطان هم نباید بر حذر باشیم و آن را دست کم بگیریم. شیطان در آتش‌بازی خیلی قوی است. درست است که ریشه انحراف در ماست ولی شیطان در این بنزین آتش می‌اندازد؛ باید حواسمان باشد. نیروهای امنیتی را محکم بگماریم و نگذاریم آتش‌اندازی کند. یکی از راه‌ها این است که شیطان می‌آید و در موتور اعتقادات ما دستکاری می‌کند. این هواپیما وقتی بلند شد و رفت در اوج آسمان، ناگهان در وسط آسمان موتور خاموش می‌کند و سقوط می‌کند. او نمی‌آید به خیلی‌ها بگوید: آقا! خدایی نیست (نعوذ بالله)، پیغمبری نیست؛ می‌داند این حرف‌هایش را باور نمی‌کنند. نمی‌آید مستقیم بگوید: برو

۱- همان

۲- مجادله آیه ۱۹

مرتکب فحشا شو، دزدی کن. این را هم نمی‌گویند. خیلی در کارش استاد است. هر کسی را یک جور گول می‌زند. یکی را که ایمان و اعتقاد دارد، می‌آید می‌گوید: بابا! تو حجاب می‌خواهی چه کار کنی؟! تو فقط به خدا ایمان داری، داشته باش. خیلی هم خوب است. تو همین که به پیغمبر گرامی اسلام ایمان داری خیلی هم خوب است. به ائمه ایمان داری، شفاعت می‌کنند. اینقدر در رحمت باز است، که این گناه‌های کوچک ما چیزی نیست. مثل اینکه شما یک قطره مرکب بیاندازی در اقیانوس آرام. قرار نیست اقیانوس را سیاه کند؛ این طور عرصه را بر خودت تنگ نکن. همان چیزی که امروز آمریکائی‌ها عالماً و عامداً این فکر شیطانی را در جوانان ما تزریق می‌کنند. امام از آن به اسلام آمریکایی یاد کردند. به جوان می‌گوید: تو مگر به خدا اعتقاد نداری؟! می‌گوید: چرا. می‌گوید: پس چرا گناه می‌کنی؟! می‌گوید: اینقدر رحمت خدا وسیع است. تو چقدر تنگ‌نظری. حالا ملک خدا قرار است به یک گناه به هم بخورد. یک خواهری رفته بود به این دخترهای دانشجو، (که به هنگام آمدن سرویس به درب خوابگاه با سر برهنه می‌آمدند) گفته بود چرا این کار را می‌کنید؟! مگر نمی‌دانید این‌ها شما را می‌بینند؟! گفته بودند: چرا می‌دانیم. بعد این خواهر گفته بود: مگر به خدا و حساب و روز قیامت اعتقاد ندارید؟! گفته بودند: چرا داریم اتفاقاً خیلی هم داریم. گفته بود: پس چرا این گناه را مرتکب می‌شوید؟! گفته بودند: اینقدر رحمت خدا وسیع است که به این گناه‌های کوچک قرار نیست طوری شود. این همان دستکاری شیطان است. قرآن شدیداً این تفکر را تخطئه می‌کند و صریحاً در قرآن اعلان می‌کند که بهره هر کسی از رحمت الهی به اندازه ترسی است که از خدا دارد.

قرآن صریحاً اعلان می‌کند که بهره هر کسی از رحمت الهی به اندازه ترسی است که از خدا دارد.

«...فَسَاكْتِبَهَا لِلَّذِينَ»

يَتَقُونَ...»^۱؛ این رحمت حق است برای آن کسانی که از خدا می‌ترسند؛ آنان که مطیع خدا هستند؛ به همان اندازه.

یکی از راههای نفوذ شیطان، بعضی از خوابهای باطل است.

یکی دیگر از راههای نفوذ او، بعضی از خوابهای باطل است. شیطان در خواب به شکل پیامبر و امامان و پیغمبران نمی‌تواند ظاهر شود.^۲ یعنی اگر شما خواب دیدید و در عالم خواب به شما الهام شد که ایشان پیامبر^(ص) یا امیرالمؤمنین^(ع) است این همان است. شیطان نمی‌تواند این کار را انجام دهد. از خود پیامبر هم روایت داریم. اما ممکن است به شکل بعضی چیزها که اعتماد ما را جلب کند، به شکل عالمی، به شکل یک شخصی، مرحومی، مرحومه‌ای، ظاهر شود. بعد بگوییم: وضع شما آنجا چگونه است؟ بگوید: خیلی خوب، اصلاً هیچ مشکلی ندارم. ما از خواب بیدار شویم و بگوییم: عجب! این که همه کاری می‌کرد هیچ مشکلی ندارد ما که گل وسط بهشتیم. به راحتی ما را غره کرده بدون اینکه بفهمیم. شیطان حتی از طریق مکاشفات شیطانی، از طریق خوابهای شیطانی، خیلی از کسانی را که خیال می‌کردند عارفند در مذاهب دیگر، گولشان زده و کلاه سرشان گذاشته است. خیلی غره نشوید. من نمی‌گویم به همه چیز بدبین شوید. یک وقت می‌گویید: این بنده خدا آمد بنیان همه فکر و اندیشه ما را به هم ریخت. نه این طوری نیست. خوابی که مثلاً آیه قرآن در آن باشد، خوابی که در آن طرف شما، پیامبر و امام و نبی و از اولیاء

۱- اعراف آیه ۱۵۶

۲- «من رانی فی المنام فقد رأنی فان الشيطان لا یمثل بی فی نوم و لا یقظه و لا باحد من اوصیائی الی یوم القیامه» (ارشاد

القلوب دیلمی - ج ۲ ص ۲۹۲ - انتشارات رضی - ۱۴۱۲ ق)

خاص الهی باشد، خوابی که در آن دعوت به کار خیر باشد، دعوت به عمل صالح باشد، این‌ها خواب‌های رحمانی است. اما خواب‌هایی که بوی غره شدن از آن می‌آید، خوف شما را از خدا کم می‌کند به آن شک کنید. خواب می‌بینید، بیدار می‌شوید، احساس می‌کنید آن ترسی که از خدا داشتید کم شده به این خواب شک کنید. حتی شک هم نکنید؛ یقین کنید این خواب، خواب درستی نیست. شیطان از راه‌های مختلف نفوذ می‌کند.

سؤال: آیا شیطان می‌تواند موقعی که وحی الهی به فرشتگان، وحی می‌شود، به گونه‌ای استراق سمع کند و بعد بیاید و دخل و تصرف کند و کم و زیادش کند؟

عدم توان نفوذ شیطان در حوزه وحی:

قرآن در یک عبارت بسیار ساده، کوتاه اما فوق‌العاده عمیق جواب این حرف را داده است. به دو دلیل نمی‌تواند. می‌فرماید: «وَمَا تَنْزَلُ بِهِ الشَّيَاطِينُ * وَ مَا يَنْبَغِي لَهُمْ * وَ مَا يَسْتَطِيعُونَ!»؛ شیاطین و جنیان (هرگز) این آیات را نازل نکردند * و برای آنها سزاوار نیست و قدرت ندارند.

به دو دلیل: ۱- «وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ»، شأن شیطان این نیست. شیطان دعوت می‌کند بگوید: نماز بخوان؟! عبادت خدا کن؟! امر به معروف و نهی از منکر کن؟! همه قرآن اینگونه موارد است. می‌گوید: ای مردم! نماز بخوانید! امر به معروف کنید! به والدین احسان کنید! حق یکدیگر را نخورید! نفس محترم را نکشید! به وعده‌تان وفا کنید! از خدا بترسید! مال یتیم را نخورید! قول خوب بگویید! شهادت دروغ ندهید! به حق شهادت دهید حتی علیه خویشان‌تان. شیطان این‌ها

عدم توان نفوذ شیطان
در حوزه وحی:
(شعراء آیات ۲۱۰ و
۲۱۱)

۱- شأن شیطان امر به
بدی است نه خوبیها.

۲- قدرت غلبه بر
اراده‌ی الهی را ندارد.

را می‌گوید؟! اصلاً دعوت شیطان به این‌هاست؟! «وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ»، خود متن قرآن دارد گواهی می‌دهد. شیطان اصلاً ضد این حرف‌ها را می‌زند. ۲- «وَمَا يَسْتَطِيعُونَ»؛ یعنی شیطان می‌تواند بر اراده خدا غالب شود؟! خدا می‌خواهد وحی بفرستد، اراده هم کرده که کسی دستبرد نزند، اگر توانش نرسید؛ شیطان آمد و وحی را دزدید و برد. پس این چه خدایی است؟! یعنی خدا نمی‌تواند حوزه وحی را تأمین کند! «وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ»؛ شأن شیطان این نیست، «وَمَا يَسْتَطِيعُونَ»؛ قدرت آن را ندارند. او در مقابل اراده خدا ناچیز است. قرآن به همین سادگی ولی با عمق زیاد این اندیشه فاسد و بی‌پایه را در هم می‌شکند. بنابراین شیطان نمی‌تواند در وحی الهی دستکاری کند. اما ابزارهایی را هم قرآن بیان کرده که شیطان از این ابزارها، برای در هم شکستن اراده ایمانی انسان‌ها استفاده می‌کند.

ابزارهای شیطان:

ابزارهای شیطان:

۱- تخویف

۱- تخویف: می‌ترساند و تهدید می‌کند. «إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا مِنِّي إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۱؛ این فقط شیطان است که پیروان خود را (با سخنان و شایعات بی‌اساس) می‌ترساند. از آنها نترسید و تنها از من بترسید اگر ایمان دارید. ترس‌های مختلف از جمله اینکه: اگر رابطه نداشته باشید، آمریکا تحریمتان کند، بیچاره می‌شوید. تسلیم شوید، قحطی می‌شود. آمریکا حمله می‌کند؛ ناو هواپیمابر دارد؛ یکی از ابزارهای شیطان همین است. ترساندن و تهدید کردن است.

ابزارهای شیطان:

انسان مؤمن نمی ترسد. قرآن می فرماید: «يَخَوْفُ أَوْلِيَاءَهُ»؛ آنهایی می ترسند که اولیاء شیطان هستند، «...وَ خَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»؛ از من بترسید اگر ایمان دارید.

۲- وعده فقر و وعده فحشاء

۲- وعده فقر و امر کردن به فحشاء: قرآن می فرماید: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ...»؛ شیطان، شما را (به هنگام انفاق) وعده فقر و تهیدستی می دهد، «...وَأَيُّكُمْ بِالْفَحْشَاءِ...»؛ و به کارهای زشت و فحشاء وادارتان می کند. در روایت آمده که از مصادیق فحشاء، پذیرش حکومت باطل است. چون ریشه فحشاء است. هر چه فحشاء است از حکام باطل و جور می جوشد. چگونه وعده فقر می دهد؟ تا می خواهی انفاق کنی، خمس بدهی، زکات بدهی، کمک به فقراء کنی، ایثار کنی، گذشت کنی، می گوید: خودت چی؟! هیچ چیز برای دوران پیری خودت ذخیره کردی؟ این مالت را نمی خواهد بدهی به همسایه‌ی فقیر برو یک زمین بخر، فردا خودت محتاج می شوی، می شوی مثل همین، آن وقت کسی نیست دستت را بگیرد. هر بار می خواهی، می گوید: حالا پول بعدی که آمد آن را در راه خدا انفاق کن، این را نگه دار. همین طور طرف را نهی می کند و از فقر می ترساند، نمی گذارد کار خوب انجام دهد و بعد هم امر به فحشاء می کند. سیطره شیطان نشانه‌هایی دارد. یکی از نشانه‌های عریان شدن است. شیطان از درون که مسلط شد، طرف کم کم رو به طرف عریانی و برهنگی می رود. سندش کجاست؟ قرآن می فرماید: «يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا

در روایت آمده که از مصادیق فحشاء، پذیرش حکومت باطل است.

یکی از نشانه‌های سیطره شیطان عریان شدن است.

۱- بقره آیه ۲۶۸

۲- همان

أَخْرَجَ أَبُو يَكْمُومٍ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَ اتِّهَمَا^۱؛ ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبید، آن گونه که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد و لباسشان را از تنشان بیرون ساخت. دیدید در جامعه؟ نشانه نفوذ شیطان برهنگی است. انصافاً نگاه کنید، ارتباط میان برهنگی و سیطره شیطان یک ارتباط مستقیم است. قرآن این را می‌فرماید. این بلایی بود که سر آدم و حوا آورد و امروز سر اولادش دارد می‌آورد. خیال می‌کنید این قصه تمام شد. نه، هنوز در جریان است. هر کس را به ترفندی عریان می‌کند. اول از نظر فکری برهنه‌اش می‌کند، بعد هم از نظر جسمی. فکر می‌کند برهنگی، تمدن است. اگر تمدن بود حیوانات از انسان‌ها متمدن‌تر بودندند. «يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْءَ اتِّكُمُ وَرِيشًا وَ لِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ...»^۲؛ ما بر شما پوشش فرستادیم لباسی که معایب شما را بپوشاند و لباس تقوا بهترین لباس است.

ابزارهای شیطان:

۳- وعده دروغ

۳- وعده دروغ: وعده می‌دهد به انسان و بعد خلف وعده می‌کند. (فکر هم نکنید شیطان، فقط شیاطین جن هستند). قرآن اطلاق به هر دو گروه کرده است. بلکه شیاطین انس را در شیطنت رئیس و پیشوای شیاطین جن دانسته است. این خطاب قرآن است. در روز قیامت خطاب می‌شود: «... يَا مَعْشَرَ الْجِنَّ قَدْ اسْتَكْرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ...»^۳؛ ای گروه جن! شما تعدادتان از انس‌ها بیشتر بود.

۱- اعراف آیه ۲۷

۲- اعراف آیه ۲۶

۳- انعام آیه ۱۲۸

«...وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ...»^۱؛ رهبران شیاطین که انسی هستند می‌گویند: خدایا! ما بعضی‌هایمان از بعضی دیگر سوءاستفاده کردیم. بنابراین اطلاق شیطان و شیطنت فقط به گروهی از اجنه نیست. همین آمریکائیه‌ها چند تا کشور را فریب داده و گفتند: آقا شما تحقیقات هسته‌ای را کنار بگذارید؛ ما به شما فلان کارخانه را می‌دهیم. یکی از آنها لیبی بود. بعد هم علناً زدند زیر قولشان. تا حالا چقدر معاهده امضاء کرده باشند و زیرش زدند. این روش شیطان است.

۴- ایجاد عداوت و دشمنی: آمریکا اگر جنگی ایجاد نکند اصلاً نمی‌تواند حیاتش را ادامه دهد؛ نمی‌تواند سلاح‌هایش را بفروشد؛ نمی‌تواند بر ملت‌های مسلمان و غیرمسلمان حاکم شود. هر جای دنیا جنگ است، برمی‌گردد به آمریکا. در کشورهای آفریقایی، در عراق، در افغانستان، در فلسطین. حیاتشان اینگونه است. اصلاً اگر آتش نسوزاند، حیات ندارد. باید یک چیزی را بسوزاند تا حیاتش ادامه پیدا کند. یک چوبی باید خاکستر شود تا آتش بماند. طبیعت شیطان ایجاد عداوت و دشمنی است. قرآن در مورد شیطان می‌فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ...»^۲؛ شیطان می‌خواهد به وسیله شراب و قمار، در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند.

ابزارهای شیطان:

۴- ایجاد عداوت و دشمنی؛ طبیعت شیطان ایجاد عداوت و دشمنی است.

۵- زینت دادن بدی‌ها

۵- بدی‌ها را زینت دادن: یکی از اخلاق‌های شیطان این است که اخلاق‌های زشت و زننده و خلاف شئون انسانی را زیبا می‌کند. بسیاری از کارهایی که کمال است؛ نگاه می‌کنید می‌بینید در جامعه

۱- همان

۲- مائده آیه ۹۱

مردم عیب می‌دانند. جوان این را عیب می‌داند. اخلاق‌های فاضله، کم‌کم مهجور می‌شوند، بلکه می‌شوند عیب. اگر کسی یکی از این اخلاق‌ها را از خودش نشان دهد، می‌گویند، این ساده‌لوح و بی‌فرهنگ است؛ مرتجع است. از این القاب به او می‌دهند. یکی از کارهای شیطان این است. قرآن در مورد شیطان می‌فرماید: «... وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۱، در مورد قوم سبأ می‌فرماید: «... وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ...»^۲؛ و شیطان اعمالشان را در نظرشان جلوه داده و آنها را از راه بازداشته است.

ابزارهای شیطان:

۶- شیطان، قدرت فراموشانیدن دارد. قرآن در مورد داستان حضرت یوسف^(ع) می‌فرماید: «... فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ...»^۳؛ شیطان ذکر خدا را از یادش برد. البته اگر شما اراده کنید می‌توانید غلبه کنید. اما شیطان هم قدرتهایی دارد. می‌تواند ذکر خدا را از ذهن شما بیرون کند. قرآن می‌فرماید: «... وَإِذَا مَنِعَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»^۴؛ و اگر شیطان از یاد تو ببرد، هرگز پس از یاد آمدن با این جمعیت ستمگر منشین. پس معلوم است شیطان این کار را می‌کند. در سوره کهف وقتی که حضرت موسی^(ع) به رفیقش می‌گوید: ماهی کو؟ می‌گوید: یادم رفت. آنجا لب صخره که

۱- انعام آیه ۴۳

۲- نمل آیه ۲۴

۳- یوسف آیه ۴۲

۴- انعام آیه ۶۸

نشستیم. «...وَمَا أَنسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ...»^۱؛ و فقط شیطان بود که آن را از خاطر من برد. ما خیلی چیزها را می‌دانیم، می‌دانیم غیبت حرام است؛ می‌دانیم آبروی مؤمن بردن حرام است؛ لحظه گناه شیطان از یاد ما می‌برد. مثل آدمی که کلید در خانه در دستش است، فراموش کرده، دنبال کلید می‌گردد.

ابزارهای شیطان:

۷- وسوسه: مرتب در ذهن آدمی می‌خواند، به یک نحوهایی؛ هر کس را به نحوی در گوشش می‌خواند تا گناه کند.

۷- وسوسه برای گناه

۸- دعوت به بدی: «...إِلَّا أَنْ دَعَوْتَكُمْ...»^۲؛ من دعوتتان کردم. شیاطین دو گروه جن و انس هستند. بعضی‌ها در همین جامعه ما جوان‌ها را با دعوت به مهمانیهای انحراف‌زا و رفاقت‌های گمراه‌کننده فریب می‌دهند. این کار شیطان است. کار شیطان و انسان‌هایی که شیطان در وجودشان حلول کرده و بر روح و فکرشان سیطره پیدا کرده است.

۸- دعوت به بدی

۹- ایجاد رنج جسمی و روحی: شیطان تا حدی می‌تواند رنج جسمی و یا روحی ایجاد کند. یک نمونه‌اش حضرت ایوب^(ع) است. که خودش در قرآن شکایت می‌کند. «وَإِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ»^۳؛ و به خاطر بیاور بنده ما ایوب را، هنگامی که پروردگارش را خواند (و

۹- ایجاد رنج جسمی و روحی

۱- کهف آیه ۶۳

۲- ابراهیم آیه ۲۲

۳- ص آیه ۴۱

گفت: پروردگارا!) شیطان مرا به رنج و عذاب افکنده است. معلوم است که شیطان می‌تواند اذیت کند. یعنی اینگونه هم نیست که هیچ قدرتی نداشته باشد.

ابزارهای شیطان:

۱۰- ایجاد غرور

۱۰- ایجاد غرور: شیطان به هنگام گناه می‌گوید: رحمت خدا وسیع است. گناهان تو که چیزی نیست. توجه انسان را جلب می‌کند. می‌گوید: خدا شمر را ببرد جهنم تو را هم ببرد جهنم! این بی‌انصافی است. تو که خیلی آدم خوبی هستی. چنان آدم را مغرور می‌کند که دیگر انسان از خدا نترسد. وقتی نترسید همه کاری می‌کند. کم‌کم می‌بینی آدمی که حاضر نبود یک حبه را از مال مردم کم و زیاد کند، میلیارد میلیارد کم و زیاد می‌کند ناراحت هم نیست. این بلایی است که شیطان سرش آورده است. امیرالمؤمنین^(ع) وقتی کشته‌های خوارج را دیدند. فرمودند: «لقد ضرکم من غرکم»^۱؛ واقعاً به شما ضرر زد، کسی که شما را مغرور کرد. سؤال کردند: یا امیرالمؤمنین! چه کسی آنان را مغرور کرد؟ فرمود: شیطان. شیطان به طرق مختلف بگوید: تو که مشکلی نداری. مرتب خودش را با بدان مقایسه کند نه با خوبان. بعد مرتب لاف و گزاف رحمت الهی بزند. غافل از اینکه رحمت الهی بی‌حد است اما بی‌حساب نیست. ذره‌ذره‌اش حساب دارد. بعد اینگونه غره شود و هر کار دلش خواست انجام دهد. یک روحانی امروز صحبت می‌کرد می‌گفت در قم نشستیم در یک تاکسی، با آقای راننده سر همین بحث شد؛ سفت و محکم ایستاد و آخرش هم حرف ما را قبول نکرد. گفت: آقا! حق مردم نخور، هر کار می‌خواهی بکن. من یک هفته یک هفته هم نماز نمی‌خوانم. گفتم: چرا؟ گفت: خدا رحیم است. این تقوایی که شما می‌گویید، برای چه

شیطان با مغرور نمودن انسان، ترس از خدا را از انسان می‌گیرد و وقتی انسان از خدا نترسید همه کاری می‌کند.

رحمت الهی بی‌حد است اما بی‌حساب نیست.

خودمان را به زحمت بیندازیم، خدا با این رحمت وسیع، حالا ما یک گناهی کردیم، چه اشکال دارد! ببینید، این کار شیطان است. این یکی از ابزارهای فوق‌العاده خطرناک شیطان است. نمونه ایجاد غرور این است که رحمت الهی بی حساب است، در حالیکه حساب دارد بلکه بی حد است اما با حساب.

قدرت شیطان:

۱- شیطان بعضی از قدرتها را دارد و می‌تواند در فکر اشخاصی، وسوسه ایجاد کند، فکر ایجاد کند؛ یا حتی کلامی بر زبان افراد جاری کند، در آخر خطبه همام، شخصی از امیرالمؤمنین^(ع) سؤال سرد و سبکی کرد، حضرت فرمودند: «أَنَّمَا نَفَسًا الشَّيْطَانُ عَلَى لِسَانِكَ»؛ حرفی که تو زدی شیطان به زبان تو دمید.

۲- شیطان می‌تواند به خواب افراد بیاید؛ به شکل‌های مختلف و خیلی‌ها را هم از طریق همین خوابها غره کند. البته خوابهای رحمانی علائمی دارد. همه خوابی هم اینگونه نیست که شیطانی باشد. اگر احساس کردید خوابی شما را نسبت به عظمت پروردگار بی‌اعتنا می‌کند، به این خواب شک کنید. ولی عموم خوابها، خوابهای خوبی هستند. منتها شیطان خیلی با خزندگی و مهارت تمام در درون افراد نفوذ می‌کند، بدون اینکه خودشان متوجه باشند و بفهمند.

۳- شیطان قدرت استراق سمع دارد؛ اینگونه که قرآن کریم می‌فرماید: «لَا يَسْمَعُونَ إِلَيَّ الْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ وَ يُقَدِّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ * دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَأَصِيبٌ * أَلَا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ

قدرت شیطان:

۱- شیطان می‌تواند در فکر اشخاصی، وسوسه ایجاد کند، فکر ایجاد کند یا حتی کلامی بر زبان افراد جاری کند.

۲- شیطان می‌تواند به خواب افراد بیاید.

۳- شیطان قدرت استراق سمع دارد.

ثاقِبٌ»^۱؛ آنها نمی‌توانند به (سخنان) فرشتگان عالم بالا گوش فرادهند، (و هرگاه چنین کنند) از هر سو هدف قرار می‌گیرند * آنها به شدت به عقب رانده می‌شوند و برای آنان مجازاتی دائم است * مگر آنها که در لحظه‌ای کوتاه برای استراق سمع به آسمان نزدیک شوند، که «شهاب ثاقب» آنها را تعقیب می‌کند. شیاطین و اجنه قدرت این را ندارند که از ملا اعلی و از عالم بالا چیزی را گوش کنند. نه اینکه ذاتاً قدرت ندارند، نه به دلیل اینکه نگهبان دارد. آنها ذاتاً قدرت دارند. اگر مانع نبود می‌توانستند گوش کنند. چون قرآن می‌فرماید: «...و يُقَدِّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ»؛ از هر طرف با شهاب ثاقب رانده می‌شوند، «إِلَّا مَنْ خَطَفَ الْخَطْفَةَ فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ ثاقِبٌ»؛ آن کسی که چیزی را بخواهد از عالم بالا برآید، شهاب تند و تیزی آنها را دنبال خواهد کرد. نه این شهاب سنگهایی که می‌بینید، آن شهاب غیر از این شهاب است. شیاطین هم با سنگهای مخصوص آسمانی و غیر مادی از حوزه وحی رانده می‌شوند (پس اینقدر هم که جن و شیطان را بی‌عرضه معرفی کردند در بعضی از این فیلمها، اینگونه نیست).

شیطان دارای کالبد مجرد ناقص است.

شیطان دارای کالبد مجرد ناقص است و از اشیاء رد می‌شود. پس علی‌القاعده نمی‌تواند اشیاء را این طرف و آن طرف کند. اما تصرف در اشیاء مادی توسط اجنه که شیطان هم از جن است، صرفاً به واسطه دست گرفتن و حرکت دادن با اعضاء نیست. ما با پا زیر توپ می‌زنیم، توپ حرکت می‌کند. ولی نمی‌توانیم نگاه به توپ کنیم و آن را جا بجا کنیم. روش ما برای جا بجا کردن اشیاء و دخل و تصرف در امور مادی همین هست که اینها را با دست و اعضاء جا بجا کنیم. شیطان طبیعتاً

اینگونه حالتی را ندارد. گفتیم که نمی‌تواند به حالت مادی هم درآید. اما راههای دیگری دارد که می‌تواند با توان نسبی خود در اشیاء دخل و تصرف کند. قرآن در مورد اجنه (که شیطان هم از جنس جن است) می‌فرماید: «يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَّحَارِبٍ وَ تَمَائِيلٍ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ...»^۱؛ شیطان‌ها هر چه سلیمان می‌خواست برایش درست می‌کردند: معبدها، تمثالها، ظروف بزرگ غذا همانند حوضها و دیگهای ثابت؛ چگونه می‌ساختند؟ شیطان که جسم مادی نیست، اجنه که جسم مادی نیست، تأثیر آنها بر اشیاء مادی به روش دیگر است. به روش تماس بدنی نیست. یک قدرت دیگری دارند؛ می‌توانند بر اشیاء مادی اثر بگذارند و جابجا کنند. وقتی حضرت سلیمان به اطرافیان می‌گوید: «قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ»^۲؛ کیست که تخت بلقیس را اینجا حاضر کند قبل از اینکه خودشان با حالت تسلیم و اسلام به طرف من بیایند، «قَالَ عَفْرَيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ...»^۳؛ عفریت جنی گفت من می‌توانم تخت بلقیس را (از فاصله بسیار دور) قبل از اینکه از جای بلند شوی حاضر کنم. یعنی به سرعت یک خیزش و از زمین بلند شدن. تخت که مادی است پس این آوردن غیر از آوردن روی شتر و گاو و وسایل نقلیه و با ارابه حمل کردن است. این یک قدرت استثنایی و مرموزی است برای دخل و تصرف در اشیاء.

اجنه قدرتی غیر از مادی و تماس بدنی دارند که از طریق آن می‌توانند بر اشیاء مادی اثر گذارده و آنها را جابجا کنند.

۱- سبأ آیه ۱۳

۲- نمل آیه ۳۸

۳- نمل آیه ۳۹

کما اینکه این قدرت را آصف بن برخیا بیشتر داشت. گفت: «أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ!»^۱

یکسری قدرتهاست که انسان دارد ولی آنها ندارند، به خاطر همین هم هست که بعضی از انسانها، اجنه را تسخیر می کنند. در سوره جن هم آمده است. چون بعضی از قدرتها را انسان دارد و آنها ندارند و فاقد آن هستند. بعضی از قدرتها را هم اجنه دارند که انسان ندارد. قرآن در مورد حکومت سلیمان می فرماید: «وَالشَّيَاطِينِ كُلِّ بَنَاءٍ وَغَوَاصٍ»^۲، در محضر سلیمان^(ع) شیاطینی بودند که ساختمان می ساختند، قصرهای خارج از تحمل بشر بنا می کردند و غواصی می نمودند. لازمه ی بنایی کردن و غواصی کردن این است که شیء مادی را حرکت دهی، چگونه حرکت می دادند؟ با بدن نبود، قدرت دیگری داشتند که با آن حرکت می دادند. قدرتی که انسانها نداشتند یا انسانها به زحمت این کارها را انجام می دادند. اما آنها این کار را می کردند. ساختن دیگ لازمه اش این است که آهن را خم و راست کنی و جوش دهی، گردش کنی. آنها این کار را می کردند. اما نه با بدن خودشان؛ چون بدنشان مادی نیست و گیر نمی کند به اشیاء. جالب این است که همین بدن غیر مادی تا آنجایی که ما از اهل معرفت شنیدیم از شیشه رد نمی شود. شنیدید از قدیم می گویند فلانی جن شیشه کرده است. حصار جن جایی است که شیشه باشد.

۱- نمل آیه ۴۰

۲- ص آیه ۳۷

این آیه قرآن چه می‌خواهد بگوید؟ من در هیچ تفسیری ندیدم. ولی فکر می‌کنم اشاره به این حقیقت است. بلقیس که آمد، همین که رسید به قصر سلیمان لباسش را بالا گرفت و فکر کرد که این آب است. قصر شیشه بود؛ «...قَالَ إِنَّهُ صَرَحَ مَمْرُدٌ مِّنْ قَوَارِيرٍ...»؛ سلیمان گفت: این آب نیست، قصر شیشه است. از این آیه فهمیده می‌شود که کف آن هم شیشه بوده است. چرا؟ چون آب که در دیوار نیست. کف است. او فکر کرد کف آن آب است. یعنی آنقدر این شیشه زلال بود که بلقیس خیال کرد که این استخر آب است. لباسش را بالا گرفت؛ اما سلیمان گفت نه این شیشه است. پس معلوم می‌شود دیوار و کف و سقف قصر حضرت سلیمان، همه از شیشه بوده است. چرا این کار را کرده بود؟ شاید می‌خواست با این کار حصار درست کند که اجنه فرار نکنند. شیاطین در دست سلیمان اسیر بودند. زیر نظرش بودند و نمی‌توانستند از جلو نظرش دور شوند. خدا مسخرشان کرده بود که برای سلیمان کار کنند.

۴- یکی از نکاتی که جزء قدرتهای شیاطین است، این است که چیزهایی را از درون من و شما می‌بینند و می‌دانند، چون تجرد نسبی دارند. ما هم اگر این تجرد نسبی را به دست بیاوریم ممکن است صورت برزخی افراد را ببینیم و می‌بینیم. چون شیطان یک موجود مجرد ناقص است، آن قیافه باطنی که در واقع شاکله انسان است و ملکات باطنی انسان است، همه را می‌بیند. خوب می‌فهمد که این آقا چه نوع مرض روحی دارد. گرفتار تکبر است، بخل شدید دارد، حسود است، طماع است و درست هم می‌آید در همانجا. از همان نقطه ضربه می‌زند. یکی از

قدرت شیطان:

۴- چون شیطان یک موجود مجرد ناقص است، آن قیافه باطنی که در واقع شاکله انسان است و ملکات باطنی انسان است، همه را می‌بیند.

گرفتاریهای آدم این است. اینکه قرآن مرتب و کراراً ما را از شیطان بر حذر می‌دارد؛ معلوم می‌شود قدرتهایی دارد و می‌تواند تأثیراتی بگذارد. آنجایی که خداوند نقل می‌کند که شیطان می‌گوید: «...وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِّنْ سُلْطَانٍ...»؛ من بر شما تسلطی نداشتم. نمی‌گوید شیطان راست می‌گوید. یکی آن نکته‌ای است که گفتیم و یکی اینکه می‌گوید شیطان چقدر نامرد است و بی‌وفا. آنجا در روز نیازمندی، این حرفها را به پیروانش می‌زند. قرآن کریم کراراً و مرتب انسان را از مکر و کید شیطان بر حذر می‌دارد.

قدرت شیطان:

۵- چیزهایی از مسائل آینده و پنهان را می‌داند؛ اما علم غیب ندارد.

۵- یکی از قدرتهای شیطان این است که چیزهایی از مسایل آینده و پنهان را می‌داند. علم غیب نمی‌داند. از قرآن می‌توانیم استفاده کنیم. این آیه قرآن را دقت کنید که می‌فرماید: «فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةٌ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَأَتَهُ...»؛ (با این همه جلال و شکوه سلیمان) هنگامی که مرگ را بر او مقرر داشتیم، کسی آنها را از مرگ وی آگاه نساخت مگر جنبنده زمین [=موریانه] که عصای او را می‌خورد (تا شکست و پیکر سلیمان فرو افتاد). حضرت سلیمان روی قصر ایستاده بود، شیاطین هم داشتند یک کاری انجام می‌دادند و خیلی هم از سلیمان می‌ترسیدند. سلیمان قاطع بود. به سختی آنها را مجازات می‌کرد. آنها هم از او می‌ترسیدند و به سختی کار می‌کردند؛ ملک‌الموت آمد و جان سلیمان را گرفت، همانجا ایستاده بود، اینها همینطور کار می‌کردند، یک روز شد، یک روز و نصفی شد، قرآن نگفته چه مدتی شد، ولی هر چه بود اینها جرأت اینکه

۱- ابراهیم آیه ۲۲

۲- سبأ آیه ۱۴

دست از کار بکشند را نداشتند. همینطور کار می کردند. آخر این آیه شاهد است که جن هم از کار کردن خسته می شود. خستگی فقط مخصوص بدن مادی نیست. مدام خودشان را اذیت کردند تا اینکه موریانه آمد، (در قرآن فرموده: «دَابَّةُ الْأَرْضِ»، اما در روایات موریانه ذکر شده است) و عصایی را که سلیمان به آن تکیه داده بود، جوید و سلیمان به زمین افتاد. آنها فهمیدند که سلیمان مرده. بعد قرآن می فرماید: «...فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ...»؛ هنگامی که بر زمین افتاد جنیان فهمیدند که اگر از غیب آگاه بودند در عذاب خوارکننده باقی نمی ماندند. در این آیه چند نکته است: ۱- اجنه قبل از این مسئله خیال می کردند که علم غیب می دانند. توهم علم غیب داشتند. بعد از این مسئله فهمیدند که نه، علم غیب ندارند. اگر علم غیب داشتند نباید اینقدر جلوی سلیمان کار کنند و خسته شوند. اگر چیزی از باطن افراد و آینده نمی دانستند توهم معنا نداشت. توهم زمانی معنا دارد که طرف چیزهایی بداند. می گوئیم آقا خیال می کرد که پزشک است. ابن سینا را که دید، بعد گفت حالا فهمیدم که هیچ چیزی از پزشکی بلد نیستم. معلوم است چیزهایی از پزشکی می دانسته که خیال کرده پزشک است. این طور نیست که جن مثل ما از آینده چیزی نداند. جن به واسطه آن مجرد ناقصی که دارد، چیزهایی از آینده و از امور پنهان خبر دارد. چیزی که دارد، چیزهایی از آینده و از امور پنهان خبر دارد. مثلاً می داند این مالی که دزدیده شده پیش چه کسی است. فلانی کجا مخفی شده است. چه کسی قاتل فلانی است. اینها

جن به واسطه آن مجرد ناقصی که دارد، چیزهایی از آینده و از امور پنهان خبر دارد.

را جن می‌داند. پس جن بیشتر از ما می‌داند. منتها وقتی این اتفاق افتاد قرآن می‌فرماید: آنها فهمیدند که آن علم غیب واقعی را ندارند. چیزی از غیب نمی‌دانند.

۲- قرآن می‌فرماید: اگر اینها علم غیب را می‌دانستند، دست از کار می‌کشیدند و در رنج کار کردن نمی‌ماندند. مفهوم آن این است که اینها از کار کردن رنج می‌برند، خستگی دارند. «...تَبَيَّنَتْ الْجِنَّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ...»؛ جنیان فهمیدند که اگر غیب می‌دانستند، می‌فهمیدند که سلیمان مرده و در این رنج و سختی کار کردن نمی‌ایستادند و رها می‌کردند و می‌رفتند. پس چند ویژگی جنیان در این آیه مشهود است.

سؤالات:

۱- مگر فرشتگان موجودات بالفعل نیستند و به گونه‌ای نیستند که تمام قابلیت‌هایی که می‌توانند دارا باشند دارند، پس چگونه ابلیس معلم آنها بود؟ سؤال زیبا و عالمانه‌ای است منتها در بحث فرشتگان جواب خواهیم داد.

۲- آیا شیطان قدرت تمثیل در اولیاء خدا و انسانهای صالح را دارد؟ ما در جایی ندیدیم که شیطان این قدرت را داشته باشد.

۳- ما که قدرت تشخیص نداریم چگونه بفهمیم فردی که ما را راهنمایی می‌کند آیا واقعاً انسانی است که مصلحت ما را می‌خواهد یا ابلیس؟ ببینید ماهیت دعوت ابلیس دعوت به شر است. فکر می‌کنید آن آدم شیطان صفت که می‌خواهد شما را فریب دهد، چه چیز از شما می‌خواهد؟ فطرت شما می‌فهمد که این دعوت خیر است یا شر. فهمیدن شر و خیر نیاز به علم اکتسابی ندارد و فطری

است. بچه هم می‌فهمد که این کار بد است و این کار خوب. این خیلی مهم است. اگر دیدید دعوت‌کننده به شر است بدانید که یا شیطان جن است یا شیطان انس.

۴- آیا درست است که یکی از پسران ابلیس به نام سام شیعه می‌شود و در جنگ صفین در رکاب حضرت علی^(ع) شهید می‌شود؟ قسمت دوم، دلیل ضعف حدیث است. به خاطر اینکه ابلیس و شیاطین اگر هم کشته شوند با این شمشیر آهنی کشته نمی‌شوند. ولی اینکه آیا آنها محکوم به گمراهی هستند و اینکه آیا امکان هدایت شدن دارند یا نه؟ بحث مفصلی است و خودش جای بحث دارد. بعضی از روایات و دلایل گواهی می‌دهد که محال نیست. اولاً همینطور که در عالم انسانی شیاطین انس گاهی اولادشان آدمهای صالحی می‌شوند، مگر پسر یزید (معاویه) نبود که می‌گفت من این حکومت را نمی‌خواهم و این حکومت حق من نیست. محال نیست که در میان شیاطین جن هم اجنه صالح بروز کنند. وقتی پیامبر فرمودند: هر انسانی شیطانی دارد در حد خودش که گولش بزند. (حالا مضمون حدیث) گفتند یا رسول‌الله شما هم شیطان دارید؟ گفتند: «بلی، و لکن اَسَلَمَ بیدی»؛ بله من هم دارم اما به دست من اسلام آورده است. «اَسَلَمَ بیدی»، به دو گونه ترجمه می‌شود: ۱- به دست من اسلام آورده. ۲- زیر دست من تسلیم است و کاری از دستش نمی‌آید. به هر حال این هم می‌تواند قرینه‌ای باشد که امکان هدایت شیاطین هم وجود دارد. به هر حال آنها هم از جن هستند، حالا پدرشان، ابلیس، خطا کرده دلیل نمی‌شود که هدایت آنها محال باشد. به نظر می‌رسد که محال نیست. اصل این که این روایت درست است یا نه را من خبر ندارم و بررسی نکردم ولی اینکه امکان داشته باشد، حداقل این است که جزء محالات نیست.

فهمیدن شر و خیر
نیاز به علم اکتسابی
ندارد و فطری است و
اگر کسی به شر دعوت
کرد او یا شیطان جن
است یا شیطان انس.

روایات گواهی
می‌دهند که امکان
هدایت شیاطین وجود
دارد.

۵- گفتید شیطان به دست امام عصر^(ع) کشته می‌شود و در جای دیگر گفتید در مقابله با سپاه اسلام به دست رسول خدا^(ص) کشته می‌شود؛ بالاخره تکلیف چیست؟ دو روایت است، اما آنچه مسلم است روایات فراوان متظافراً می‌گویند: «الی یوم الوقت المعلوم»، همان رجعت اهل بیت است که شیطان عمرش تمام می‌شود. حالا پیامبر^(ص) به درکش می‌فرستد یا امام زمان^(ع)، ممکن است راوی، قدری اشتباه کرده باشد، به هر حال شیطان کشته خواهد شد. حالا کدام حدیث صحیح‌تر است باید بررسی شود.

۶- توضیح دهید که چگونه ابلیس جزء فرشتگان شد؟ این را توضیح دادم، اینکه چطور شد به پیش فرشتگان رفت؟ شیطان عبادت خدا می‌کرد، اما طایفه‌اش، طایفه‌ای از جن بودند که فاسق بودند و خداوند آنها را به عذاب استئصال نابودشان کرد؛ بعد خدا شیطان را بین فرشتگان برد، در آنجا در بین فرشتگان جایگاه رفیعی پیدا کرد و فرشته هم نبود.

۷- معنی کلمه ابلیس چیست؟ من نمی‌دانم و ندیدم که کسی این کلمه را ترجمه کرده باشد. مفرد است یا جمع؟ مفرد. جامد یا مشتق است؟ جامد. آیا ابلیس به تنهایی سجده نکرد یا ذریه‌اش هم در همان زمان از او تبعیت کردند؟ ابلیس خودش سجده نکرد. دیگر اجنه چطور؟ آنها هم بستگی دارد. قرآن نقل می‌کند: «وَإِنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ»؛ اجنه گفتند بعضی از آنها قاسطینند، بعضی از آنها مؤمنین هستند. بعضی از آنها اهل هدایتند و بعضی اهل ضلالت. مثل عالم انسانی. آیا شیاطین از انسانها هم می‌توانند باشند؟ بله، شیاطین انس راهنمایی کننده شیاطین جن هستند.

۸- در بیشتر مواقع در توسلات و شنیدن ذکر ائمه (ع) تمام تنم می لرزد، می ترسم به خاطر این باشد که شیطان در من رخنه کرده باشد؟ نه، اگر اسم خوب بشنود و از ابهت و اجلالشان یا از مصائب خوبان و بزرگان بدنش بلرزد، این که شیطان خوشش نمی آید که بگوییم کار شیطانی است، شیطانی نیست. اینقدر هم دیگر به کار و کردار خودمان نباید شک کنیم. بله می گویند یک شیطانکی رفت پیش ابلیس و گفت: خاک به سرمان شد. ابلیس گفت چه شده؟ گفت یک نویسنده ای آمده یک کتاب اخلاقی نوشته که هر کس آن را بخواند دیگر به حرف ما گوش نمی کند. ابلیس گفت ناراحت نباش خودم گفتم آن را بنویسد. بعضی وقتها در اعمالمان باید دغدغه داشته باشیم که خالص است یا ناخالص. اما انسان اهل بیت پیامبر را تکریم می کند و شیطان هرگز این را نمی خواهد. شما دیگر به این شک نکنید.

۹- در بعضی از کارها انسان به یقین می رسد که آن کار را انجام دهد ولی باز هم می ترسد؛ تکلیف چیست؟ آیا رانندگی خطر ندارد؟ می خواهید سوار ماشین شوید و رانندگی کنید آیا خطر رانندگی وجود ندارد؟ برق در خانه خطرناک نیست؟ گاز در خانه خطر آتش سوزی ندارد؟ تجویز پزشک، خطر اشتباه ندارد؟ ولی شما به اینها اعتماد می کنید. توکل کنید به خدا. یک مقداری باید ترسید. اما قرآن می فرماید: شیطان بر کسانی که کار خوب را با توکل انجام دهند سیطره ندارد. حضرت امام (ره) می فرمایند: بعضی ها از ترس اینکه ریا کنند کار خوب را ترک می کنند. بعد می فرمایند: «فَهَذَا مُنْتَهَا بُغْيَةِ ابْلِيسَ»؛ این آخرین آرزوی ابلیس است که مثلاً رفتی مناطق جنگی جنوب، شب برای اینکه ریا نشود نماز شب را ترک می کنی. از ترس ریا. حد آن چیست؟ اگر من کار شایسته ای کردم که اگر دیگران هم نبینند همان کار را می کنم، مثلاً من نماز شب می خوانم، حالا

در جای دیگری و در جمعی خواندم و دیگران هم دیدند. یا یک کمکی به فقیر می‌کنم، نبینند هم کمک می‌کنم. دیدن تأثیری در کار من ندارد. اما وقتی کسی ببیند، کمی خوشم می‌آید؛ این اشکال دارد؟ ریا است؟ نه. امام باقر^(ع) در جواب سائل می‌فرمایند: اگر برای خوشایند مردم این کار را نکند حتی اگر خوشش هم بیاید، ریا نیست. تا یک حدی طبیعی است و البته ضعف است. انسان مؤمن اگر یک عالم هم از او تمجید کنند، قرار نیست دست از کار خوبش بردارد. و یا در انجام کار خوب مغرور شود. ولی اگر یک کم خوشحال هم شد ولی کارش برای خدا باشد، ریا نیست. نشانه‌اش هم این است که اگر دید مردم نیستند، کار را رها نکند. نه اینکه وقتی مردم می‌بینند با نشاط انجام دهد ولی وقتی مردم نمی‌بینند بی‌نشاط انجام می‌دهد. سجده‌اش وقتی کسی نباشد ۵ ثانیه است ولی وقتی کسی ببیند ۱۰ ثانیه می‌شود که این ریا می‌شود؛ نباید ترس از شیطان ما را از کار باز دارد. هواپیما هم ممکن است سقوط کند. ابزارهای امروزی هم همه خطرناکند؛ پس به صرف احتمال خطر نباید کار را رها کرد. نه این طوری نیست، اصلاً نباید اینگونه فکر کنیم. حال مؤمن این است. امیرالمؤمنین^(ع) فرمود: کار می‌کند اما با ترس، مؤمن هیچ وقت خیالش جمع نیست. اتفاقاً همین هم باعث کمالش است. همین باعث پیشرفت است. همیشه هم از نفس خودش ناراضی است. «و لا يزالُ زارياً علیها»؛ دائماً به نفس خودش خرده می‌گیرد. «و مستزیداً لها»؛ و مرتب از آن زیادی می‌خواهد و می‌گوید تو کم کاری. «إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ مَسْتَكِينُونَ، إِنَّ

المؤمنين مشفقون، ان المؤمنین خائفون^۱؛ امیرالمؤمنین فرمود مؤمن همیشه دغدغه دارد. دغدغه خوب، دنبال فرار از این ترس نباشید. اما با توکل بر خدا کار خوب را از ترس شیطان رها نکنید. انشاءالله خداوند از شما حمایت خواهد کرد.

آیات مطرح شده در جلسه دوم:

- ۱- «وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ...» (ابراهیم آیه ۲۲)
- ۲- «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ...» (نحل آیات ۹۹ و ۱۰۰)
- ۳- «اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (مجادله آیه ۱۹)
- ۴- «...فَسَاكِنِبَهَا الَّذِينَ يَتَّقُونَ...» (اعراف آیه ۱۵۶)
- ۵- «وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ * وَ مَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ» (شعراء آیات ۲۱۰ و ۲۱۱)
- ۶- «إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَآءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (آل عمران آیه ۱۷۵)
- ۷- «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ...» (بقره آیه ۲۶۸)
- ۸- «يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَ رِيشًا وَ لِبَاسُ التَّقْوَى ذَٰلِكَ خَيْرٌ... * يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا» (اعراف آیات ۲۶ و ۲۷)

٩- «... يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدْ اسْتَكْثَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ...»

(انعام آیه ١٢٨)

١٠- «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ...» (مائده آیه ٩١)

١١- «... وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (انعام آیه ٤٣)

١٢- «... وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ...» (نمل آیه ٢٤)

١٣- «... فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ...» (يوسف آیه ٤٢)

١٤- «... وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (انعام آیه ٦٨)

١٥- «... وَمَا أَنسَانِيَهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ...» (كهف آیه ٦٣)

١٦- «وَإِذْ ذُكِّرْنَا أَبُوبَ إِدْرِيسَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ» (ص آیه ٤١)

١٧- «لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَيُقَذِفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ * دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ * إِلَّا مَنْ خَطِفَ

الْخَطْفَةَ فَاتَّبَعَهُ شَهَابٌ ثَاقِبٌ» (صافات آيات ٨ تا ١٠)

١٨- «يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَتَمَاثِيلٍ وَجَفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ...» (سبا آیه ١٣)

١٩- «قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ * قَالَ عَفْرَيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ

قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ... * أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ» (نمل آيات ٣٨ تا ٤٠)

- ۲۰- «فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةٌ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَنْ لَوْ
كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ...» (سبأ آیه ۱۴)
- ۲۱- «وَالشَّيَاطِينِ كُلِّ بَنَاءٍ وَغَوَاصِّ» (ص آیه ۳۷)
- ۲۲- «...قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِّن قَوَارِيرٍ...» (نمل آیه ۴۴)
- ۲۳- «وَأَنَا مِّنَ الْمُسْلِمِينَ وَمِنَ الْقَاسِطِينَ» (جن آیه ۱۴)

احادیث مطرح شده در جلسه دوم:

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲

امیرالمؤمنین (ع) به اصحاب خطاکارش می‌فرماید: آنچنان از شیطان پیروی کردید که طمعش در شما بسیار محکم شد.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۷، ص ۵۴؛ نشر دارالهجره قم

امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ فَبَاضَ وَ فَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ...»؛ شیطان در سینه آنها تخم‌گذاری و جوجه کرده و در دامانشان خزید، «...فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ...»؛ چنان رفته در درونشان که از روزنه چشم‌شان بیرون را نگاه می‌کند.

۳- نهج البلاغه، کلمات قصار، عبارت ۳۲۳

امیرالمؤمنین (ع) وقتی کشته‌های خوارج را دیدند. فرمودند: «لقد ضرکم من غرکم»؛ واقعاً به شما ضرر زد، کسی که شما را مغرور کرد.

۴- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶

«و لایزالُ زاریاً علیها»؛ دائماً به نفس خودش خرده می‌گیرد. «و مستزیداً لها»؛ و مرتب از آن زیادی می‌خواهد و می‌گوید تو کم کاری.

۵- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۳

«إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ مَسْتَكِينُونَ، إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ مُشْفِقُونَ، إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ خَائِفُونَ»

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه سوم (۱/۳/۱۳۸۷)

شیاطین در یک حد نسبی آینده را می‌دانند، چیزهایی هم از امور پنهان می‌دانند آن هم در حد نسبی. قدرت‌هایی هم برای استراق‌سمع دارند، توانایی‌هایی هم برای اذیت و آزار جسمی و روحی دارند. قدرت تمثیل دارند. قدرت به خواب آمدن دارند؛ همه در حد نسبی. اما خداوند موجودات دیگری هم دارد به نام فرشتگان، حریف شیاطین این‌ها هستند که اگر فرشتگان نبودند شیاطین دمار از روزگار بشریت درمی‌آوردند. خداوند فرشتگانی دارد که شئون مختلف دارند و زمین و آسمان از اینها پر است، کارهای متفاوتی انجام می‌دهند، امور را تدبیر می‌کنند و به اذن الهی کار جهان را سامان می‌دهند.

ماهیت وجودی فرشتگان:

فرشتگان دارای کالبدند، به چه دلیل این حرف را می‌زنیم؟ به دلیل اینکه طبق روایات و ظاهر آیات قرآن، فرشتگان هم مرگ دارند و مرگ چیزی نیست جز قطع تعلق روح به کالبد، همانطور که قبلاً در مباحث برزخ خدمتتان عرض کردیم که در عالم برزخ با نفخه اول صور (دمیدن در صور اسرافیل)، اهل برزخ هم مجدداً می‌میرند و این آیه شریفه دلالت بر این معنا دارد «قَالُوا رَبَّنَا آمَنَّا اِثْنَيْنِ وَاَحْيَيْنَا اِثْنَيْنِ...»^۱؛ خداوندا ما را دوبار میراندی. یک بار میراندن در این دنیا است و یکبار

ماهیت وجودی فرشتگان:
فرشتگان دارای کالبدند؛ بدلیل روایات و ادله‌ای که فرشتگان بالآخره می‌میرند و مرگ چیزی جز قطع تعلق روح به کالبد نیست.

هم در برزخ؛ چرا؟ به خاطر اینکه اهل برزخ هم کالبد دارند، یعنی وقتی انسان مُرد، در عالم برزخ هم کالبدی هست و باز دوباره مرگی در آنجاست. قرآن می‌فرماید: «وَوُفِّخَ فِي الصُّورِ...»^۱؛ و در صور دمیده می‌شود، «...فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ...»^۲؛ پس همه کسانی که در آسمانها و زمین هستند، می‌میرند، مگر کسانی که خدا بخواهد. این «مَنْ» که برای عاقل به کار برده می‌شود، «من موصوله»، شامل فرشتگان هم می‌شود، اینجا فقط به انسان‌ها اشاره ندارد. قبلاً بحث اطلاق آیات قرآن را گفتیم، اینجا به اطلاق، شامل فرشتگان هم می‌شود. روایات دیگری هم داریم که فرشتگان هم می‌میرند؛ عزرائیل، اسرافیل و جبرئیل هم می‌میرند، حتی خود اسرافیل که آخرین فرشته است و دمنده در صور است آخر همه می‌میرد.^۳ اگر قرار شد مرگ در کار باشد، معنایش وجود کالبد است چون مرگ چیزی نیست جز جدا شدن روح از یک کالبد، معنای مرگ این است والا روح که معدوم نخواهد شد، انسان که معدوم نخواهد شد. اگر فرشتگان مرگ و میر داشته باشند و حشر و نشر مجدد داشته باشند که دارند، بنابراین لازمه آن کالبد است. حالا این کالبد چه کالبدی است؟ از نظر نوعیت شبیه کالبد مثالی است. ما برای این حرف دلیل داریم، یعنی زمان دارد، مکان دارد، حرکت دارد، ابعاد دارد اما جرم و ویژگی‌های ماده را ندارد، همانطور که در مورد کالبد برزخی و مثالی گفتیم، منتها در تشخیص متفاوتند، اگر یادتان باشد مثالی زدم،

۱- زمر آیه ۶۸

۲- همان

۳- بحارالانوار، ج ۶، ص ۳۲۴ (پیشین)

گفتم کالبد جن، کالبد اموات اینها از نظر نوعیت ویژگی‌های مشترک دارند، همان آثار ماده را دارند اما ماده نیستند یعنی ابعاد و زمان و حرکت و مکان و اینها دارند اما هر کدامشان ویژگی‌های مخصوص خودشان هم دارند که به آن تشخیص می‌گویند، ما در بحث ماده می‌گوییم: ماده فضا اشغال می‌کند، طول و عرض و ارتفاع دارد، وزن دارد، جرم دارد، درست است ولی آیا تشخیص طلا همان تشخیص نقره است؟ نه، طلا ویژگی‌های مخصوص خودش هم دارد که مال هیچ ماده دیگری نیست، آن ویژگی‌های عمومی نوعیت است و این ویژگی‌های فردی تشخیص است. ما نمی‌خواهیم بگوییم فرشتگان هم کالبدی دارند عین اموات، نه، ولی از نظر کلی ویژگی‌های مشترک دارند. بنابراین فرشتگان هم (طبق این نظر) کالبد دارند. کالبد هم خودش ظرف است، کالبد که می‌گوییم یعنی ظرف نفس، ظرف روح. البته روح مجرد است، روح تعلق می‌گیرد و حاکمیت دارد؛ اگر قرار شد چیزی ظرف باشد پس معلوم شد مکان هم دارند چون خود ظرف یعنی مکان، هم ظرف، مکان است و هم مظروف، اگر بگوییم لیوان، این لیوان آب خودش مکان است و آبی هم که در آن می‌ریزیم، در مکان قرار می‌گیرد. پس فرشتگان به اقتضای این در مکان هم قرار دارند. این مکان داشتن و جا داشتن نشانه این است که وجودشان وجود برزخی است، کالبدشان کالبد برزخی است. این که بعضی از فلاسفه گفتند که فرشتگان مجردند، حرکت ندارند، کمال ندارند. روایت نیست بلکه مشرب فلسفی است. حداقل یک عده زیادی از فرشتگان مجرد تام ندارند، بنابراین مکان و زمان دارند، مجرد متوسط و نسبی دارند، مکان و زمان و حرکت دارند. وقتی ثابت شد فرشتگان کالبد دارند، وجود کالبد هم یعنی وجود برزخی، کالبدشان برزخی است پس حرکت، زمان و مکان هم دارند. به آیات و روایاتی که ثابت می‌کند

فرشتگان این ویژگی‌ها را دارند اشاره خواهم کرد. عده‌ای برای اثبات اینکه فرشتگان مجردند و زمان و مکان ندارند، تمام این آیات و روایات را تأویل و برخلاف آن تفسیر کردند، یعنی ظاهر آن را نادیده گرفتند، ما مجبور نیستیم که ظاهر آیات و روایات را نادیده بگیریم، آن هم این همه آیه و روایت.

دلیل مرگ فرشتگان:

آیه شریفه‌ی، «...فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ...»؛ پس همه کسانی که در آسمانها و زمین هستند، می‌میرند، در آسمانها چه کسانی هستند؟ فرشتگان، از این آیه به ظاهر فهمیده می‌شود که یعنی هم فرشتگان و هم انسانها می‌میرند همانطور که اجنه هم می‌میرند، اموات در برزخ هم می‌میرند، همه با نفخه صور می‌میرند، انسان‌هایی هم که در دنیا زنده‌اند می‌میرند، این «من» با اطلاقش شامل همه اینها می‌شود، تخصیص به بعضی از آنها نزده، نفرموده: «فَصَعِقَ النَّاسُ»؛ مردم می‌میرند، گفته: «...فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ...»؛ همه کسانی که در آسمانها و زمین هستند، می‌میرند، اگر مرگ در کار بود، لازمه‌اش وجود کالبدی است که در موقع مرگ روح از آن جدا شود و وجود کالبد مستلزم آثار ماده یعنی ابعاد و حرکت و زمان است.

آیات و روایاتی که دلالت می‌کند فرشتگان رفت و آمد و حرکت دارند:

دلیل مرگ فرشتگان:

۱- آیه ۶۸ زمر

۲- آیات و روایاتی که دلالت می‌کند فرشتگان رفت و آمد و حرکت دارند.

در سوره اعراف می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَأُفَتِّحَنَّ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَأَيَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ...»^۱؛ کسانی که آیات خدا را تکذیب کردند و استکبار ورزیدند درهای آسمان به رویشان باز نمی شود، داخل بهشت هم نخواهند شد، تا زمانی که شتر از چشمه سوزن رد شود. اگر شتر از چشمه سوزن رد شد، آنها هم به بهشت می روند. آن قسمت که می فرماید: «لَأُفَتِّحَنَّ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ»، روایتی از پیامبر گرامی^(ص) است که حضرت فرمودند: وقتی مؤمن می خواهد قبض روح شود، به حالت احتضار رسید و چشمش به عالم غیب باز شد، نگاه می کند تا آنجا که چشم کار می کند فرشتگان نشسته اند، آماده هستند، روحش را قبض می کنند و روحش را در یک پوشش نیکویی می گذارند و به طرف آسمان می روند. آسمانها در دارند (در حدیث معراج هم آمده است. اینکه چه دری است، خدا می داند، آیا باب دنیایی است، تشعشعات و یا نیروی جاذبه است، یک چیزی است که منع عبور و مرور می کند)، یعنی ورود از آسمان اول به آسمان دوم واسطه ای یا یک مرزی دارد. قرآن و روایات شهادت می دهند، سؤال می شود این کیست که شما قبض روح کردید؟ می گویند: این فلانی پسر فلانی است. بعد از آسمان که رد می شود، اهل آسمان ظاهراً همان فرشتگان که شامه معنوی دارند می گویند: به این بوی خوش از کیست؟ می گوید این فرزند فلانی است که از دنیا رفته و مؤمن بوده، به او تحیت می دهند، بعد در آسمان را به رویش باز می کنند. او را از آسمانها رد می کنند. اما وقتی می خواهند کافر را

آیات و روایاتی که دلالت می کند فرشتگان رفت و آمد و حرکت دارند:
- روایات بالا بردن روح مؤمن و کافر به آسمان و باز شدن باب برای مؤمن.

ببرند، روح یا نفسش را در پلاس سیاهی قرار می‌دهند، و از هر قسمتی از آسمان که رد می‌شود، سکنه‌ی آسمان می‌پرسند: این کیست که آنقدر بوی تعفن می‌دهد؟ می‌گویند: او فرزند فلانی است که ایمان به خدا نداشت و آنها لعنش می‌کنند. وقتی به باب آسمان اول می‌رسند، فرشتگان در را به روی او باز نمی‌کنند، قرآن می‌فرماید: «لَا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ»؛ درهای آسمان به رویشان باز نمی‌شود، بعد فرشتگان حامل وی، او پرت را می‌کنند، و او در آسمانها رها و ساقط می‌شود. پیامبر (ص) به اینجا که رسیدند این آیه را فرمودند: «...وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ...»؛^۱ کسی که به خدا شرک بورزد مثل این است از آسمان سقوط می‌کند.^۲ اگر به متن روایت نگاه کنید، یک برداشت جالب از این روایت می‌شود کرد و آن این است که فرشتگان حرکت دارند. بالاخره آسمان اول همان آسمان دنیاست، طول و عرض دارد و باید آن را طی کرد. ظاهر این روایت شهادت می‌دهد که فرشتگان رفت و آمد دارند. روایات فرشتگان شب و فرشتگان روز که در سوره اسراء می‌فرماید: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا»^۳؛ نماز را از زوال خورشید (هنگام ظهر) تا نهایت تاریکی شب [= نیمه شب] برپا دار و همچنین قرآن فجر [= نماز صبح] را؛ چرا که قرآن فجر، مشهود (فرشتگان شب و روز) است. در ذیل این آیه در

۱- حج آیه ۳۱

۲- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۱۸۹- نشر بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی - ۱۳۶۶ ش.

۳- اسراء آیه ۷۸

تفسیر روایی آمده است که فرشتگان شب می‌روند و پستشان را تحویل فرشتگان روز می‌دهند،^۱ فرشتگانی که اعمال مؤمنین را بالا می‌برند. پس معلوم است که رفت و آمدی وجود دارد (به ظاهر این روایات) نمی‌گوییم نص صریح است و نمی‌گوییم که نمی‌شود آنها را تأویل یا توجیه کرد. چرا همه اینها را می‌شود دستکاری کرد و بگونه‌ای به امور دیگر حمل کرد، ولی خلاف ظاهر است، ما مجبور نیستیم این کار کنیم، یک مبنایی بگذاریم و بعد بیاییم ظواهر همه آیات و روایات را به آن تطبیق کنیم، با این که آراء فلسفی وحی منزل هم نیست، این رأی فلسفی که مثلاً می‌گوید حیوانات شعور غیرغریزی ندارند و کارهایشان فقط از روی غرایز است، اختیار و انتخاب و تشخیص بد و خوب ندارند، خود علامه که از رؤس فلاسفه‌اند در تفسیر غیر از این فرموده‌اند.^۲ اگر یک حرفی را فلاسفه گفتند احترام می‌گذاریم ولی در بحث تفسیر قرار نیست دنبال فلسفه بدویم.

یک دسته روایات متعددی است که اهل بیت به عنوان مختلف‌الملائکه یعنی محل آمد و شد فرشتگان محسوب شده‌اند.^۳ حتی در اصول کافی روایاتی است که امام در اصول کافی می‌گویند که همین الان فرشتگان خدا اینجا بودند، روی همین بالشت‌هایی که شما نشستید، نشسته

آیات و روایاتی که دلالت می‌کند فرشتگان رفت و آمد و حرکت دارند:

- روایات معرفی اهل بیت به عنوان مختلف‌الملائکه.

۱- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۲۹۷ - کافی، ج ۸، ص ۳۴۰

۲- المیزان فی تفسیر القرآن (پیشین)، ج ۷، ص ۱۱۳.

۳- مفاتیح‌الجنان، ص ۲۹۹ - نشر مهر ثامن، اصفهان ۱۳۸۱ ش.

بودند.^۱ یعنی در این روایت هم جا برایشان تعیین شده و هم رفت و آمد، می‌گوید الان رفتند، یکی روایت هم نیست که بگوییم این خبر واحد است و نمی‌شود مسائل اعتقادی را با خبر واحد قیاس کرد، چندین روایت است، حتی در بعضی از روایات امام تعبیر به زغب دارند، دیدید یک جایی که کبوتر پرواز می‌کند بالهای کوچکش کنده می‌شود و می‌ریزد، عرب به این زغب می‌گوید، می‌فرماید: من از آن پرهای معنوی فرشتگان، زغبش را اینجا می‌بینم (شما نمی‌بینید). این را با آن مبانی فلسفی چطور توجیه می‌کنیم؟ مگر اینکه بگوییم همه این احادیث کذب است چون با مبنای ما هماهنگ نیست.

مطلب دیگر روایتی است که شما شنیدید و در مفاتیح هم آورده، شب هفدهم رمضان، رسول خدا^(ص) فرمودند: کیست که می‌تواند برود داخل چاههای بدر و آب بیاورد، اصحاب می‌ترسیدند، چون خطر جانی وجود داشت، هیچ کس جرأت نکرد امیرالمؤمنین^(ع) گفتند: یا رسول الله! من می‌روم، مشک را برداشتم و تنها بطرف آن چاهها رفتم و آب بیرون آوردند، داشتند برمی‌گشتند که باد سختی وزید، به طوریکه حضرت نشستند یعنی قدرت ادامه حرکت نداشتند، باد گذشت باز چند قدم آمدند باز یک باد سخت دیگر و تا سه بار این قصه تکرار شد و یک کم تأخیر شد، رسول خدا^(ص) فرمودند: تأخیر کردی، فرمودند: یا رسول الله سه بار باد تندی وزید و من نشستم، تبسمی کردند و فرمودند: یا علی! دانستی این بادها چه بود؟ (معمولاً سوالهایی که رسول خدا از امیرمؤمنان می‌کردند، در جواب نمی‌فرمودند: نه ندانستم، آن جایی که

آیات و روایاتی که دلالت می‌کند فرشتگان رفت و آمد و حرکت دارند: - روایت مربوط به شب جنگ بدر و سلام فرشتگان بر حضرت علی^(ع).

فرمودند: می‌دانی اشقی‌الآخرین کیست؟ نگفتند نه، گفتند: خدا و رسول داناترند، اینجا هم فرمودند: خدا و رسول داناترند، هم رعایت ادب می‌کردند و هم دروغ نمی‌گفتند، چون می‌دانستند) حضرت می‌خواستند به اصحاب کرامت علی^(ع) را گوشزد کنند. فرمودند: یا علی! آن باد اول جبرئیل بود به فرماندهی هزار فرشته که بر تو گذشتند و بر تو سلام کردند، باد دوم میکائیل بود با هزار فرشته که بر تو گذشتند و بر تو سلام کردند، باد سوم اسرافیل بود با هزار فرشته^۱ (قرآن هم وعده سه هزار فرشته، برای یاری اصحاب رسول خدا در جنگ بدر، داده است). یک شاعر عرب هم شعری در این رابطه ساخته که معروف است. این حدیث، این یکی از کرامات امیرالمؤمنین^(ع) است. از ظاهر این حدیث چه چیز می‌فهمید؟ این که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با فرشتگان رد شدند یعنی طی مکان کردند، این را چگونه می‌توانید بر مبنای فلسفی حمل کنید، آدم باید خیلی خلاف ظاهر عمل کند و خیلی تکلف بورزد تا بتواند این را بر این مبنا تطبیق کند، انصافاً قابل تطبیق نیست. می‌گوید فرشتگان آمدند و بر تو گذشتند و تو به شکل وزش باد احساس کردی، این که دیگر مکان است، حرکت است، زمان است، این چه طور قابل تفسیر است مگر اینکه اینجا هم دوباره بزنیم زیر دست و پای حدیث و بگوییم چون حدیث با مبانی ما هماهنگ نیست، آن را قبول نداریم یا اینکه به زور حدیث را تطبیق کنیم بر این مبنا و بگوییم منظور این است.

۱- مفاتیح‌الجنان (پیشین)، ص ۴۲۵

روایت دیگری است که جبرئیل گفت: خدایا من می‌خواهم بهشت را بگردم، خدا گفت: بگرد، در روایات است که سی هزار بار هر بار سی هزار سال دنیا پرواز کرد بعد یکی از حوران بهشتی سر از قصرش بیرون آورد و گفت: جبرئیل چه می‌کنی، خودت را به زحمت می‌اندازی؟ گفت: دارم بهشت خدا را می‌گردم، گفت: تو هنوز از ملک من بیرون نرفتی. شبیه این حدیث در پرواز فرشته گرد عرش الهی آمده است.^۱

روایت دیگری است که وقتی برادران، یوسف را به چاه انداختند، جبرئیل در آسمانهای بالا بود و خدا خطاب کرد که جبرئیل یوسف را دریاب و قبل از اینکه یوسف به زمین بخورد جبرئیل او را گرفت. من نمی‌خواهم بگویم که همه این روایات دقیقاً درست، قطعی و متواتر است. ولی کیست که بخواهد جلوی مجموع آن مقاومت کند، ما در بحث روایت‌شناسی عرض می‌کنیم که ممکن است یک روایت ضعیف باشد، دومی هم ضعیف باشد ولی شما وقتی صد روایت دیدید که همه یک حرف را می‌زنند، تواتر حاصل می‌شود. نمی‌توانید صد تا را تکذیب کنید، خیلی از بزرگان ما وقتی شش روایت ضعیف را در یک موضوع پیدا می‌کنند حکم به تواتر می‌کنند. یک دسته اخباری است در مورد اینکه که در تعارض روایات چه کنیم؟ مرحوم شیخ انصاری^(رض) شش یا هفت خبر را پیدا کرده که می‌گویند: وقتی دو خبر هم وزن با هم معارض بودند اختیار با فقیه است، فقیه می‌تواند این را اختیار کند و هم می‌تواند آن را اختیار کند، همه روایاتش هم به نوعی

۱- عوالی التالی، ج ۴، ص ۱۰۰ - نشر سیدالشهداء، قم، ۱۴۰۵ ق.

ضعف دارند ولی شیخ انصاری می‌گوید: روایات تخییر مشهور بلکه متواترند، شما وقتی مراجعه می‌کنید، می‌بینید همه روایاتش ضعیفند. اما هشت ضعیف را که کنار هم گذاشته حکم به تواتر کرده ما بیش از صد روایت داریم که ظاهرشان نشان می‌دهد فرشتگان حرکت دارند، یکی از آنها را تکذیب می‌کنید، دومی را تخطئه می‌کنید، سومی را توقف می‌کنید با چهارمی چه می‌کنید؟ با پنجمی چه می‌کنید؟ با دهمی و بیستمی چه می‌کنید؟ ما می‌توانیم همه این روایات را یا رد کنیم و یا به زور تطبیق کنیم بر آن مبنا.

یکی دیگر از دلائلی که ما می‌گوییم فرشتگان حرکت و مکان دارند، این است که فرشتگان برای حضرت لوط تمثیل کردند، این قطعی و نص قرآن است^۱ و اصلاً قابل انکار نیست، متواتر است، پنج شش جا آمده. هم در موردی که رفتند نزد حضرت ابراهیم، ابراهیم ترسید و فکر کرد برای فتنه‌ای آمدند، «...قَالَ سَلَامٌ قَوْمٍ مُنْكَرُونَ...»^۲؛ گفت سلام بر شما من نمی‌شناسم شما چه کسی هستید؟ بعد بشارت دادند ابراهیم را به اسحاق و از ورای اسحاق، یعقوب و بعد هم آمدند خانه لوط، در روایات است که خدا به آنها فرمود:^۳ تا پیغمبرشان سه بار شهادت نداد به بدکاری قومش، قومش را هلاک نکنید، آمدند بیرون شهر، حضرت لوط در حال کشاورزی بود، دید جوانان خیلی زیبا و خوشرو، اینها که جسم نبودند چون علامه هم رد کردند و گفتند: تمثیل

آیات و روایاتی که دلالت می‌کند فرشتگان رفت و آمد و حرکت دارند:

- آیات تمثیل فرشتگان و آمدن آنها به خانه لوط^(ع).

۱- هود آیه ۸۱

۲- ذاریات آیه ۲۵

۳- بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۵۷ - قصص لوط^(ع) و قومه.

امکان دارد اما محال است که وجود معنوی، مادی شود و وجود برزخی، وجود مادی شود، یعنی فرشته نمی تواند به شیء مادی تبدیل شود، مثل می کند یعنی شما او را می بینید اما همچنان آن حالت غیرمادی را دارد. حضرت لوط نمی دانست، فکر می کرد اینها جوانانی اند، مرتب آنها را نهی می کرد و می گفت: شما بسوی بدترین خلق می آید. جبرئیل رو به بقیه کرد و گفت: این یک بار، دوباره قسمتی از راه را آمدند، باز حضرت لوط برگشت و گفت: شما بسوی بدترین خلق می آید. جبرئیل به بقیه گفت: این دوبار. سومین بار هم گفت، آنگاه جبرئیل و همراهان با او وارد شهر شدند.^۱ هیچ چیز به او نگفتند، وارد خانه اش شدند که آن قصه ها اتفاق افتاد و حتی مردم هم این را دیدند. زیرا خدا اراده کرد قوم لوط هم آنها را ببینند تا فتنه ای برای کفار شود. بعد وقتی درب خانه لوط شلوغ شد، حضرت لوط^(ع) گفت: «قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ»^۲؛ گفت: ای کاش در برابر شما قدرتی داشتم؛ یا تکیه گاه و پشتیبان محکمی در اختیار من بود! (آنگاه می دانستم با شما زشت سیرتان ددمنش چه کنم). جبرئیل گفت: غصه نخور، «قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ...»^۳؛ گفتند: ای لوط! ما فرستادگان پروردگار توایم، بعد اشاره ای کرد و یک مشت خاکی پرت کرد توی صورتشان که تمام آنهایی که آنجا بودند کور شدند، قرآن می فرماید: «...فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا

۱- اصول کافی (پیشین)، ج ۸، ص ۳۲۷.

۲- هود آیه ۸۰

۳- هود آیه ۸۱

عَذَابِي وَنُذْرٍ^۱؛ ولی ما چشمانشان را نابینا و محو کردیم (و گفتیم:) بچشید عذاب و اندازهای مرا. آنهایی که آنجا بودند کور شدند. این را شما چگونه حمل می‌کنید؟ می‌گویید: فرشتگان حرکت ندارند، رفت و آمد ندارند، این هم یک دسته. ببینید چقدر ما دسته‌های متعدد داریم از روایات و آیات قرآن گواهی می‌دهند که فرشتگان حرکت دارند، زمان و مکان دارند، کالبد دارند.

آن روایتی که می‌گوید: «لَوْ أَنَّ شِيعَتَنَا اسْتَقَامُوا لَصَافَحَتْهُمْ الْمَلَائِكَةُ»^۲؛ اگر شیعیان ما درستکار می‌شدند فرشتگان با آنها مصافحه می‌کردند. لازمه‌ی مصافحه، زمان و مکان و ابعاد و طول و عرض است، یعنی آنها هم یک اندامی دارند، دست و پای دارند. معنای مصافحه این است، چطور ما اینها را توجیه کنیم؟!

روایاتی است از امیرالمؤمنین^(ع) در مورد فرشتگان می‌فرمایند: «... مِنْهُمْ سَجُودٌ لَّيْرَ كَعُونَ...»^۳؛ گروهی در حال سجده‌اند و هیچ وقت رکوع نمی‌کنند، «...و مِنْهُمْ رُكُوعٌ لَّيَنْتَصِبُونَ...»؛ و گروهی در حال رکوعند و یارای ایستادن را ندارند. بعد می‌فرمایند: «...و مِنْهُمْ الثَّابِتَةُ فِي الْأَرْضِينَ السُّفْلَى أَقْدَامُهُمْ وَالْمَارِقَةُ مِنَ السَّمَاءِ الْعُلْيَا أَعْنَاقُهُمْ وَالْخَارِجَةُ مِنَ الْأَقْطَارِ أَرْكَانُهُمْ...»؛ گروهی (اینقدر کالبدشان بزرگ است که) پاهایشان در طبقات پایین زمین قرار داشته (چون در آخرین آیه سوره طلاق قرآن شهادت می‌دهد که هفت زمین است، شش زمین غیر از این وجود دارد) و گردنهایشان از آسمان فراتر، و ارکان

آیات و روایاتی که دلالت می‌کند فرشتگان رفت و آمد و حرکت دارند:

- روایات داله بر جسم داشتن ملائکه مثل روایت نهج‌البلاغه در مورد وسعت جسم فرشتگان.

۴- قمر آیه ۳۷

۱- تحف العقول، ص ۳۰۱ - نشر جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ق.

۲- نهج‌البلاغه مرحوم دشتی، خطبه ۱، ص ۲۳

وجودشان از اطراف جهان گذشته است. معنایش این است که اینها کالبد دارند یعنی اجزا و اعضا دارند. این روایت شهادت می‌دهد که اینها پا دارند، کتف دارند، ما چطور می‌توانیم بگوییم همه اینها تشبیهات و استعارات و کنایات است و همه اینها را انکار کنیم. ضرورتی که ندارد، چه ضرورتی دارد؟ برای این که می‌خواهیم یک مبنای فلسفی را اصلاح کنیم؟ ما اگر توانستیم روش درستی ارائه دهیم که هماهنگ باشد، چه نیازی به مبنای مستقل است؟ ما می‌گوییم فرشتگان کالبدشان از جهت نوعی شبیه کالبد برزخی است؛ ولی از جهت تشخص ویژگی‌های خاص خودش را دارد یعنی دارای زمان، مکان و ابعاد است، همه‌ی این روایات هم همین را شهادت می‌دهند.

روایت دیگری است که مرحوم محدث قمی نقل کرده و من در بحث معاد هم گفتم ولی گفتن آن در اینجا وجه دیگری دارد، مجبوریم یادآوری کنیم و آن روایت این است که رسول‌گرامی اسلام (ص) فرمودند: من ایستاده بودم جبرئیل هم بود داشتیم با هم صحبت می‌کردیم، ناگهان دیدم نگاه جبرئیل به آسمان دوخته شد و بسیار وحشت کرد، من هم نگاه کردم فرشته‌ای هست که اینقدر بزرگ است که بدنش تمام آسمان دنیا را پر کرده است. (این روایت اینجا شهادت می‌دهد که فرشتگان کالبد دارند، در مکان قرار می‌گیرند، اصلاً قابل انکار نیست) سلام داد و گفت: یا رسول‌الله! خدا تو را سلام می‌رساند و می‌گوید: تو می‌خواهی ملک و رسول باشی یا عبد و رسول؟ هر کدام را می‌خواهی انتخاب کن. حضرت فرمودند: می‌خواهم عبد و رسول باشم، فرشته خدا حافظی کرد. در روایت است که پیامبر فرمود: هر طبقه آسمان را یک قدم کرد. خوب دقت کنید شما از این روایت چه می‌فهمید؟ حرکت، ابعاد و کالبد را می‌فهمید، اینها قابل انکار نیست.

آیات و روایاتی که دلالت می‌کند فرشتگان رفت و آمد و حرکت دارند:

- روایت رؤیت اسرافیل توسط رسول خدا و دور شدن او با چند قدم بزرگ.

بعد حضرت به جبرئیل گفتند: چرا اینقدر ترسیدی؟ گفت: یا رسول الله! این اسرافیل بود، همان فرشته‌ای که در صور می‌دمد. از روزی که خدا او را خلق کرده این اولین باریست که از جایگاه خود خارج شده. من فکر کردم آمده در صور بدمد و قیامت برپا کند، من از قیامت ترسیدم، از او نترسیدم. (این روایت را مرحوم محدث قمی برای هول‌انگیزی قیامت آورده است). جبرئیل برای چه از قیامت می‌ترسد؟ چون او هم قبض روح می‌شود، این هم یک دلیل بر این که فرشتگان هم می‌میرند. این هم ثابت می‌کند که فرشتگان کالبد دارند، حرکت، زمان و مکان دارند. ممکن است بگویید این همه کره در آسمان است بدنشان گیر نمی‌کند؟ جوابش این است که اینها چون وجودشان مادی نیست با وجود مادی تصادم ندارد. مثال ناقص مثل: امواج رادیویی، تلویزیونی، اجنه و... در و دیوار برایشان مانع نیست و رد می‌شوند، عالم ماده مانع سعه‌ی وجودی آنها نیست پس این روایت که امیرالمؤمنین^(ع) می‌فرمایند: گروهی پاهایشان در زمین‌های پست و اکتافشان از آسمان بالا بیرون است، در اینجا مسئله‌اش حل می‌شود.

از این مجموعه روایات چه نتیجه‌ای می‌خواهیم بگیریم؟ حرکت و زمان و مکان داشتن فرشتگان، بعد ثابت می‌کنیم که کمال‌پذیری هم دارند. این که گفتند: هیچ چیز به علمشان اضافه نمی‌شود و بعد استناد کردند به آیات صدر سوره بقره، این را هم ثابت می‌کنیم که اینگونه نیست. ما دلائل محکمی حتی در همان آیه داریم که آنها هم کمال‌پذیری دارند، تمام این حرفها هم یک مبنای فلسفی است، حدیث نیست، احادیث خلاف آن را اثبات می‌کنند. یعنی ما احادیث و روایات را که می‌بینیم هیچ کدام با این مبنای فلسفی هماهنگ نیست. لاجرم بعضی از فلاسفه آمدند و تمام این روایات را هم‌قالب با این مبنا و آنها را با این مبنا تطبیق کردند. من می‌گویم: چه ضرورتی

دارد؟ چرا کار را بر خودمان مشکل کنیم؟ چرا مسائل ساده‌ای را که قرآن در این سفره باز گفته است، پیچیده کنیم که مردم نتوانند بفهمند؟ ما چطور راه رفتن و نشستن و سعه‌وجودی و پاها در زمین‌های پائین و خروج اکتاف از آسمان بالا و آمدن و رفتن، همه اینها را تأویل می‌کنیم که ما یک مبنای فلسفی درست کردیم؟

تجدید حیات ملائکه در قیامت:

ثابت کردیم ملائکه می‌میرند، آیا دوباره زنده هم می‌شوند؟ بله، زنده می‌شوند. از کجا می‌فهمیم؟ چند آیه وجود دارد که ثابت می‌کند فرشتگان بعد از اینکه مردند دوباره زنده می‌شوند البته صریح نیست ولی وقتی کنار هم چیده می‌شوند، متوجه می‌شوید که فرشتگان هم زنده می‌شوند. آخرین آیه سوره زمر: «وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ فرشتگان را می‌بینی که بر گرد عرش خدا حلقه زده‌اند و با ستایش پروردگارش تسبیح می‌گویند و در میان بندگان بحق داوری می‌شود و (سرانجام) گفته خواهد شد: حمد مخصوص خدا پروردگار جهانیان است. ما بحث سیاق را مطرح کردیم، گفتیم یکی از لازمه‌های فهم تفسیر توجه به سیاق آیات است یعنی ببینیم سمت و سو و جهت آیه چه چیز می‌خواهد بگوید؟ مطلب چیست؟ گاهی سیاق تعیین می‌کند که مراد مطلق نیست و مقید است؛ قید آن سیاق است، سیاق معین می‌کند که این حکم مطلق نیست فقط در فلان مورد است، اینجا

تجدید حیات ملائکه:
آیاتی وجود دارد که ثابت می‌کند فرشتگان بعد از اینکه مردند دوباره زنده می‌شوند؛ آیه ۷۵ زمر - آیات ۲۳ و ۲۴ رعد.

سیاق شهادت می دهد. وضعیت کفار را می فرماید و بعد می فرماید: «وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طُبِّتُمْ فَأَدْخَلُوهَا خَالِدِينَ»؛^۱ و کسانی که تقوای الهی پیشه کردند گروه گروه به سوی بهشت برده می شوند هنگامی که به آن می رسند درهای بهشت گشوده می شود و نگهبانان به آنان می گویند: سلام بر شما! گوارایتان باد این نعمتها! داخل بهشت شوید و جاودانه بمانید. «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ...»؛^۲ آنها می گویند: حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که به وعده خویش درباره ما وفا کرد و زمین (بهشت) را میراث ما قرار داد (این خود دلیل است بر این که اینها رجعت کردند که یکی از آیات دال بر رجعت هم همین است)، «...نَتَّبِعُوا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ»؛^۳ که هر جا را بخواهیم منزلگاه خود قرار دهیم؛ چه نیکوست پاداش عمل کنندگان. «وَوَتَرَى الْمَلَائِكَةَ...»؛ و در آن لحظه، کی؟ حساب تمام شده، جهنمیان به جهنم رفتند و بهشتیان به بهشت. سیاق چه موقع را می گوید؟ بعد از حسابرسی قیامت است، قبل از برقراری قیامت ملائکه هم مردند. نفخه صور اول همه را میراند. سالها طول کشید نفخه صور دوم همه زنده شدند، قیامت برپا شد. حسابرسی شد. حالا می گوید: «وَوَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَاقِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ...»؛ فرشتگان هم دور عرش الهی حلقه زدند، در حال

۱- زمر آیه ۷۳

۲- زمر آیه ۷۴

۳- همان

ستایش‌اند، کجا بودند؟ دوباره زنده شدند. این آیه شهادت می‌دهد که فرشتگان هم دوباره زنده می‌شوند. آنجا می‌گوید: «...فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ...»^۱؛ پس همه کسانی که در آسمانها و زمینند می‌میرند، مگر کسانی که خدا بخواهد. اینجا می‌گوید: «وَوَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ...»^۲، چه موقع؟ بعد از انقضاء قیامت. پس معلوم است که فرشتگان باز هم هستند، یعنی بعد از مرگ زنده شدند. اگر ما در آیات قرآن دقت کنیم آیات فراوانی است که شهادت می‌دهند، «...وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ * سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ»^۳، این مربوط به زمانی است که مؤمنان به بهشت می‌روند فرشتگان از هر در وارد می‌شوند و می‌گویند: درود بر شما، سلام خدا بر شما، فرشتگان کجا بودند؟ دوباره زنده شدند. پس اینها قبل از صحنه محشر با نفخه صور همراه انسانها می‌میرند و با نفخه دوم زنده می‌شوند، لازمه‌اش اینست که اسرافیل آخرین فرشته‌ای باشد که می‌میرد؛ چون خودش باعث میراندن همه می‌شود اما نفخه‌ی دوم توسط ذات اقدس الهی دمیده می‌شود.^۳ ولی این حدیث

۱- زمر آیه ۶۸

۲- رعد آیات ۲۳ و ۲۴

۳- بحارالانوار (پیشین)، ج ۶، ص ۳۲۴

مرفوع است و طبق حدیث دیگر از پیامبر اولین کس که زنده می‌شود، اسرافیل است.^۱ پس این آیه «...وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ» دلالت دیگری است.

سؤالات:

۱- غیر از انبیاء و ائمه یعنی افراد عادی که در داستان‌های مختلف می‌بینیم و ادعای دیدن شیاطین را داشته‌اند، چگونه است؟ محال نیست، ممکن است شیطان برای افراد عادی نیز تمثل کند، کما اینکه در روایات داریم که در جنگ بدر، کفار قریش فردی را مشاهده می‌کردند که دعوتشان می‌کرد و می‌گفت: من با شما هستم و بعد مشخص شد که شیطان بوده است. امیرالمؤمنین^(ع) به شخصی که زیادی آب را دور ریخت، گفتند که این اسراف است. حسن بصری اعتراض کرد، گفت: شما که اینقدر خون در صفین ریختی این اسراف نبود؟ امیرالمؤمنین^(ع) فرمودند: به نظر تو اینها اسراف بود؟ گفت: بله. حضرت فرمودند: چرا به من تذکر ندادی؟ حسن بصری گفت: من می‌خواستم خدمتتان بیایم و بگویم، ولی ندا دهنده‌ای ندا می‌داد کشنده و کشته شونده، هر دو به جهنم خواهند رفت. من دیگر نیامدم به شما چیزی بگویم. حضرت فرمودند: فهمیدی چه کسی این حرف را می‌زد؟ بصری گفت: خیر. حضرت فرمودند: این برادرت شیطان بود! یعنی حسن بصری با گوش خود، صدای شیطان را شنید. بنابراین شیاطین ممکن است برای غیر از انبیاء و اولیاء هم آشکار شوند.

۲- اینکه گفتید شیطان ایجاد رنج و بیماری می‌کند، آیا برای افراد معمولی نیز هست؟ نه به آن حد وسیع که ما تصور کنیم. معمولاً افرادی که شیطان در مسیر هدایت خیلی حریفشان نمی‌شود،

مانند حضرت ایوب^(ع). یکی گفته بود: طناب ما کو؟ جواب داده بود: تو خودت داری می آیی!! نیاز به طناب نداری. معمولاً افرادی که خیلی قوی و مقاوم هستند، در مورد آنها ممکن است.

۳- آیا کسی که بدون هیچ پیش زمینه‌ای بیماری روحی ناشناخته‌ای پیدا می‌کند، می‌گویند جن‌ها به او آسیب می‌رسانند و اذیتش می‌کنند، راست است؟ من نمونه‌اش را دیده‌ام. یکی از آزادگان همین مسئله برایش اتفاق افتاده بود و تقریباً برای ما هم یقینی شد که اجنه او را اذیت می‌کردند. به هر حال ممکن است. اصلاً کلمه‌ی «مجنون» یعنی جن‌زده شده.

۴- گفتید که ریشه‌ی همه‌ی فسادها، حکومت ظلم و جور است. پس در هر جامعه‌ای که فساد و ظلم است، تقصیر حکومت است؟ خیر، همه‌ی فسادها نه. حکومت ظلم و جور، فساد و ظلم و... را ترویج و برای آن زمینه‌سازی می‌کند. منتها خود مردم باید این زمینه را داشته باشند. فقط قسمتی از آن تقصیر حکومت است.

۵- آیا فقط فراموشی از ذکر خداوند کار شیطان است یا همه‌ی فراموشی‌ها؟ خیر، شیطان کاری به هر فراموشی ندارد. آن فراموشی‌هایی که به ضرر انسان است. چون بعضی از فراموشی‌ها به نفع انسان است. اصلاً بعضی از فراموشی‌ها کمال محسوب می‌شود، اینکه ما کارهای خوبمان را فراموش نماییم. این کمال است و شیطان هیچگاه سبب این فراموشی نخواهد شد. اینکه بدیهای دیگران را و خوبی‌های خودتان در حقشان را فراموش کنید، اینها کمال است و به آن سفارش شده است. ولی بعضی از حافظه‌ها هم مذموم است. اینکه من خوبی‌های خودم و بدیهای دیگران یادم بماند. مثلاً کینه و کدورت.

۶- آیا می‌توان با اجنه رابطه داشت؟ اگر در قرآن سوره جن مطالعه کنید، آمده است که بعضی‌ها رابطه دارند: «وَإِنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا»؛^۱ بعضی از انسانها برای برخی استفاده‌ها به جنیان پناه می‌برند، و آنها سبب افزایش گمراهی و طغیانشان می‌شدند.

۷- با توجه به اینکه شیطان به دلیل تکبر و سجده نکردن در برابر آدم، دشمن قسم خورده‌ی انسان شد، توضیح دهید: ۱- شیطان، جنیان را نیز وسوسه می‌کند؟ بله، مانند اینکه انسان، انسان را وسوسه می‌کند. ۲- اگر جنیان را وسوسه می‌کند، فلسفه و دلیل آن چیست؟ فلسفه‌ی آن این است که آنها نیز مختارند درست مانند عالم انسانی، پیغمبر و هدایت و ... هم دارند که قرآن هم صریحاً به آن اشاره کرده است. نوشتند که جنیان که از جنس خودشان هستند! عرض کردیم که شیاطین انس نیز از جنس خود ما هستند. و ما را گول می‌زنند و اگر حواسمان نباشد، گاهی خطرناکتر از شیاطین جن هم می‌توانند باشند.

۸- آیا اگر شیطان به صورت جسم تمثل یابد، می‌تواند مستقیماً بر وجود مادی تأثیر بگذارد؟ عرض کردیم در سوره ص، آیاتی است که گواهی می‌دهد اجنه برای سلیمان بنا می‌ساختند، سنگهای بزرگ را حمل می‌کردند، دیگهای بزرگ می‌ساختند. لازمه‌ی این کارها جابجایی اجسام مادی است. به دریا می‌رفتند و مروارید بیرون می‌آوردند. لازمه‌ی این کارها این است که اشیاء مادی را جابجا نمایند. اگر ثابت شد که جن می‌تواند، پس شیطان هم که از جنس جن است، می‌تواند.

۹- در رابطه با کالبد شهداء و اجازه تمثیل آنها از طرف خداوند توضیح بیشتری دهید. در مورد شهداء حداقلش این است که قدرت تمثیل دارند. حافظ با آن منازل و مقامات گفته بود:

با صبا در چمن لاله سحر می گفتم که شهیدان که اند این همه خونین کفنان

گفت: حافظ من و تو محرم این راز نه ایم از می لعل حکایت کن و شیرین دهنان

شما برو در عرفان خودت و از این حرفها نپرس. ما نمی دانیم، ما فقط حداقل را می دانیم که شهداء قدرت تمثیل را دارند. قدرت شفا دادن و برخی تأثیرات در عالم دنیا را دارند.

۱۰- یکی از دغدغه های دانشمندان این است که آیا در کرات دیگر حیات وجود دارد یا نه؟ آیا در روایات ما به این موضوع اشاره ای شده است یا خیر؟ بله، در سوره طلاق آیه ای که می فرماید: هفت زمین وجود دارد. «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ...»؛ خداوند همان کسی است که هفت آسمان را آفرید، و از زمین نیز همانند آنها را. ظاهرش این است که زمین، انسانها و حیاتی وجود دارد. آقای یاشی دی کوزان اخترشناس ژاپنی می گوید: مسائل کلی آسمان را از من نپرسید، از قرآن پرسید. (نظریات کلی مانند چگونگی شکل آسمان، اول آسمان چگونه بوده است و اینگونه مسائل را قرآن درست گفته است)، ما نمی توانیم بفهمیم. خود من هم به نظرات قرآن اعتماد دارم.

۱۱- اینکه انسان در کارهای روزمره دچار کمبود وقت می شود، آیا از قدرت شیاطین است؟ خیر، به دلیل برنامه ریزی نکردن خود فرد است! انسان باید مدیریت زمان داشته باشد. یا برخی بارهای زیادی

برمی‌دارند. معلوم است که نمی‌توانند از پس همه‌ی آنها بریبایند. ما کارهای مختلف می‌کنیم. حضرت علی^(ع) فرمودند: «مَنْ أَوْمَأَ إِلَى مُتَفَاوِتٍ خَذَلْتَهُ الْحَيْلُ»^۱؛ کسی که به کارهای مختلف و پراکنده روی بیاورد، بیچاره می‌شود. از قدیم هم گفته‌اند هر کس یک کار، همه کار و هر کس همه کار هیچ کار!!

۱۲- آیا فرشتگان هم خوب و بد دارند که حسابرسی می‌شوند؟ خوب و خوبتر دارند. بد ندارند، چون آنها امکان ندارد که بدی کنند. دلیل آن هم این است که عالم غیب را می‌بینند. ان شاء الله بحث حسابرسی فرشتگان را هم عرض خواهیم کرد.

۱۳- آیا دو فرشته‌ای که در طرف راست و چپ قرار دارند، و مأمور ثبت احوال ما هستند، هر روز عوض می‌شوند؟ روایتی از پیامبرگرامی اسلام^(ص) است که فرمودند: آن دو فرشته‌ای که همراه آدم هستند در روز قیامت، نامه‌ی اعمال انسان را به گردنش خواهند آویخت. پس معلوم می‌شود که این دو فرشته عوض‌شدنی نیستند. الان هم غیر از این روایت چیز دقیقی به خاطر ندارم که این هم یک ظاهر بیشتر ندارد.

دلائل کمال‌پذیری ملائکه:

اینکه فرشتگان کمال‌پذیر نیستند یک بحث فلسفی و دارای مبنای فلسفی است و آن این است که فلاسفه معتقدند که جوهر مجرد نه مکان دارد و نه زمان و نه کمال؛ چون فرشتگان وجود مجردند، کمال‌پذیر نیستند.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۴۰۳

دلائل کمال‌پذیری
ملائکه:

فلاسفه معتقدند که
جوهر مجرد نه مکان
دارد، نه زمان و نه
کمال؛ چون فرشتگان
وجود مجردند،
کمال‌پذیر نیستند.

* این یک مبنای
فلسفی است و با ظاهر
آیات و روایات متفاوت
است.

کسب کمال جدید وجود نخواهد داشت. وجودی که تمام استعدادش بالفعل شده است آخرش همین است. بنابراین می‌گویند چون فرشتگان وجود مجردند، کمال‌پذیر نیستند، یعنی امکان ندارد چیزی بر دانش و کمالاتشان افزوده شود. این یک مبنای فلسفی است که با ظاهر آیات و روایات متفاوت است. دسته‌های زیادی از آیات که در برخی نزدیک ۲۰-۳۰ مورد روایت می‌باشد که دلالت دارد بر اینکه فرشتگان کالبد دارند، مرگ و میر، حرکت، اندام، جا و مکان، رفت و آمد و زمان، حیات و ممات، حشر و نشر دارند و نمی‌توان فقط به خاطر یک مبنای فلسفی با همه‌ی این روایات برخورد نماییم. اینکه ما مبنا درست کرده‌ایم و همه چیز باید در این قالب بگنجد. بر اساس همین مبنا گفته‌اند که طبیعتاً کمال هم نمی‌توانند داشته باشند، یک استشهادی هم به آیات صدر سوره بقره نموده‌اند، آنجایی که می‌فرماید: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...»^۱؛ هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در روی زمین، جانشینی [= نماینده‌ای] قرار خواهم داد، «...قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ...»^۲؛ فرشتگان گفتند: آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند؟! «...وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ...»^۳؛ ما تسبیح و حمد

۱- بقره آیه ۳۰

۲- همان

۳- همان

تو را بجا می‌آوریم، و تو را تقدیس می‌کنیم، «...قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^۱؛ خداوند فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید. بعد خداوند می‌فرماید: «وَوَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا...»^۲؛ خداوند اسماء را به آدم آموخت، «...ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ...»^۳؛ بعد آنها را به فرشتگان عرضه داشت، «...فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۴؛ و فرمود: اگر راست می‌گویید، اسمی اینها را به من خبر دهید. «قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا...»^۵؛ گفتند: منزهی تو، ما دانشی نداریم جز آنچه به ما آموختی. «لَا عِلْمَ لَنَا» را به این معنا گرفته‌اند که این دلیل بر آن است که فرشتگان علم اضافه‌ای نمی‌توانند داشته باشند و هر چه بلدند همان است. نه زیاد می‌شود و نه کم. ظاهر این آیه را این در نظر گرفته‌اند. «قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ...»^۶؛ خداوند فرمود: ای آدم! آنان را از اسمی (و اسرار) این موجودات آگاه کن، «...فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ

۴- همان

۵- بقره آیه ۳۱

۱- همان

۲- همان

۳- بقره آیه ۳۲

۴- بقره آیه ۳۳

تَكْتُمُونَ»^۱؛ هنگامی که آنان را آگاه کرد، خداوند فرمود: آیا به شما نگفتم که من، غیب آسمانها و زمین را می دانم؟! و نیز می دانم آنچه را شما آشکار می کنید و آنچه را پنهان می داشتید. به این سیاق دقت کنید. صحبت خداوند با فرشتگان. اعتراض فرشتگان به خلقت آدم. خداوند گفت چیزی می دانم که شما نمی دانید. در آخر آن چیزی که خداوند می دانست و فرشتگان نمی دانستند آشکار شد. خداوند گفت: من به شما نگفتم؟ اینکه برخی استناد کرده اند و گفته اند آیه «لَا عَلِيمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا»، تأییدکننده آن مبنای فلسفی است، ما می گوییم خیر، چنین چیزی نیست. به دو دلیل:

۱- این طرز صحبت کردن، ادب است. ما هم باید همین را بگوییم، «وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ...»^۲؛ هیچ نعمتی نیست مگر اینکه از خداست. مگر غیر از این است؟ ما هم می گوییم: «لَا عَلِيمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا»، کجای این عبارت می گوید که علم فرشتگان اضافه نخواهد شد؟ اینکه ادب است در مقابل خداوند. «خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»^۳؛ مگر پدر و مادر ما به ما حرف یاد نمی دهند؟ می گوید خداوند به شما یاد داد. «وَوَيْلٌ لِّكُم مِّنَ اللَّهِ»؛ خداوند به شما دانش یاد می دهد. در مورد

دلائل کمال پذیری
ملائکه:

- آیه «لَا عَلِيمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا» نشان دهنده ادب فرشتگان در برابر خداوند است. (نمی خواهد بگوید دیگر بر علم آنها اضافه نمی شود).

۵- همان

۱- نحل آیه ۵۳

۲- الرحمن آیات ۳ و ۴

سگ‌های شکاری می‌فرماید: «...تَعْلَمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ...»؛ از آن دانشی که خداوند به شما داده است به این سگها یاد می‌دهید. آن را می‌گویند علم خدایی است. «لَا عَلِمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا»، یعنی هر چیزی که ما می‌دانیم از توست و چیزی از خودمان نیست. نمی‌خواهد بگوید که دیگر علمشان اضافه نخواهد شد. این برداشت اشتباه است.

۲- در همین آیه است که علم فرشتگان اضافه شده است. ابتدای آیه می‌گوید: «...قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»؛ چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید. شما فرشتگان به آن جهل دارید. وقتی که آن چیز مشهود شد و حضرت آدم خبر داد، فرمود: «...قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...»؛ خداوند فرمود: آیا به شما نگفتم که من، غیب آسمانها و زمین را می‌دانم؟! اینجا چه زمانی بود؟ زمانی که فرشتگان چیزی را که نمی‌دانستند فهمیدند. یعنی با خبر دادن آدم، حقیقت و رازی بر آنها مکشوف شد که فهمیدند اینکه خداوند آدم را خلق می‌کند علت و حکمت دارد. پس معلوم است که فرشتگان می‌توانند کمال و علم جدید کسب نمایند. نه تنها این آیات شاهد آن مطلب نیست، بلکه شاهد بر خلاف آن مطلب است. کشف شدن راز جدید و یاد گرفتن مطلبی تازه برای فرشتگان رخ داد. علم پیدا کردند به اینکه آدم قابلیت دارد که آنها ندارند. حالا آن اسماء چه بوده است، خدا می‌داند. اول خلقت که خداوند گفت می‌خواهم بیافرینم آنان اعتراض کردند، از این راز بی‌خبر بودند، خداوند فرمود: «أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»؛ من یک چیزی می‌دانم که شما

دلایل کمال‌پذیری
ملائکه:

- آیه ۳۳ بقره، کشف
شدن راز جدید بر
ملائکه (علم به مطلب
جدید)، را نشان
می‌دهد.

نمی‌دانید. بعد که آدم اسماء را خبر داد، فرشتگان آن راز را یاد گرفتند، پس معلوم است که می‌توانند یاد بگیرند. فرشتگان هم استعداد یادگیری دارند. این را کسی نمی‌تواند انکار نماید. اما عبارت «لَا عَلِمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا»، ادب است. این چه ربطی دارد به اینکه فرشتگان گفتند ما چیز بیشتری نمی‌توانیم یاد بگیریم؟! ببینید با هر چشمی به قرآن نگاه کنیم همانگونه می‌بینیم. عینک سرخ بزنیم، همه چیز را سرخ خواهیم دید. از بدترین کارهایی که با قرآن شده است اینکه اول یک مبنایی برای خودمان درست کنیم، یک قالب بسازیم و بعد به دنبال آیات برویم و به زور آن آیات را در آن بگنجانیم. این کار ناپسندی است. آیا آیات قرآن باید با مبنای من هماهنگ شود؟! ما باید با قرآن مبنا بسازیم. مواد مبناسازی ما باید از قرآن و روایات باشد. خودمان بسازیم و بعد بگوییم آقا این عقلی است، لاخلاف فیه است، اتفاق است، بلاریب است، بعد هم آیات قرآن را به زور داخل این قالبها بگنجانیم!! این تفسیر نیست، تطبیق است. قرآن میزان و معیار است.

دومین مطلب این است که ما می‌گوییم فرشتگان کمال‌پذیر هستند، حالا این کمال علمی است یا معنوی و یا کمالاتی که ناشی از اطاعت دستورات الهی می‌باشد، اینها همه برای فرشتگان کمال می‌آورد. قطعاً و یقیناً فرشتگان عبادت می‌کنند. آخرین آیه سوره اعراف گواهی می‌دهد که فرشتگان عبادت می‌کنند و خسته نیز نمی‌شوند. بسیاری از آیات دیگر نیز شهادت می‌دهد که فرشتگان دائماً در حال عبادت هستند و ذکر خدا را می‌گویند. مثلاً در سوره بقره می‌فرماید:

دلائل کمال‌پذیری
ملائکة:

عبادت بدون کمال
لغو است زیرا:

- عبادت ملائکة برای
خدا سودی ندارد.

- برای خودشان هم
که کمال نیاورد.

پس این عبادت آنها
چه حاصل دارد؟

* بدون فرض کمال

«...وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَتُقَدِّسُ لَكَ...»؛ ما تسبیح و حمد تو را بجا می‌آوریم، و تو را تقدیس می‌کنیم، اینکه در آن اختلافی نیست. این عبادت چه فایده‌ای دارد؟ برای خدا فایده دارد؟ خیر، برای خداوند که هیچ سودی ندارد. آیا نیاز به تسبیح و تقدیس دارد؟ برای خداوند فرقی دارد که ما بگوییم تو منزهی و نگوییم تو منزهی؟! خیر. برای فرشتگان چطور؟ برای فرشته‌ها چون بر مبنای فلسفی جوهر مفارق و وجود مجرد هستند، برای آنها هم هیچ سودی ندارد. پس این عبادت چه خاصیتی دارد؟ یک عمل لغو است!! عبادتی که نه برای خدا و نه برای فرشتگان فایده‌ای ندارد، پس عمل لغوی است. برای خدا که قطعاً فایده‌ای نخواهد داشت، پس لاجرم و یقیناً برای فرشتگان فایده دارد. این هم یکی از دلایلی که فرشتگان با عبادت به کمال می‌رسند. پس کمال پذیرند و می‌توانند کسب کمال نمایند.

امکان معصیت فرشتگان:

آیا فرشتگان می‌توانند معصیت کنند؟ یا مثل موتوری خودکار بدون اختیار در حال ذکر و عبادت هستند؟ یعنی خداوند کوشان کرده که از اول تا روز قیامت یک ذکر را بگویند؟ نه آنها هم امکان معصیت دارند، اما چون عالم غیب را می‌بینند و می‌دانند، محال است که معصیت نمایند. ما هم اگر می‌دیدیم محال بود معصیت کنیم. اگر ما هم دوزخ و عالم قیامت و ان حساب جدی را می‌دیدیم، محال بود گناه کنیم. یک لیوان آب اینجاست و ما هم تشنه‌ایم، یک نفر هم که کلتی به دست گرفته و به ما می‌گوید اگر از این آب بخوری شلیک می‌کنم و می‌دانیم راست می‌گوید.

امکان معصیت
فرشتگان:

فرشتگان هم امکان
معصیت دارند، اما
چون عالم غیب را
می‌بینند و می‌دانند،
محال است که
معصیت نمایند.

آیا شما از این آب می خوری؟ خیر، مطمئناً نمی خوری. فرشتگان دارند عالم غیب را می بینند امکان معصیت دارند، ولی معصیت نمی کنند. اما لغزش ناخواسته ممکن است داشته باشند که دلیل آن را ذکر خواهیم کرد (اینکه بعضی ها بر مبنای همان فلسفه این روایات را رد نموده اند. مثلاً قصه «فطرس ملک» دروغ است! چرا دروغ است؟! چون با مبنای فلسفی ما جور نمی آید؟ اینکه تحلیل حدیث نشد! من اتفاقاً اسناد قضیه فطرس ملک را بررسی کردم. اینگونه هم نیست که مبنا و پایه سستی داشته باشد. به این سادگی هم نیست، خبر واحد واحد هم نیست که بعداً به آن خواهیم رسید):

- اعتراض بر خلق آدم. «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...»، این سؤال چیست؟ یک نوع اعتراض است. خدایا چرا این کار را می کنی؟ یعنی این کار را نکن. «...وَ نَحْنُ نَسَبِحُ

بِحَمْدِكَ وَ تَقْدِسُ لَكَ...»، یعنی نمی خواهد این کار را انجام دهی. پیشنهاد دادند. آیا همه ی فرشتگان بوده اند؟ قرآن متعرض نشده است. به نظر می رسد یک دسته ای از فرشتگان بوده اند و همه نبوده اند. یک عده ای گفتند خدایا ما که داریم تسبیح می کنیم، برای چه آدم را خلق می کنی؟! معنای این چیست؟ من اگر به کسی بگویم این کار را نکن، اگر خوب دقت کنیم یک قصور است. یعنی اگر این کار را نکنی بهتر است و لازمه آن این است که در رأی تو نقصان وجود دارد. اگر خوب بخواهیم دقت کنیم از مشکلات دیگر هم سر درمی آورد. در روایت تحف العقول صریحاً آمده است که امام فرمود: فرشتگان بدون اینکه حواسشان باشد در حال حسادت

فرشتگان معصیت نمی کنند، اما ممکن است لغزش ناخواسته داشته باشند. دلایل:

- اعتراض بر خلق آدم

ورزیدن بودند. ولی امام می‌فرمایند: این حسد غفلت بود^۱ و عمدی نبود. گاهی اوقات آدم حسادت می‌کند در حالیکه اصلاً متوجه نیست. آقا ایشان این کار را می‌کند من دلمم برایشان می‌سوزد. برای وضعیت مزاجی و سلامتی‌شان خوب نیست. خودش هم بدون اینکه متوجه باشد، ته دلش حسادت می‌کند. اگر خودش بود زورش می‌رسید، حتماً این کار را انجام می‌داد. گاهی اوقات برخی حسادت‌های ما از روی بی‌توجهی است. یعنی حسودیم و نمی‌دانیم حسودیم!! امام تعبیر «حسد غفلت» را بکار بردند. اما حسد شیطان، «حسد فتنه» بود؛ یعنی حسودی از روی علم می‌کرد. لذا خداوند به او گفت: دور شو! ولی به فرشتگان فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید. من خبر دارم که بعداً خواهید فهمید. در آخر که قصه آشکار شد، معلوم شد که آدم چه استعداد عجیبی دارد و فرشتگان در مقابل آدم خضوع کردند، خداوند فرمود: «...وَأَعْلَمُ مَا تَبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ»^۲؛ هم چیزهایی که آشکار می‌کنید می‌دانم و هم چیزهایی که مخفی می‌کنید. شاید اشاره به این موضوع دارد که این کارتان حسودی بود و من از همان اول هم می‌دانستم که دارید حسادت می‌ورزید. اگر خودتان هم متوجه نبودید من می‌دانستم. طبق این روایت فرشتگان هم احتمال لغزش‌های جزئی دارند. آقای نجفی قوچانی کتابی دارند با عنوان «سیاحت غرب». خیلی کتاب جالبی است که در آن از زمان مرگ تا عالم برزخ و حوادث آن را گزارش کرده است. هیچ چیز هم نگفته که این چه بوده است. آیا در خواب دیده است یا بیداری. من

۱- تحف العقول (پیشین)، ص ۲۷۱

۱- بقره آیه ۳۳

خودم از زبان استاد شهید مطهری، در تلویزیون، شنیدم که ایشان فرمودند این گزارشات مکاشفه بوده و مرحوم نجفی واقعاً اینها را دیده است و این منازل را طی نموده است. یکی از نکات جالب آن جر و بحثی است که ایشان با فرشتگان دارد. با آنها مناظره می‌کند و با رئیس فرشتگان جر و بحث می‌کند. بالاخره او را مجاب می‌کند. اینطور هم نیست که بگوییم فرشتگان اصلاً احتمال لغزش ندارند و خداوند همین‌طوری آنها را آفریده است و باید فلان کار را انجام دهند. مانند یک دستگاه خودکار.

- یک روایت دیگری است که روایتی طولانی، بلیغ و زیبا می‌باشد، بطوریکه سیدرضی می‌گوید اگر غیر از این روایت در نهج‌البلاغه نبود، برای موعظه همین کافی بود. خطبه ۱۹۸ به نام قاصعه است که طولانی و در حدود ۱۰-۱۲ صفحه می‌باشد. امیرالمؤمنین^(ع) در آنجا می‌فرماید: خداوند فرشتگان را امتحان کرد. امتحان برای چه موجودی معنا دارد؟ امتحان برای کسی معنا دارد که هم می‌تواند ۱۰ بگیرد و هم ۲۰ و هم می‌تواند صفر بگیرد. لازمه‌ی این امتحان چیست؟ اختیار.

این که گویی این کنم یا آن کنم
این دلیل اختیار است ای صنم

بنابراین این روایت تأکید دارد بر اینکه فرشتگان امتحان شدند. بعد حضرت می‌فرماید: خداوند عمداً آدم را از گل بدبو آفرید تا امتحان سخت شود. تا معلوم شود که متکبر کیست. فرشتگان از این امتحان سربلند بیرون آمدند. شیطان کم آورد و خودش را لو داد! حضرت می‌فرماید: اگر خداوند آدم را از نور خیره‌کننده و بویی که مشام را می‌ربود و زیبایی که عقل را متحیر می‌کرد، خلق می‌کرد امتحان فرشتگان آسان می‌شد. پس معلوم است که امتحان دارند. اگر امتحان

دلایل لغزش
فرشتگان:

- خطبه ۱۹۸ در
نهج‌البلاغه (خطبه
قاصعه).

- مشمول امتحان: یا
سربلندی با موفقیت
(اطاعت)، یا
سرافکنندگی و باختن
(معصیت) مثل جریان
سجده بر آدم.

داشته باشند پس اطاعت یا معصیت نیز دارند. چون امتحان یا با اطاعت موفق می‌شوند یا با معصیت و کج رفتن، رفوزه خواهند شد. پس فرشتگان هم امکان سقوط و نافرمانی دارند، اینکه چرا نافرمانی نمی‌کنند به دلیل مشاهده عالم غیب است.

دلائل لغزش فرشتگان:

– روایاتی مثل سقوط فطرس ملک همچون هم بعدی ندارد. اینکه در روایت آمده است^۱ فطرس نافرمانی و خطایی کرده بود، بعد از درگاه خداوند تبعید شد، روزی دید فوجی از فرشتگان می‌روند سؤال کرد کجا می‌روید؟ جبرئیل گفت ما می‌رویم مولود فاطمه^(س) و علی^(ع) را خیر مقدم بگوییم. ظاهراً جبرئیل از خداوند اجازه گرفت تا فطرس را نیز با خودشان ببرند. چون در روایت هم هست که بالش هم شکسته بود. (من در مورد بال فرشتگان نیز بحث خواهیم کرد و اینکه واقعاً این بال چگونه بالی است؟ آنجا که فضا و هوا نیست و فرشتگان هم مادی نیستند پس بال را برای چه می‌خواهند؟ آیا این تعبیر است؟ یا واقعاً بال دارند؟ ان شاء الله عرض خواهیم کرد). بالاخره فطرس را نیز با خودشان بردند و او خودش را به گهواره‌ی سیدالشهداء^(ع) مالید و شفا پیدا کرد و بقیه قصه که شنیده‌اید. من این روایت را بررسی کرده‌ام. چند جای دیگر هم آمده است. یعنی یک طریق نیست که ما به سادگی بگوییم این روایت صحت ندارد و کنارش بگذاریم چون با مبنای فلسفی ما هماهنگ نیست. جای دیگر در دعایی که سیدبن طاووس، در مورد سیدالشهداء آورده است که «و عاذ الفطرس بمهده»^۲، غیر از آن روایت است. در دعا و زیارت‌نامه

۱- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۸۲

۲- الاقبال؛ ص ۱۸۹ - نشر دارالکتاب، تهران، ۱۳۶۷ ش.

است که فطرس ملک به گهواره سیدالشهداء پناه برد. باز یک طریق دیگر روایت است که شخصی مریض بود و خدمت امام رضا^(ع) رسید و امام رضا^(ع) به امام جواد^(ع) حواله‌اش کردند، بعد امام جواد^(ع) فرمودند: «یا شبیه صاحب الفطرس»، آنجا هم به قضیه فطرس اشاره نمودند.^۱ ما چگونه می‌توانیم همه‌ی اینها را رد کنیم که با مبنای ما هماهنگ نیست!! حالا ممکن است که وقتی این فیلم پخش شود عده‌ای به ما هجوم بیاورند این چه حرفهایی است که مطرح کرده‌ای؟ ما باید جوابگو هم باشیم. ولی مشکل ندارد، ما تا کی می‌خواهیم قرآن را بر مشارب خودمان تطبیق کنیم؟ اول قالب درست کنیم و بعد آیه پیدا کنیم و داخلش کنیم؟! این غلط است و اشکال دارد. مبنایی هم اگر می‌سازیم باید با قرآن بسازیم. علامه^(ره) در مقدمه‌ی المیزان آورده‌اند که بسیاری از حرفهایی که مفسران ما نوشته‌اند تطبیق است و نه تفسیر. اول خودشان مبنایی درست کرده‌اند و بعد گشته‌اند و آیاتی که با آن مبنا جور درمی‌آمده است در کنار آن قرار داده‌اند. یکی از شخصیت‌های اول انقلاب می‌گفت: آقای بنی‌صدر، در پاریس کتاب می‌نوشت و بعد به دست یکی از شخصیت‌ها می‌داد (فکر می‌کنم آقای حبیبی) و می‌گفت هر آیه‌ای از قرآن که به آن می‌خورد، زیرش بنویس!! در آن زمانها مُد بود که در کتاب حتماً چند آیه‌ی قرآن نیز باشد!! خودش یک آیه‌ی قرآن هم بلد نبود که بخواند. در تمام سخنرانی‌هایش هم یکبار یک آیه‌ی قرآن نخواند. اینگونه که نمی‌شود با قرآن رفتار کرد. بگوییم ما یک مبنایی داریم و حالا قرآن هم

باید با این تطبیق کند. به هر قیمتی که شده تطبیقش دهیم. دست از ظاهر قرآن تا این حد برداشتن یعنی خود را محروم کردن از این سفره‌ی باز.

– یک روایت دیگر در مورد اینکه فرشته هم امکان سقوط دارد. امکان لغزش دارد و آن آیه‌ای هست که می‌گویند جبرئیل از زمانیکه بر پیغمبر ظاهر شد تا زمان نزول آیه ۹۳ سوره یونس چهره‌اش بسیار عبوس و درهم بود. آیه ۹۳ سوره یونس را که آورد چهره بشاش بود و اولین باری بود که پیامبر دیدند جبرئیل شکل دیگری پیدا کرده است.^۱ آیه این بود. زمانی که فرعون غرق شد گفت: حالا ایمان آوردم به آن خدایی که بنی اسرائیل به آن ایمان آوردند. «آلَانَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»^۲؛ الان ایمان می‌آوری؟ در حالیکه قبلاً عصیان کردی و از مفسدان بودی. این کلام از زبان جبرئیل است. خداوند در قرآن نقل قول کرده است. این عبارت «آلَانَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»، محتوا و مفهوم کلامی است که جبرئیل به فرعون گفت. لابد به زبان خودش به او گفته است. در روایت است که پیغمبر فرمودند یا اخی جبرئیل، من برای اولین بار تو را امروز خوشحال می‌بینم. از ابتدای نزول وحی تو را مکدر دیده‌ام. چه اتفاقی افتاده است؟ گفت: یا رسول‌الله! علت تکدر من این بود که وقتی فرعون در حال غرق شدن بود، شهادت داد به وحدانیت خدا، من هم لجنی برداشتم و به دهان او پرتاب کردم و گفتم: «آلَانَ وَقَدْ

دلایل لغزش
فرشتگان:

– روایت اندوهگینی
جبرئیل در حین وحی
تا زمان نزول آیه ۹۳
یونس.

۱- بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۱۱۷

۲- یونس آیه ۹۱

عَصِيَّتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»؛ حالا شهادت می‌دهی در حالیکه قبلاً از مفسدین بودی؟ او هم دهانش بند آمد و غرق شد. بعد فکر کردم که این چه کاری بود که بدون اجازه‌ی خداوند انجام دادم؟! (شاید که با صدق شهادت داده است!) ترسیدم. خداوند هم نه کار من را رد کرد و نه تأیید. من هم دایم در وحشت بودم که مبادا خداوند عقوبت سنگینی در موعد خودش برای من در نظر گرفته باشد. آرام و قرار از دلم رفته بود و از شدت این وحشت چهره‌ام مکدر بود. امروز مأمور شدم تا کلام خودم را به عنوان وحی به شما بگویم. فهمیدم که خداوند از این کار من راضی بوده و بنابراین ترسم برطرف شد و خوشحال شدم.^۱ این روایت چه مفهومی دارد؟ می‌رساند که فرشتگان هم احتمال خطا دارند. آن روایت گفت فرشتگان داشتند حسودی می‌کردند و خودشان نمی‌فهمیدند. ببینید وقتی مبنا درست شد همه چیز رنگ خودش را دارد. ما هیچ کدام از این ظواهر را دست‌کاری نکردیم. آن آقا آمده و مبنا درست کرده است، بنابراین مجبور است همه‌ی اینها را برگرداند و بگوید اینکه گفته رفت و آمد این نمی‌شود، اینکه می‌گوید فرشتگان هم جسم دارند، مرادش فلان چیز است، همه را بر خلاف ظاهر تفسیر کنیم، این کار درستی نیست. ما نباید با این سفره‌ی باز الهی اینگونه برخورد نماییم. این قرآن سفره‌ی باز خداوند است، چرا درش را ببندیم؟ به لحاظ وجود امتحان احتمال لغزش هم زیاد است. اینکه می‌گوییم زیاد است یعنی فرشتگان احتمال لغزش هم دارند. اگر چه لغزششان بسیار جزئی و ناچیز است، چون دارند عالم غیب را می‌بینند. ما هم اگر اینگونه شویم دیگر لغزشمان به نزدیک صفر خواهد

به لحاظ وجود امتحان، احتمال لغزش وجود دارد، بنابراین آیاتی که می‌گویند فرشتگان می‌ترسند، معلوم می‌شود که ترسشان از چیست، خوفشان، خوف عقلانی است. (آیه ۵۰ سوره نحل)

۱- مجمع‌البیان، ج ۵ و ۶، ص ۱۳۱ - ناشر مکتبه العلمیه الاسلامیه، تهران.

رسید. مگر چیزهایی که از دست ما خارج است که آن را هم خداوند می‌بخشد. مثل حسد غفلت فرشتگان که خداوند آنها را بخشید و به رویشان نیاورد. بنابراین آیاتی که می‌گویند فرشتگان می‌ترسند معلوم می‌شود که ترسشان از چیست. خوفشان خوف عقلانی است. ان شاء الله اینکه آیا فرشتگان حشر و نشر، محاسبه و پاداش دارند و یا اینکه بهشتشان چگونه است، اینها را هم با استفاده از آیات و روایات جلسه آینده خدمتان عرض خواهیم کرد.

آیات مطرح شده در جلسه سوم:

- ۱- «وَنَفَخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ...» (زمر آیه ۶۸)
- ۲- «قَالُوا رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأُحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ...» (غافر آیه ۱۱)
- ۳- «إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَأُفَتِّحَنَّ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَآ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ...» (اعراف آیه ۴۰)
- ۴- «...وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ...» (حج آیه ۳۱)
- ۵- «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» (اسراء آیه ۷۸)
- ۶- «قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوَى إِلَيَّ رُكْنٌ شَدِيدٌ * قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ...» (هود آیات ۸۰ و ۸۱)
- ۷- «...فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذِرَ» (قمر آیه ۳۷)
- ۸- «وَسَبِقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاؤُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ * وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ

حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ * وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ قُضِيَ
بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَ قِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (زمر آیات ۷۳ و ۷۴ و ۷۵)

۹- «... وَ الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ * سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ» (رعد آیات ۲۳ و ۲۴)

۱۰- «وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا» (جن آیه ۶)

۱۱- «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ...» (طلاق آیه ۱۲)

۱۲- «وَ إِذِ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ
الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ * وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ
عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ
أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» (بقره آیات ۳۰ و ۳۱ و ۳۲)

۱۳- «وَ مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ...» (نحل آیه ۵۳)

۱۴- «خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» (الرحمن آیات ۳ و ۴)

۱۵- «آلَانَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» (يونس آیه ۹۱)

احادیث مطرح شده در جلسه سوم:

۱- بحارالانوار، ج ۶، ص ۳۲۴ (پیشین)

فرشتگان هم می‌میرند؛ عزرائیل، اسرافیل و جبرئیل هم می‌میرند، حتی خود اسرافیل که آخرین فرشته است و دمنده در صور است آخر همه می‌میرد.

۲- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۲۹۷ - کافی، ج ۸، ص ۳۴۰

فرشتگان شب می‌روند و پستشان را تحویل فرشتگان روز می‌دهند.

۳- اصول کافی (پیشین)، ج ۱، ص ۳۹۳

امام در اصول کافی می‌گویند که همین الان فرشتگان خدا اینجا بودند، روی همین بالشتهایی که شما نشستید، نشسته بودند.

۴- تحف العقول، ص ۳۰۱ - نشر جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ق.

«لَوْ أَنَّ شِيعَتَنَا اسْتَقَامُوا لَصَافَحْتَهُمُ الْمَلَائِكَةُ»؛ اگر شیعیان ما درستکار می‌شدند فرشتگان با آنها مصافحه می‌کردند.

۵- نهج البلاغه مرحوم دشتی، خطبه ۱، ص ۲۳

امیرالمؤمنین^(ع) در مورد فرشتگان می‌فرماید: «... مِنْهُمْ سُجُودٌ لَأَيِّرَ كَعُونَ...»؛ گروهی در حال سجده‌اند و هیچ وقت رکوع نمی‌کنند، «...و مِنْهُمْ رُكُوعٌ لَأَيِّنْتَصِبُونَ...»؛ و گروهی در حال رکوعند و یارای ایستادن را ندارند، «...و مِنْهُمْ الثَّابِتَةُ فِي الْأَرْضِينَ السُّفْلَى أَقْدَامُهُمْ وَالْمَارِقَةُ مِنَ السَّمَاءِ الْعُلْيَا أَعْنَاقُهُمْ وَ الْخَارِجَةُ مِنْ

الْأَقْطَارِ أَرْكَانُهُمْ...»؛ گروهی (اینقدر کالبدشان بزرگ است که) پاهایشان در طبقات پایین زمین قرار داشته و گردنهایشان از آسمان فراتر، و ارکان وجودشان از اطراف جهان گذشته است.

۶- بحارالانوار (پیشین)، ج ۵۷، ص ۲۵۸.

پیامبر فرمودند: اولین کس که زنده می‌شود، اسرافیل است.

۷- نهج البلاغه، حکمت ۴۰۳

حضرت علی^(ع) فرمودند: «مَنْ أَوْمَأَ إِلَى مُتَفَاوِتٍ خَدَلْتَهُ الْحَيْلُ»؛ کسی که به کارهای مختلف و پراکنده روی بیاورد، بیچاره می‌شود.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه چهارم (۱۳۸۷/۳/۸)

ادامه بحث ملائکه:

بحث پیرامون ملائکه (فرشتگان) به اینجا رسید که آنچه از ظواهر قرآن و روایات می فهمیم، این است که فرشتگان رفت و آمد و حرکت دارند، اجزا و اعضا دارند.

آیا فرشتگان می توانند خطا کنند یا نه؟ روایاتی نقل شد و مورد استشهاد قرار گرفت و از آیات قرآن هم استفاده شد که فرشتگان هم امکان خطا کردن دارند.

آن روایتی که جبرئیل مکدر بود و پیامبرگرمی^(ص) فرمودند: ^۱ که چرا امروز بشاش و خوشرویی؟ تا امروز تو را اینگونه ندیده بودم. جبرئیل آن جریان لجن زدن در دهان فرعون را بیان کرد و گفت: امروز که مأمور شدم کلمات خودم را برای شما به عنوان وحی نازل کنم، فهمیدم که این کار من مورد رضای خدا بوده است. معنای این حرف چیست؟ معنای این حرف این است که من ترس این را داشتم که مبادا خطایی کرده باشم و خدا برای من عقوبت و عذابی در نظر گرفته باشد.

آن روایتی که درباره فطرس ملک است و در زیارت سیدالشهداء^(ع) آمده است. سیدبن طاووس نیز در کتابش زیارت را نقل کرده است (ایشان از حدیث شناسان بنام بوده است؛ کسی نبوده که هر حدیثی را نقل کند). و در حدیث رضوی آمده است و هم در حدیث دیگری غیر از آن آمده است،

ما را به این نتیجه می‌رساند که نمی‌توانیم بگوییم که این روایت اشکال دارد؛ چون با مبنای (فلسفی) ما هماهنگ نیست نباید آن را رد کنیم.

در سوره بقره فرشتگان سؤال می‌کنند؛ سؤالشان هم جنبه انکار دارد. «...قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ...»^۱؛ شما به ظاهر این سؤال نگاه کنید چه می‌فهمید؟ آیا واقعاً آنها خلقت آدم را تأیید می‌کنند یا انتقاد می‌کنند؟ دارند درخواست می‌کنند که خدایا! این کار را نکن. (البته امام می‌فرمایند: ^۲ این حسد، حسد غفلت بود و این‌ها داشتند حسودی می‌کردند و نمی‌دانستند). نفس همین عبارت معنایش چیست؟ اگر کسی بخواهد کاری کند من به او بگویم: تو داری این کار را می‌کنی در حالی که نمی‌دانی این نتیجه‌ی ناخوشایند هم دارد. معنایش چیست؟ معنایش این است که تو از چیزی غافل‌ی که من به آن چیز توجه دارم. غیر از این است؟! این خطا نیست؟! آیا اینگونه حرف زدن در مقابل ذات حق که علام‌الغیوب است، خطا نیست؟! اصلاً معنای اعتراض چیست؟ معنای اعتراض به یک فعل این است که فعل شما بر وفق حکمت نیست. و الا کسی نمی‌آید بگوید: من به فعل حکیمانه و عادلانه معترضم. هیچ عاقلی این کار را نمی‌کند. معنای نفس است که کار شما اشکال دارد؛ آیا کار خدا اشکال دارد؟! به این عبارت «أَتَجْعَلُ فِيهَا» نگاه کنید. این خیلی پیام دارد. ما فقط با همین عبارت می‌توانستیم مبانی خودمان

۱- بقره آیه ۳۰

۲- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۵۵

را نسبت به موجودیت فرشتگان اصلاح کنیم و اصلاً سرنخ ماهیت و این که فرشتگان چه وجودی دارند از همین چند کلمه به دست می‌آید. «...قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ...»؛ خدایا! تو می‌خواهی کسی را در زمین بگذاری که فساد می‌کند و خون می‌ریزد؟! معنایش این است که این کار نکن! این کار درستی نیست. چون نتیجه‌ی بدی دارد که افساد و خونریزی می‌باشد. اینگونه حرف زدن در مقابل ذات اقدس الهی نشان می‌دهد که معرفت فرشتگان یک حدی دارد. جالب است که علامه طباطبایی در تفسیر سوره حمد نکته‌ای را فرمودند. می‌گویند: خداوند الحمد لله (به جز سوره حمد^۱ که خدا به همه امت اسلام منت گذاشته و این کلمه را در دهانشان گذاشته که بگویند)، را نقل نکرده مگر از زبان انسان‌های کامل. انسان کامل به انسانی می‌گویند که به حدی از کمال رسیده که تسلیم محض خدا شده و هیچ اعتراضی به خدا ندارد. هر جا از زبان انسان‌های کامل نباشد و یا از زبان کسانی که به کمال آنگونه که باید، نرسیده‌اند، صادر شده باشد، حمد را با تسبیح همراه کرده است. چرا با تسبیح؟ به خاطر اینکه حمد ما، حمد ناقص است و حمد ناقص باید با تنزیه همراه باشد. یعنی بگوییم: خدایا! ستایش از آن تو. تو منزهی از اوهام ما، از وصف ما، از شوائبی که در معرفت ماست. که ما خدا را دقیق نمی‌شناسیم. بنابراین ستایش انسان نسبت به کسی که کامل نمی‌شناسد، ستایش ناقصی است. اگر به شما بگویند در مورد شخصیت محی‌الدین عربی صحبت کنید، و شما محی‌الدین را نمی‌شناسید، در مورد او چه می‌خواهید بگویید؟! بهترین کار این است که بگویید: من شنیدم شخصیت بزرگی است؛ من

ایشان را نمی‌شناسم. ایشان بالاتر از این حرفهایی است که من می‌زنم. بهترین حرف این است. اگر کسی خدا را کامل نشناخت، یا حداقل حق توحید را نمی‌داند، بهتر است که حمدش را با تسبیح همراه کند. لذا قرآن می‌فرماید: فقط کسانی که به کمال بالا و عالی رسیده‌اند، خدا از زبان آنها حمد خالص را بیان کرده است. مثلاً در مورد بهشتیان می‌فرماید: «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ...»^۱؛ آنها می‌گویند: حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که به وعده خویش درباره ما وفا کرد. اینجا تسبیح نمی‌آورد. در مورد حضرت سلیمان و داوود^(ع) می‌فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلْنَا عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ»^۲؛ و ما به داوود و سلیمان، دانشی عظیم دادیم؛ و آنان گفتند: ستایش از آن خداوندی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری بخشید. اسم تسبیح نمی‌آورد. در مورد پیامبر^(ص) می‌فرماید: «قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ...»^۳؛ تو هم بگو الحمدلله! اما در مورد مرتبه‌های پایین‌تر همه جا تسبیح را همراه کرده است. «...وَإِنْ مِّنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ...»^۴؛ و هر موجودی، تسبیح و حمد او می‌گوید. تسبیح را مقدم هم داشته است. فرشتگان هم

۱- زمر آیه ۷۴

۲- نمل آیه ۱۵

۳- نمل آیه ۵۹ - اسراء آیه ۱۱۱

۴- اسراء آیه ۴۴

می‌گویند: «... وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ تُقَدِّسُ لَكَ...»^۱؛ ما تسبیح و حمد تو را بجا می‌آوریم، و تو را تقدیس می‌کنیم. این نشان می‌دهد کمالاتشان مرتبه دارد. «وَ مَا مِّنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ»^۲؛ و هیچ یک از ما نیست جز آنکه مقام معلومی دارد. مقام فرشتگان بر حسب معرفت آنهاست. از این آیات سوره بقره خیلی چیزها معلوم می‌شود. معلوم می‌شود که فرشتگان اینجا حداقل جا داشت بگویند: خدایا! تو علم مطلق، تو حکمت مطلق، نقصی در کار تو نیست. ما نمی‌دانیم چرا آدم را خلق کردی ولی ما می‌دانیم هر کاری تو می‌کنی درست است. نمی‌توانستند اینگونه بگویند؟! ولی گفتند: «... قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ...»، که این اعتراض، حاکی از جهل صرف نیست. بعضی‌ها دارند ولی اینقدر متوجه هستند که با تعبد می‌توان جهل را جبران کرد. من به پزشک می‌گویم: آقای پزشک من نمی‌دانم این داروهایی که نوشتید برای چه نوشتید؟ اما ایمان دارم که شما متخصص هستید و دارویی بی‌حکمت نمی‌نویسید. حالا اگر من جهل به دارو دارم، این را که می‌توانم بگویم. این که دیگر ربطی به شناخت دارو ندارد. این برمی‌گردد به معرفت نفسی خودم به آن پزشک و اعتماد من به آن پزشک. وقتی فرشتگان می‌گویند: «... قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ...»، یعنی نوعی اعتراض. اعتراض یعنی اینکه در کار شما

بدن حمد
تسبیح در
مگر مرتبه
نسبت به
مل است.

۱- بقره آیه ۳۰

۲- صافات آیه ۱۶۴

نقص وجود دارد. خدا چه جواب می‌دهد؟ «...قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَمْ تَعْلَمُونَ»^۱؛ خدا می‌فرماید: من چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

یکی از عزیزان نوشته‌اند که این حدیث و شعر مولوی بیانگر این است که فرشتگان عقل دارند و شهوت ندارند، بنابراین نمی‌توانند گناه انجام دهند؛ یعنی جایی برای گناه باقی نمی‌ماند. لطفاً بیشتر توضیح دهید.

«انَّ اللَّهَ رَكَّبَ فِي الْمَلَائِكَةِ عَقْلاً بِلَا شَهْوَةٍ وَ رَكَّبَ فِي الْبَهَائِمِ شَهْوَةً بِلَا عَقْلِ وَ رَكَّبَ فِي بَنِي آدَمَ كِلْتَيْهِمَا»^۲؛ خداوند فرشتگان را آفرید، عقل در آنها قرار داد بدون شهوت. بهائم را آفرید شهوت قرار داد بدون عقل و بنی‌آدم را آفرید در آنها عقل و شهوت را با هم قرار داد. ظاهراً مولوی اقتباس کرده از همین حدیث یا احادیث مشابه و نتیجه این شده است که در نتیجه فرشته نمی‌تواند گناه کند. جواب این است که اگر عامل گناه فقط شهوت و غرائز بود، این حرف درست بود. اما بحث این است که عامل گناه فقط شهوت و غرائز نیستند. غرائز آن جاذبه‌ها و کشش‌هایی هستند که برای حفظ بدن انسان و یا نسل انسان مورد نیاز هستند. مثلاً اگر انسان غریزه غضب نداشت نمی‌توانست از خودش دفاع کند. اگر غریزه حب ذات نداشت در مقابل خطر فرار نمی‌کرد و به خطر تسلیم می‌شد. اگر غریزه حب فرزند نداشت از بچه‌اش دفاع نمی‌کرد؛ بچه‌اش را رها می‌کرد و می‌رفت. سایر غرائز هم به همین ترتیب. این که در انسان و حیوانات غرائز وجود دارد به خاطر این است که نسل‌شان حفظ شود. اگر این غرائز نبود نسل‌شان حفظ نمی‌شد. اما کشش دیگری است به نام طبایع. مثل بخل،

۱- بقره آیه ۳۰

۲- بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۲۹۹

مثل حرص، مثل کفران نعمت، مثل حسد. این‌ها برای بقاء نسل نیستند. این‌ها غیر از غرائز هستند. این حدیث بیان می‌کند که انسان نیازمند غرائز است، درست هم هست. انسان وقتی مُرد و از این کالبد مادی جدا شد، به هیچکدام از غرائز نیاز ندارد. همان طور که فرشتگان نیازی ندارند. اما حسد و خطاهای معرفتی، ربطی به غریزه ندارد. این مرتبط با معرفت و میزان آن می‌باشد. اینکه عده‌ای از فرشتگان (همه‌شان نه) قطعاً فرشتگان مقرب اعتراض نکردند؛ چون قرآن متعرض نشده است که تعدادشان چقدر بوده است. عده‌ای به خدا می‌گویند: «...أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ...»، این نشان می‌دهد این کمال معرفتی که در بعضی از اولیا است این عده نداشتند. پس خطای فرشتگان از سنخ افراط در غرائز نیست بلکه از ناحیه‌ی معرفتی است.

تأثیرات و قدرت ملائکه:

۱- استغفار و دعا برای مؤمنان: (که در قرآن هم آمده است) این چه خاصیتی دارد؟ ما در روایات بسیاری داریم که اگر می‌خواهید دعایتان مستجاب شود، اول چهل مؤمن را دعا کنید، بعد برای خودتان دعا کنید، دعایتان مستجاب خواهد شد.^۱ شاید ده روایت یا بیشتر داشته باشیم که استغفار و دعا برای چهل مؤمن و اهمیت آن را متذکر شده است. فرشتگان برای مؤمنان به نص قرآن استغفار و دعا می‌کنند: «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَ

يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا...»^۱؛ فرشتگانی که حاملان عرشند و آنها که گرداگرد آن (طواف می‌کنند) تسبیح و حمد پروردگارشان را می‌گویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان استغفار می‌کنند. می‌گویند: «رَبَّنَا وَادْخُلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنِ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ...»^۲؛ پروردگارا! آنها را در باغهای جاویدان بهشت که به آنها وعده فرموده‌ای وارد کن، «وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ...»^۳؛ و آنان را از بدیها نگاه‌دار. استغفار و دعا برای مؤمنان باعث کمال خود فرشتگان است. از این آیات هم استشمام می‌شود که فرشتگان با دعا کردن برای مؤمنان به خدا تقرب پیدا می‌کنند. جالب است که هیچ جای قرآن نیامده است که فرشتگان برای خودشان دعا می‌کنند. همه جای قرآن این است که برای مؤمنان دعا می‌کنند، استغفار می‌کنند، درود به مؤمنان می‌فرستند. «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا»^۴؛ خدا و فرشتگان بر شما مؤمنان درود می‌فرستند تا از ظلمت‌ها به سوی نور بیرونتان ببرند و خدا بر مؤمنان مهربان است. «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ...»^۵؛ خدا و فرشتگانش

۱- غافر آیه ۷

۲- غافر آیه ۸

۳- غافر آیه ۹

۴- احزاب آیه ۴۳

۵- احزاب آیه ۵۶

بر پیامبر درود می‌فرستد. نفع این برای خودشان است. «...وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ...»^۱؛ و برای مردم زمین استغفار می‌کنند. حتی در آیه فوق عمومی‌اش کرده است. برای همه استغفار می‌کنند. «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ...»^۲؛ او (خداوند) و ملائکه‌اش بر شما درود می‌فرستند. و امثال این آیات که نشان می‌دهد یکی از شئون فرشتگان دعا برای ماست و واقعاً دعای فرشتگان نبود چه بسیار بلاها که ما را می‌گرفت و خیلی از بلاها که از ما دفع می‌شود به خاطر دعای فرشتگان خداست.

۲- نگارش اعمال: اعمال ما را می‌نویسند. قرآن می‌فرماید: «مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»^۳؛ انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی‌آورد مگر اینکه همان دم، فرشته‌ای مراقب و آماده برای انجام مأموریت (و ضبط آن) است. «وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ»^۴؛ هر نفسی که می‌آید در قیامت یک سوق دهنده‌ای دارد و یک گواهی همراه اوست. پیامبر^(ص) فرمودند: آن دو فرشته‌ای که در دنیا اعمال را می‌نوشتند روز قیامت می‌آیند و همراه فرد می‌شوند. اگر گناهکار است نامه اعمالش را می‌اندازند به گردنش (البته اگر گناهکار است در متن روایت نیست از قرائن فهمیده می‌شود. چون نامه

۱- شوری آیه ۵

۲- احزاب آیه ۴۳

۳- ق آیه ۱۸

۴- ق آیه ۲۱

اعمال مؤمن را به گردنش نمی‌اندازند). این هم پاسخ آن سؤالی که فرموده بودند: آیا هر روز فرشته‌ها عوض می‌شوند یا نه؟ از این روایت معلوم می‌شود که عوض نمی‌شوند. از اول تا آخر فرشته ثابت است. ولی نمی‌توان در پاسخ سؤال به ظاهر یک روایت اکتفا کرد.

۳- حفظ از مهالک و بلایا: قرآن اشاره‌ای دارد به فرشتگان محافظ. یکی روایت مربوط به قرائت آیه‌الکرسی است که می‌فرماید: هر کس یک بار آیه‌الکرسی را بخواند خداوند یک فرشته برای حفظ او می‌گمارد. اگر دو بار بخواند، دو فرشته می‌گمارد؛ سه بار، سه فرشته؛ تا پنج بار که شد، می‌فرماید: خودم محافظ او هستم. این روایت ثابت می‌کند که انسان فرشتگان محافظی دارد برای حفظ از بلایا. یک سری روایات ثابت می‌کند که همه انسان‌ها تا اجل معلق یا تا اجل قطعی محافظی دارند که آنها را از همه خطرات حفظ کند. یک روایت از نهج‌البلاغه است که حضرت فرمودند: خداوند دو فرشته گذاشته است برای حفظ آدم. که از جمیع بلایا او را حفظ می‌کند. هنگامی که اجلش رسید، «خَلِّيَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ آجَلِهِ»؛ بین او و اجل رهایش می‌کند، دیگر او را محافظت نمی‌کنند و اجل می‌آید او را می‌گیرد. و بعد فرمودند: «وَ اِنَّ الْاَجَلَ جُنَّةٌ حَصِيْنَةٌ»؛ اجل سپر محکم است. یعنی تا زمانی که اجل نرسیده بلا و مصیبتی هم نمی‌تواند به انسان وارد شود.

تأثیرات
ملائکة:
۳- حفظ ا
بلایا.

در سوره رعد می‌فرماید: «لَهُ مَعْقَبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ...»^۱؛ نگاهبانانی از پس و پیش او را از امر خدا حفظ می‌کنند. که بعضی از مفسران ترجمه کردند به حفظ از مهالک و آجال (اجل‌ها).

ملائکه محافظ چند دسته هستند:

۱- محافظ اعمال. ۲- محافظ نفس. چند دلیل داریم. در سوره انعام می‌فرماید: «وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَ يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفْرِطُونَ»^۲؛ او بر بندگان خود تسلط کامل دارد و مراقبانی بر شما می‌گمارد تا زمانی که یکی از شما را مرگ فرا رسد؛ (در این موقع) فرستادگان ما جان او را می‌گیرند و آنها (در نگاهداری حساب عمر و اعمال بندگان)، کوتاهی نمی‌کنند. این آیه نشان می‌دهد که این حفظ (که بصورت جمع هم آورده و تعداد را هم مشخص نکرده است) برای همه انسان‌هاست. چون سوره انعام که این آیه در آن آمده است در مکه نازل شده است و بیشترین خطاب به مشرکان هم در این سوره است؛ بنابراین همه‌ی انسان‌ها مخاطبند. این معادل می‌شود با همان روایت نهج‌البلاغه که حضرت فرمودند: برای هر انسانی دو فرشته است که او را حفظ می‌کنند تا زمان اجلس. مسلمان و کافر هم ندارد. اجل که آمد (نفرموده اجل حتمی یا معلق) بین او و اجل را رها می‌کنند و می‌روند. اما اگر اجل نرسیده او را از خطرات حفظ می‌کنند، نمی‌گذارند خطر به او آسیبی برساند. این آیه با این روایت همخوانی دارد. اما روایت مربوط به

افظ چند

اعمال.
فس.

مؤمنان از

۱- رعد آیه ۱۱

۲- انعام آیه ۶۱

قرائت آیه‌الکرسی به نظر می‌رسد چیزی اضافه بر اجل است. مثلاً شما خواب بدی می‌بینید، می‌گویند صدقه بدهید و یا دعایی بخوانید. شما می‌گویید: حالا برای رفع بلا صبح می‌خواهیم از خانه بیرون برویم، آیه‌الکرسی می‌خوانیم. چه بسا که قرار بود اجل شما برسد و اگر می‌رسید آن دو فرشته رها می‌کردند و می‌رفتند اما این آیه‌الکرسی یک محافظ اضافه‌ای می‌آورد. آنها که رفتند، این‌ها هستند که شما را حفظ کنند. و الا خواندن آیه‌الکرسی هیچ سودی نداشت. اگر غیر از این باشد خواندن آن چه فایده دارد؟! زیرا در غیر این فرض اگر ما نخوانیم هم، که فرشته محافظ داریم؛ بخوانیم و فرشته محافظ اضافه‌ای نیاید هم که فایده‌ای ندارد، معلوم می‌شود این که روایت می‌فرماید محافظی مازاد بر این است که وجود دارد. منافاتی هم با این ندارد. اما با آمدن اجل حتمی دیگر نمی‌شود کاری کرد. پس یک عده‌ای از فرشتگان محافظ نفس انسان از آفات هستند. جالب است که آخر آیه اشاره به این دارد. «...حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا...»؛ تا زمانی که یکی از شما را مرگ فرا رسد؛ (در این موقع) فرستادگان ما جان او را می‌گیرند؛ یعنی دیگر آن ملائکه محافظ کاری از عهده‌شان بر نمی‌آید. آن حدیث ترجمان همین آیه است.

۳- محافظ مؤمنان از خطاها؛ یعنی مؤمنان را در ایمانشان تثبیت می‌کنند. این فقط مخصوص مؤمنان است. یکی فرشتگانی که اعمال را می‌نویسند. یکی فرشتگان همگانی که همه را از خطر حفظ می‌کنند. یکی فرشتگان حافظ نفس، مخصوص آنها که دعا کردند و صدقه دادند و مثلاً آیه‌الکرسی خوانده و ذکر خدا گفتند و مستحق حفظ شدند. یکی هم فرشتگانی که مؤمنان را از خطاها حفظ می‌کنند و تثبیتشان می‌کنند.

۴- نزول فرشتگان برای ثبات قدم و ایمان: قرآن کریم به پیغمبر می‌فرماید: «وَلَوْلَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كَدْتُمْ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا»^۱؛ اگر و اگر ما تو را ثابت قدم نمی‌ساختیم (و در پرتو مقام عصمت، مصون از انحراف نبودیم)، نزدیک بود به آنان تمایل کنی. امیرالمؤمنین^(ع) می‌فرمایند: از اول طفولیت پیغمبر خدا، خدا بزرگترین فرشته را مأمور کرد برای تربیت او. شب و روز همراهش بود. این محافظ‌ها، محافظ‌های مخصوص افراد خاص هستند. «إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَتَبَتُوا الَّذِينَ آمَنُوا...»^۲؛ خدا به فرشتگان وحی می‌کند که من با شما هستم. مؤمنان را ثابت قدم کنید. این فرشتگان کارشان تثبیت اقدام مؤمنین و ایمان آنها است. «وَوَبَّشِرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صَدَقَ عِنْدَ رَبِّهِمْ...»^۳؛ و به مؤمنان بشارت ده که برای آنها، سابقه نیک (و پاداشهای مسلم) نزد پروردگارشان است. ظاهراً مراد آیه این است که تا بخواهند بلغزند ما دستشان را می‌گیریم، مادام که مؤمن باشند. «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ * نَحْنُ أَوْلِيَائُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ...»^۴؛ به یقین کسانی که گفتند: پروردگار ما خداوند یگانه است، سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند که نترسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر شما به آن

۱- اسراء آیه ۷۴

۲- انفال آیه ۱۲

۳- یونس آیه ۲

۴- فصلت آیات ۳۰ و ۳۱

بهبستی که به شما وعده داده شده است * ما یاران و مددکاران شما در زندگی دنیا و آخرت هستیم. فکر نکنید این کلمات را گوش ما می‌فهمد. این گوش نمی‌فهمد اما به قلب خطور می‌کند. آنها قدرت دارند این کلمات را به قلب شما خطور بدهند، بدون اینکه گوش شما بشنود و الا گفتن آنها لغو و بی‌فایده می‌شد. مثل اینکه شیطان قدرت دارد و سوسه فکر باطل را در انسان ایجاد کند؛ فرشته هم قدرت دارد فکر و اندیشه خوب را در ذهن شما وارد کند. این بشارت دادن فرشتگان واقعاً هست. نتیجه این چه می‌شود؟ نتیجه‌اش ثبات قدم می‌شود. یکی از شئون فرشتگان این است. یک روایت هم اینجا است که می‌فرماید: «...وَمَنْ كَانَ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاِعْظُ كَانِ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ»؛ هر کس خودش به خودش پند دهد؛ در نفس خودش یک واعظی داشته باشد. (من وقتی یک خطایی کردم یک تشری هم به خودم بزنم. بنشینم با خودم فکر کنم؛ کارهای خودم را بررسی کنم. وقتی دیدم اشتباه کردم، خودم، خودم را نصیحت کنم. اگر آدم به این مقام رسید)، خداوند یک حافظی برای او قرار می‌دهد که ایمانش را محافظت کند. این حافظ، حافظ نفس نیست؛ حافظ ایمان است. در مورد مؤمن آل فرعون می‌فرماید: «فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكُرُوا وَ حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ»؛ خداوند او (مؤمن آل فرعون) را از نقشه‌های سوء آنها ننگه داشت، و عذاب شدید بر آل فرعون وارد شد. امام صادق (ع) فرمودند: «وَاللَّهُ لَقَدْ قَطَعُوهُ أَرْبَابًا أَرْبَابًا وَلَكِنْ وَقَاهُ اللَّهُ أَنْ يَفْتَنُوهُ فِي دِينِهِ»؛^۳ به خدا سوگند!

۱- نهج البلاغه مرحوم دشتی، کلمات قصار، شماره ۸۹

۲- غافر آیه ۴۵

۳- بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۱۶۲ (پیشین)

تکه تکه اش کردند. گفتند: چطور قرآن فرموده خدا حفظش کرد. امام فرمودند: خدا دینش را حفظ کرد. چطور می شود زیر میخ های آهنین و اره برنده ای که بدن را ببرند، انسان دینش حفظ شود و احد احد بگوید تا بمیرد؟! خوب، کار فرشتگان است. چه بسا آنها قدرت هایی داشته باشند که بتوانند درد را کم کنند. مقاومت شما را بالا ببرند. بتوانید جلوی ناملایمات صبر کنید. دلائل زیادی داریم که این عده از فرشتگان کارشان این است که مؤمنان را ثابت قدم کرده، ثبات قدم به مؤمنان بدهند.

۵- هلاکت اقوام سرکش: مثل قوم ثمود، قوم لوط.

۶- قدرت تمثیل: همانطور که شیاطین می توانند به شکل هایی تمثیل کنند؛ فرشتگان هم می توانند تمثیل کنند. یعنی به شکلی شده، برای ما ظاهر شوند. این نیست که فقط امامان و پیغمبران، فرشتگان را ببینند. مادون آنها هم می توانند. دلائل و روایت هم داریم. حضرت مریم^(س)، محدثه بود با فرشتگان هم سخن بود.^۱ پس آنها قدرت تمثیل دارند. بعضی از بدان هم فرشتگان را می بینند. قوم لوط فرشتگان را دیدند. در جنگ بدر یکی از خود مشرکان نقل می کند روایت فرشتگان را که عده ای از آسمان آمدند و کفار را قلع و قمع کردند. غباری انگیختند و میدان جنگ پر از لاشه های کفار شد بعد دوباره صعود کردند. خدا می خواهد گاهی وقتها چشم را باز کند نشان بدهد. همانطور که به قوم لوط فرشتگان را نشان داد. منتها نشان دادن اینجا برای

فتنه است نه اکرام. دیدن فرشتگان همیشه برای اکرام نیست. کما اینکه قوم لوط فرشتگان را دیدند.

۷- نصرت مؤمنان: برای یاری مؤمنان که به نص قرآن خداوند در جنگ بدر سه هزار فرشته برای یاری مؤمنان فرود آورد.^۱

۸- شفاعت: فرشتگان قدرت شفاعت دارند. خداوند می‌فرماید: «وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَرْضَى»^۲؛ و چه بسیار فرشتگان آسمانها که شفاعت آنها سودی نمی‌بخشد مگر پس از آنکه خدا برای هر کس بخواهد و راضی باشد اجازه (شفاعت) دهد. یعنی بعد از اذن خدا شفاعتشان مؤثر است. در این آیه مطلق آمده است نفرموده در آخرت یا در دنیا. ظاهر آیه مربوط به زمان حال است. سخن از آخرت نیست. معلوم می‌شود که شفاعت فرشتگان هم برای رفع گرفتاری اخروی مؤثر است و هم برای رفع گرفتاری دنیوی؛ چون آیه مطلق آورده است. فرشتگان هم می‌توانند شفاعت کنند. در روایات اهل سنت آمده است، (من در روایات شیعه هنوز ندیدم)، حضرت یونس^(ع) را شفاعت کردند و خدا به خاطر شفاعت آنها یونس^(ع) را بخشید. البته قرآن می‌فرماید به خاطر این بود که تسبیح می‌گفت. شاید این طوری تسبیح گفتنش باعث نجاتش شد که صدای تسبیحش به گوش فرشتگان رسید؛ فرشتگان گفتند: خدایا! این کیست که در دل دریا تسبیح می‌گوید؟ خطاب شد: این یونس بنده من است. گفتند: آنجا

۱- آل عمران آیه ۱۲۴

۲- نجم آیه ۲۶

تأثیرات
ملائکه:

۷- نصرت

۸- شفاعت

فرشتگان

رفع گرفتاری

مؤثر است

رفع گرفتاری

چه می‌کند؟ خطاب شد: او را حبس کرده‌ام. بعد آنها او را شفاعت کردند، خدا هم نجاتش داد. قرآن می‌فرماید: اگر از مسبحان نبود تا روز قیامت در شکم ماهی باقی می‌ماند. آیا شیاطین و فرشتگان متقابلاً می‌توانند بعضی از علوم را به ما الهام کنند؟

الان هم در دنیا کسانی هستند که می‌روند از شیاطین یک سری چیزها را یاد می‌گیرند. شما دیدید که بعضی از این طلسمات و تسخیرات و سحرها که وجود دارد انصافاً عقل بشر به این‌ها نمی‌رسد. یعنی ما نمی‌فهمیدیم که این حروف را که اینگونه ردیف کنی این اثر را دارد. خوب از یک علم ماوراء بشری حکایت دارد که معمولاً این را از اجنه می‌گرفتند. آری قرآن آیاتی دارد که شاهد بر این معنا است که فرشتگان، همچنین اجنه و حتی شیاطین می‌توانند بعضی از علوم را به انسان‌ها یاد دهند. اینها به انسان‌های بد یاد دهند و آنها به انسان‌های خوب یاد دهند. ظاهراً حیطة قدرتشان هم متفاوت است. آیه ۱۰۲ سوره بقره می‌فرماید: «وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلَيْمَانَ...»؛ بنی‌اسرائیل از آن سحر و جادویی که شیاطین بر فرمانروایی سلیمان می‌خواندند پیروی کردند. در روایت آمده است^۱ که ابلیس کتاب سحر و جادویی را گذاشت زیر کرسی سلیمان، بعد که سلیمان از دنیا رفت، آمد آن را بیرون آورد و گفت: مردم! ببینید این با سحر اینگونه بر شما حکومت می‌کرد؛ وحی و پیغمبری و اینها خبری نبوده است و شروع کرد ایمان مردم را تخریب کردن. بنی‌اسرائیل هم شروع کردند این سحرها را یاد گرفتن و به همدیگر یاد دادن و بازار سحر و ساحری داغ شد. پس معلوم می‌شود شیاطین می‌توانند یک سری چیزها را به مردم یاد دهند.

در روایات هم داریم می‌خواستند ابراهیم^(ع) را در آتش بیندازند فکر کردند که چه کنند؛ شیطان منجنیق را به آنها یاد داد. اره دو سر را شیطان برای کشتن زکریا^(ع) به بنی اسرائیل یاد داد. دنباله آیه می‌فرماید: «...وَمَا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ بَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ وَ مَا يَعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ...»^۱؛ خدا برای مقابله با فتنه شیاطین و دفاع از ایمان مردم و مؤمنان دو فرشته به شکل بشر فرستاد. کثیری از مفسرین گفتند:^۲ هاروت و ماروت فرشتگانی بودند که در سرزمین بابل در میان بنی اسرائیل تمثل کرده بودند به شکل انسان و این‌ها به مردم سحر یاد می‌دادند. قصدشان هم این بود که مؤمنان دانش سحر را یاد بگیرند و بتوانند مقابله کنند و بگویند این‌ها سحر است و اعجاز نیست. پس معلوم می‌شود که هم فرشتگان می‌توانند یک سری چیزها را یاد مردم بدهند و هم اجنه و شیاطین.

۹- الهام کردن علوم و معارف حقه به دل‌های پاک مؤمنان: در مورد «فَالْمَلَقِيَاتِ ذِكْرًا»^۳؛ سوگند به آنان که ذکر الهی را القاء می‌کنند، یک تفسیرش این است. الهام کردن علوم و معارف حقه به دل‌های پاک مؤمنان. این کار فرشتگان است. یکی از کارهای فرشتگان همین است. حالا می‌آییم در علوم دنیایی. آیا علوم دنیایی هم می‌توانند؟ شاید. یک وقت فردی، به حساب عامی بودنش، می‌گفت: این علوم و صنعت را اجنه و شیاطین، به آنها یاد دادند. البته این طور نیست. زحمت کشیده

۱- بقره آیه ۱۰۲

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۴۷

۳- مرسلات آیه ۵

شده است. ولی بعضی از این علوم مضرى که برای ریشه کن کردن بشریت است چه بسا از القاء شیطان و از تحریک و آموزش شیطان باشد. بعید نیست! شیطان این قدرت‌ها را دارد. و همین طور بعضی از آن کارهایی که مؤمنان می‌کنند، الهاماتی که مؤمنان دریافت می‌کنند، حالا یا به علوم مادی و یا علوم معنوی می‌رسند؛ این‌ها الهامات فرشتگان باشد. یک سر نخ‌هایی در قرآن است که این شدنی است و امکان دارد.

۱۰- پرداختن به امور عالم به اذن خدا: یعنی فرشتگان تدبیر عالم می‌کنند، منتها نه تدبیر استقلالی، تدبیری به اذن خدا. «فَالْمَدِيرَاتِ أُمْرًا»^۱؛ و آنها که امور را تدبیر می‌کنند. مثل میراندن، مثل عذاب اقوام، تثبیت مؤمنان، ارباب کفار و امثال این‌ها. این امور عالم را این‌ها تدبیر می‌کنند.

۱۱- قدرت تأثیر بر عالم ماده: در مورد شیاطین و اجنه گفتیم که درست است که وجودشان لطیف است و با ماده تزاخم و تصادم ندارد اما از راه دیگری قدرت حرکت دادن ماده را دارند. قدرت نقل و انتقال مواد را دارند. شاهد آن کدام است؟ گفتیم ساختن قصر برای سلیمان. غواصی کردن برای حضرت سلیمان. بالاخره این مواد باید جابه جا شود. قرآن هم می‌فرماید که کار شیاطین و اجنه بوده است. «وَ الشَّيَاطِينِ كُلِّ بَنَاءٍ وَ غَوَاصٍ»^۲؛ بنایی می‌کردند و غواصی هم می‌کردند. بنایی و غواصی و رفتن با ماده است. باید این مواد را جابه جا کنند. بنابراین اجنه می‌توانند، فرشتگان هم می‌توانند. آنجایی که جبرئیل خاک پاشید به صورت قوم لوط، این تأثیر بر عالم ماده است.

۱- نازعات آیه ۵

۲- ص آیه ۳۷

ویران کردن شهر قوم لوط، شهر سدوم، تأثیر بر عالم ماده است. حضور در جنگ‌ها و شکستن هیمنه کفار، تأثیر بر عالم ماده است. منتها نه از راه تصادم جسم با عالم ماده، از راه دیگر. یکی دیگر از دلایلی که ما داریم آوردن تابوت سکینه است که قرآن می‌فرماید: «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ...»^۱؛ از نشانه‌های حقانیت پادشاهی تالوت این است که تابوت سکینه را برای شما احضار می‌کند. «...تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ...»^۲؛ این تابوت را فرشتگان می‌آورند. که قصه‌اش را می‌دانید. امالقه بیت‌المقدس تابوت را گرفته و و آن را در بتکده برده بودند. بعد بت‌هایشان می‌شکست تابوت را آوردند بیرون و بستند به یک گاوی، فرشتگان الهی هم آمدند هدایتش کردند و آوردندش طرف بنی‌اسرائیل. دوباره تابوت به آنها برگشت و پیروزی‌هایشان شروع شد. از امام باقر^(ع) روایت شده که چند فرشته بصورت بظاهر گاو این تابوت را حمل کردند و به سوی بنی‌اسرائیل آوردند.^۳

۱۲- میراندن خلائق: از جمله شأن فرشتگانی که تحت فرماندهی عزرائیل هستند، میراندن خلق است. چند فرشته مقرب هستند؛ جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل. هر کدام از این‌ها یک گروهی از فرشتگان را تحت امر دارند. به خاطر اینکه در قرآن در مورد جبرئیل می‌فرماید: «إِنَّهُ

۱- بقره آیه ۲۴۸

۲- همان

۳- اصول کافی (پیشین)، ج ۸، ص ۳۱۷

ملائکه توار
عالم ماده
منتها نه از
جسم با
بلکه از راه

تأثیرات
ملائکه:
۱۲- میراندن

لَقَوْلِ رَسُولٍ كَرِيمٍ^۱؛ که این (قرآن)، کلام فرستاده بزرگواری است [= جبرئیل امین]. اکثر مفسران، من جمله علامه، گفتند مراد جبرئیل است. این قرآن گفتار جبرئیل است. «مَطَاعِ ثُمَّ آمِينَ»^۲؛ در آسمانها مورد اطاعت (فرشتگان) و امین است. جبرئیل مطاع است. مطاع یعنی کسی که از او اطاعت می‌شود. چه کسی از جبرئیل اطاعت می‌کند؟ معلوم است گروه‌هایی از فرشتگان هستند که زیر نظر جبرئیل‌اند و از فرماندهی او اطاعت‌پذیری دارند. بنابراین فرشتگان مقرب در رأس فرشتگانند. چون در بعضی از آیات می‌فرماید: «...حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا...»، بصورت جمع آورده است. در یک آیه هم ملک‌الموت را ذکر کرده است. اما آیاتی مثل: «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ...»^۳؛ همانها که فرشتگان (مرگ) روحشان را می‌گیرند. بارها این سبک و سیاق در قرآن تکرار شده است. معلوم است که فرشتگان مرگ همگی تحت فرماندهی عزرائیل هستند. حالا هر کسی بستگی دارد چه کسی را به سراغش بفرستند. چه جور آدمی باشد. خود ملک‌الموت برای قبض روح آدم‌های خیلی بد و خیلی خوب می‌رود. متوسط‌ها را فرشتگان می‌آیند. این جباران ستمگر گردنکش خیلی بد را خود ملک‌الموت می‌آید. مؤمنان خیلی خوب را هم خود ملک‌الموت می‌آید. چون شما شنیده‌اید که پیغمبر^(ص) را خود عزرائیل آمد؛ اجازه گرفت؛ حضرت نوح^(ع) را خود عزرائیل

۱- تکویر آیه ۱۹

۲- تکویر آیه ۲۱

۳- نحل آیه ۲۸

آمد؛ حضرت موسی^(ع) را روایت است که خود عزرائیل آمد. ظاهراً مقابله هم درست است؛ می‌شود از روایات این را برداشت کرد.

قرآن می‌فرماید: «قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَيَّ رُجِعُكُمْ تَرْجِعُونَ»؛ بگو: فرشته مرگ که بر شما مأمور شده، (روح) شما را می‌گیرد؛ سپس بسوی پروردگارتان بازگردانده می‌شوید. در آیات دیگری می‌فرماید: «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ...»؛ همانها که فرشتگان (مرگ) روحشان را می‌گیرند در حالیکه پاک و پاکیزه‌اند؛ به آنها می‌گویند: سلام بر شما! وارد بهشت شوید. در آیات دیگری است که خدا می‌میراند. این آیات با هم هیچ تعارضی ندارند؛ چون میراندن به اذن و قدرت الهی است و قدرت فرشتگان را هم خدا به آنها می‌دهد. پس میراندن فرشتگان، میراندن خداست. اینکه بعضی آیات عزرائیل و بعضی آیات فرشتگان را فرشته‌ی مرگ نامیده‌اند، این است که این فرشتگان زیر نظر عزرائیل کار می‌کنند و هیچ تعارضی با هم ندارد.

در مورد مطاع بودن جبرئیل قبلاً گفته شد. البته این که قرآن می‌فرماید: «مَطَاعٌ تَمَّ أَمِينٌ»؛ جبرئیل مطاع (مورد اطاعت) است بعضی گفته‌اند: ^۳ مراد رسول خداست؛ چون آیه صراحتی ندارد که مراد جبرئیل است. ولی ظاهر آیات این است که می‌فرماید: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ»، «مَطَاعٌ تَمَّ

۱- سجده آیه ۱۱

۲- نحل آیه ۳۲

۳- بحارالانوار، ج ۹، ص ۲۴۸

«أَمِينٍ». خصوصاً آنجایی که می‌فرماید: «وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ»^۱؛ او را در افق مبین مشاهده کرد. معلوم می‌شود که این رسول امین که خداوند از او تعریف کرده، جبرئیل است (پنج تعریف از او فرموده که عبارتست از: ذی قوه، مکین، مطاع، امین و کریم) و معلوم می‌شود که جبرئیل فرشته مقرب، فرماندهی هم دارد.

۱۳- فرشتگان مذکر و مؤنث ندارند. غرایز ندارند. شهوت ندارند. همچنین فرزند و ذریه ندارند. یکی از تفاوت‌های بنیادی فرشتگان با اجنه این است که اجنه تبادل و تناسل و ذریه دارند؛ مثل انسانها هستند و یک غرایز مخصوص دنیای مجرد نسبی خودشان دارند. اما فرشتگان هیچ کدام از اینها را ندارند؛ نه مذکر دارند و نه مؤنث. این نیست که زن و مرد داشته باشند و اینکه متأسفانه بعضی از نقاشان فرشتگان را به شکل زن نقاشی می‌کنند این جسارت است (البته بعضی از نقاشان انسانهای متدینی هستند ولی خبر ندارند که قرآن مذمت کرده است از کسانی که فرشتگان را زن می‌دانند). نه اینکه زن، بد است یا مرد، بد است، بلکه به علت اینکه به اشتباه می‌گویند فرشتگان هم مؤنث و مذکر دارند. البته اعراب جاهلیت دختر را به زعم باطل خود ننگ می‌دانستند و چون می‌خواستند خدا و توحید را تحقیر کنند، می‌گفتند: فرشتگان دختران خدا هستند. قرآن می‌فرماید: «إِنَّ الدِّينَ لَأُيُومِنُونَ بِالْآخِرَةِ لِيُسْمُونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْإِنثَى»^۲؛ آنهایی که به

۱- تکویر آیه ۲۳

۲- نجم آیه ۲۷

آخرت ایمان ندارند فرشتگان را دختران می‌نامند. در جای دیگر می‌فرماید: «أُمَّ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَ هُمْ شَاهِدُونَ»؛ آیا ما فرشتگان را مؤنث آفریدیم و آنها ناظر بودند؟! قرآن در آیات زیادی، از این تفکر مذمت کرده است. بنابراین فرشتگان زن و مرد ندارند، کما اینکه اگر کسی می‌گفت فرشتگان مردند، باز هم خداوند آنها را توییح می‌کرد. اما اجنه مذکر و مؤنث دارند.

حشر و پاداش فرشتگان:

اگر پذیرفته شود که فرشتگان در بعضی از مراتب خودشان امکان قصور و خطا دارند (که روایات و دلایل آن گفته شد در مورد حضرت جبرئیل و فطرس)، احتمال لغزش داشته باشند، کمال پذیری و عبادت داشته باشند طبیعتاً باید پاداش و حشر و حسابرسی داشته باشند. پذیرش امتحان، پذیرش امکان خطا و لغزش، پذیرش کمال‌پذیری بر اثر عبادت نتیجه‌اش این است که فردای محشر زنده شود و آثار عبادتش را دریافت کند، نتایج اطاعت و قصور اعمالش را ببیند و بگیرد.

آیا فرشتگان حشر و نشر دارند؟

فرشتگان محشور می‌شوند. دلایلی داشتیم که فرشتگان می‌میرند که اولاً دلیل قرآنی آن گفته شد: «...فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ...»؛ همه اهل آسمان و زمین می‌میرند. روایاتی هم که

۱- صافات آیه ۱۵۰

۲- زمر آیه ۶۸

تفسیر می‌کنند، می‌گویند: وقتی در نفخه صور دمیده شد، حتی فرشتگان هم می‌میرند. بعد خدا به اسرافیل که دمنده صور است می‌گوید: «مت»^۱؛ بمیر. پس فرشتگان هم مرگ دارند. ولی می‌بینیم در عرصه قیامت فرشتگان حاضرند، مگر اینها نمرده بودند؟! لازمه‌اش این است که دوباره زنده شوند. در سوره نباء در مورد قیامت می‌فرماید: «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أذنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا»^۲؛ روزی که روح و ملائکه در یک صف می‌ایستند و هیچ یک، جز به اذن خداوند رحمان، سخن نمی‌گویند، و (آنگاه که می‌گویند) درست می‌گویند. چه زمانی این اتفاق می‌افتد؟ «...يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ...»^۳؛ این عذاب در روزی خواهد بود که انسان آنچه را از قبل با دستهای خود فرستاده می‌بیند. از این آیه معلوم می‌شود که فرشتگان در صحنه‌ی محشر حاضرند و بدون اذن خدا حرفی نمی‌زنند. آیات دیگری هم گفته شد که آخرین آیه سوره زمر وقتی که بهشتیان به طرف بهشت و جهنمیان به طرف جهنم می‌روند. قرآن می‌فرماید: «وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ...»^۴؛ (در آن روز) فرشتگان را می‌بینی که بر گرد عرش خدا

۱- بحارالانوار، ج ۶، ص ۳۲۴

۲- نباء آیه ۳۸

۳- نباء آیه ۴۰

۴- زمر آیه ۷۵

حلقه زده‌اند و با ستایش پروردگارشان تسبیح می‌گویند. معلوم می‌شود فرشتگان بعد از قیامت هستند.

پاداش و حساب فرشتگان چیست؟

اولاً فرشتگان یکسری از علل گناه را ندارند و آن عبارتست از غرایزی که لازمه‌ی حیات دنیوی است. این غرایز گاهی منحرف می‌شوند و باعث گناه می‌شوند. مثلاً انسان می‌داند که بچه‌اش قاتل است و حکمش اعدام است، ولی چون او را دوست دارد، علیه او شهادت نمی‌دهد و کتمان شهادت می‌کند تا از مرگ نجات پیدا کند. پس غریزه باعث گناه شد. درحالی‌که وظیفه‌ی انسان در اینجا این است که شهادت دهد. قرآن کریم می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ...»^۱؛ ای مؤمنان! کاملاً قیام به عدالت کنید! برای خدا شهادت دهید، اگر چه (این گواهی) به زیان خود شما، یا پدر و مادر و نزدیکان شما بوده باشد. ولی انسان شهادت نداد؛ چون فرزندش را دوست دارد. پس غریزه‌ی حب فرزند، باعث خطا شد. فرشتگان این غرایز را ندارند.

یکی دیگر از عواملی که باعث می‌شود فرشتگان گناه عمدی نکنند این است که فرشتگان دوزخ و عالم غیب و قهر الهی را می‌بینند، مثل اینکه یک لیوان شربت‌ی جلوی فردی باشد و او خیلی شربت را دوست داشته باشد و شخصی کلت جلوی او بگیرد و بگوید: اگر بخوری تو را می‌کشم. این مثالی بود که حضرت امام خمینی^(ه) می‌زدند (ایشان شمشیر و گردن زدن را مثال می‌زدند).

فرشتگان عالم غیب را می‌بینند، بنابراین موضوع گناه منتفی است. اما خطاهایی که ناشی از قصور معرفت باشد وجود دارد. مثال همانجایی که فرشتگان در خلقت انسان اعتراض کردند: «...قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ...»، این قصور معرفت بود. به همین علت به فرشتگان خرده نگرفت و خدا فرمود حالا خبرتان می‌کنم. پس فرشتگان گناه و خطای عمدی نمی‌کنند. پاداش و مقامهای آنها اقتضای عدل الهی است. بعد از اینکه محشور شدند مناسب با انقیاد و عبادت و کمالات پاداش داده می‌شوند و لذت فرشتگان در عبادت خداست، آنها لذت می‌برند. قرآن می‌فرماید که فرشتگان تسبیح می‌گویند و خسته نمی‌شوند و ملال نمی‌آورند بلکه از عبادت لذت می‌برند، مثل عاشقی که با معشوق و محبوب خود حرف می‌زند و دوست دارد دائم با معشوق حرف جدیدی بزند تا او نرود. دسته‌ای دیگر هم لذتشان عذاب کردن اهل جهنم است. قرآن می‌فرماید: «عَلَيْهَا تَسْعَةُ عَشْرَ»^۱؛ نوزده نفر (از فرشتگان عذاب) بر آن گمارده شده‌اند. «...وَمَا جَعَلْنَا عَدَّتْهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُوا...»^۲؛ این عده را قرار ندادیم مگر فتنه برای کافران؛ یعنی همه انگیزه‌ی آنها، عذاب کردن کفار است. دلشان رحم نمی‌آید، به هر طرف که می‌روند، گرز می‌زنند توی سر کفار. «...عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»^۳؛ فرشتگانی خشن و

۱- مدثر آیه ۳۰

۲- مدثر آیه ۳۱

۳- تحریم آیه ۶

سختگیر بر آتش جهنم گمارده شده که هرگز فرمان خدا را مخالفت نمی‌کنند و آنچه را فرمان داده شده‌اند (به طور کامل) اجرا می‌نمایند. طینت این دسته از فرشتگان به گونه‌ای قرار داده شده که از عذاب دادن بدکاران کمال لذت را می‌برند. خدا چیزهای عجیبی دارد، یعنی برای ما باور کردنی نیست که چگونه فرشته انسان را عذاب دهد. مثال مرغ آتش‌خوار را شنیدید زغال آتشی را می‌بلعد و داخل امعاء و احشاء مرغ می‌شود و هیچ آسیبی به او نمی‌رسند، بلکه لذت هم می‌برد. نمونه دیگر اینکه محققان می‌گویند در سیاره ناهید که اولین سیاره نزدیک به خورشید است و بیش از ۱۵۰۰ درجه سانتیگراد حرارت دارد، موجودات تک سلولی یافت شدند؛ یعنی در جایی که آهن ذوب می‌شود، موجود زنده وجود دارد!!

کار یک دسته از فرشتگان، وساطت بین بهشتیان و خداست. مثال: روایتی داریم که می‌فرماید: اولین لحظه‌ای که مؤمن وارد بهشت می‌شود، فرشته‌ای می‌آید و پیام خاص خدا را به مؤمن می‌رساند. این پیام سه مطلب دارد: ۱- می‌گوید: درود خدا بر تو باد. ۲- تو جاودانه‌ای همانطور که خدا جاودانه است، مرگی نداری. ۳- هر چه اراده کنی آن تحقق می‌یابد. این سه پیام را می‌آورد. گروهی از فرشتگان از هر در بر مؤمنان وارد می‌شوند و می‌گویند درود بر شما چه خوب جایی است خانه آخرت: «...وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ * سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ!». این هم دلیل بر اینکه فرشتگان بعد از قیامت زنده می‌شوند. چون می‌گوید: در بهشت به مؤمنان تهنیت می‌گویند و صمیمیت و حشر و نشر با مؤمنان دارند. نشست و برخاست با آنها و

زندگی در کنار فرشتگان لذتی است هم برای مؤمنان و هم فرشتگان. پس آنها هم بالنسبه به موجودیت خودشان پاداش و مقام دارند: «وَمَا مِنَّا إِلَّآ لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ»^۱؛ هر کدام از ما یک مقام مشخصی داریم.

عبادت فرشتگان برای آنها کمال می‌آورد. اما اینکه لذتهای فرشتگان در آخرت چگونه است را در همین حد می‌توانیم از قرآن بفهمیم. اولاً از این نکات معلوم می‌شود که برای حساب محشور می‌شوند. پاداشهای متفاوت دارند؛ چون نوع انقیادها و مأموریت‌ها متفاوت و امتحان هر کدام در شأن خودشان است و شئون اخروی هم بر همین اساس معلوم می‌شود. یعنی چه شأنی بعد از قیامت و آخرت برای آنها در آنجا معلوم می‌شود.

یک دلیل دیگری هم بر بحثهای سابق مدنظر باشد که دلیل است بر اینکه فرشتگان اعضا دارند (در مورد بال فرشتگان که توضیح هم ندادیم). می‌فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنَحَةٍ مِّثْنَىٰ وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ»^۲؛ بعد می‌فرماید: «...يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ...»^۳؛ خداوند خلقت هر چه را که بخواهد می‌افزاید. از پیامبر^(ص) سؤال شد «...يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا

۱- صافات آیه ۱۶۴

۲- فاطر آیه ۱

۳- همان

يَسَاءٌ...»، یعنی چه؟ پیغمبر^(ص) می‌فرماید: «هُوَ أَلْوَجْهُ الْحَسَنِ وَ الْأَصْوْتُ الْحَسَنِ وَ الشَّعْرُ الْحَسَنِ»^۱؛ یعنی چهره زیبا، صوت زیبا و موی زیبا. با توجه به اینکه این آیه در مورد فرشتگان است، به نظر می‌رسد این ویژگیها حداقل می‌تواند برای فرشتگان باشد. یک دلیلی است البته دلیل پرقوتی نیست اما ظاهر این است که آنها هم صورت و موی و ... دارند. کما اینکه روایت می‌فرماید خرده‌های بال فرشتگان روی فرش من هست که می‌بینم. چندین روایت هم در این رابطه هست و قبلاً مورد اشاره واقع شد.

سؤال: آیا شیاطین می‌توانند ما را مریض کنند؟ شیاطین یک قدرتهایی دارند اما خداوند برای آنها مانع گذاشته است. شیطان بر حضرت ایوب مسلط شد، اما اینطور نبود که شیطان بر هر کس بخواهد مسلط شود یا اینکه همینطوری بر حضرت ایوب مسلط شده باشد. چون در روایت داریم که^۲ حضرت ایوب خیلی ذکر خدا می‌گفت و شکر می‌کرد. ابلیس گفت: خدایا این به این علت شکر می‌کند که اینقدر مال دارد. خداوند گفت: من تو را بر مال ایوب مسلط می‌کنم. شیطان مال ایوب را نابود کرد. پس می‌تواند مسلط شود، به شرط اینکه خدا مانع نشود. بعد خبر آوردند مزرعه‌اش آتش گرفت و خانه‌اش نابود شد و گله‌اش را آب برد و همه اموالش از بین رفت. حضرت ایوب^(ع) گفت: الحمدلله! باز ابلیس گفت: خدایا این آدم بی‌خیالی است، بدنش که سالم باشد می‌گوید هر چه می‌خواهد بشود. خداوند گفت: تو را بر بدنش مسلط می‌کنم. پس اگر خدا

۴- بحارالانوار، ج ۵۶، ص ۱۵۵

۱- بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۳۴۲

بخواهد شیطان می تواند مریض کند. خداوند محافظانی دارد و اینگونه نیست که شیطان هر جا بخواهد دخالت کند. دنیا حساب و کتاب و قانون دارد، مانند این دنیا که در سایه حکومت عدل هر کس که زور دارد نمی تواند به آدم ضعیف ظلم کند. قانون وجود دارد که مانع زورگویان، از انجام هر کاری که غیرقانونی باشد، می شود. پس یک قانون و حسابی وجود دارد. در مورد ساحران می فرماید: «...فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَ مَا هُمْ بِضَّالِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ...»^۱؛ اینها می توانستند با سحر و جادو زن و شوهر را از هم جدا کنند اما نمی توانستند به کسی ضرر برسانند مگر به اذن خدا. علامه می فرماید:^۲ اذن به معنای مانع نشدن است؛ یعنی خدا مانع آنها می شود. یعنی آنها می توانند آسیب برسانند اما خدا محافظانی از فرشتگان دارد که نمی گذارد. آنها همان محافظانی هستند که انسانها را از آسیب شیاطین و اجنه و... حفظ می کنند. فرشتگان بسیاری بر انسان موکلند؛ عدهای اعمال را می نگارند. عدهای از بلایا حفظ می کنند و عدهای دیگر از آسیب شیاطین حفظ می کنند. خدا می داند در شبانه روز چند محافظ داریم. همین جو زمین، محافظ انسان است. روزی ۲۰ میلیون شهاب سنگ وارد جو زمین می شود که اگر یک روز جو زمین کار خود را انجام ندهد، این قدر شهاب سنگ به زمین خواهد خورد که دیگر هیچ موجود زندهای باقی نمی ماند. به طور مثال در حدود صد سال پیش یک شهاب سنگ در روسیه به زمین خورد تا صد و هفتاد مایلی هر چه شیشه بود شکست. خدا این جو را محافظ قرار داده است.

۱- بقره آیه ۱۰۲

۲- ترجمه فارسی تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۳۵۵

اجنه و شیاطین هم می‌توانند ضرر برسانند ولی خداوند محافظ گذاشته است. امیرالمؤمنین^(ع) در دعای کمیل می‌فرماید: «وَكَمْ مِنْ فَادِحٍ مِنَ الْبَلَاءِ أَقَلَّتَهُ»؛ خدایا چقدر بلاهای سنگین که تو مرا از آن ننگه داشتی. خود انسان نمی‌داند (جدای از این که گاهی وقتها اشیاء و حیوانات و حشرات را مأمور می‌کند که انسان را حفظ کنند). یکی از رزمندگان که حافظ قرآن است و هنوز هم روحيات زمان جنگ را دارد در منطقه دهلران می‌گفت دیشب در خط معجزه شد. ما در سنگر نشسته بودیم یکی از بچه‌ها آمد ما را صدا زد من آمدم بیرون و بعد نفر دوم هم آمد تا نفر هشتم. هشت نفر در سنگر بودیم و وقتی که نفر آخری آمد بیرون، سقف سنگر ریخت. جای دیگر رزمنده‌ای به دنبال کبوتری که به در سنگر آمده بود رفت که آن کبوتر را بگیرد و بقیه هم به دنبال او یکی یکی بیرون آمدند، به محض اینکه همه از سنگر بیرون آمدند، گلوله توپ به سنگر خورده و سنگر را منهدم نمود. پس گاهی اوقات حیوانات هم مأمور حفاظت هستند: «وَاللَّهُ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...»؛ لشکریان آسمانها و زمین تنها از آن خداست). یک گروهی هم فرشتگان خدا هستند که مأمور حفاظت هستند.

سؤالات:

۱- آیا دو فرشته دو طرف می‌توانند بعد از مرگ فرشته فرد دیگری شوند؟

روایات متعدد است از بعضی روایات فهمیده می‌شود که همین دو فرشته ثابتند و از بعضی روایات فهمیده می‌شود که هر روز عوض می‌شود که آبروی طرف نرود و جمع روایات به کجا می‌رسد، جای بررسی دارد.

۲- اینکه فرشته یا شیطان قادر به تأثیرگذاری روی انسان است آیا با اختیار انسان سازگار است؟
 بله، ما زمینه‌ی تأثیر را فراهم می‌کنیم. قرآن می‌فرماید: «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»^۱؛ جنیان و شیاطین بر مؤمنانی که به خدا توکل می‌کنند سیطره ندارند. همان بحث محافظین است. کسی که به خدا ایمان دارد و به او توکل داشته باشد، خدا برایش محافظ می‌گذارد. بنابراین با اختیار انسان سازگار است. انسان با گناهی فرشته را فراری می‌دهد. وقتی که فرشته فراری شد، شیطان بر انسان مسلط می‌شود. متأسفانه یکی از مشکلات جامعه امروز ما همین است. چندین روایت داریم وقتی که موسیقی نواخته می‌شود فرشته فرار می‌کند. «فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَرْفُضُ مَعَكَ وَالْمَلَائِكَةُ تَنْفِرُ عَنْكَ...»^۲؛ وقتیکه موسیقی می‌نوازی شیطان همراه تو پایکوبی می‌کند و فرشته فراری می‌شود. در نتیجه میدان برای حضور شیاطین، خالی می‌شود. به همین سبب است که امام می‌گوید: خانه‌ای که در آن غنا است، از فاجعه ایمن نیست، فاجعه چه وقت می‌آید؟ وقتی که شیطان ببیند حفاظت ندارد؛ مانند خانه‌ای که در و پیکر ندارد، دزد می‌زند و همچنین

۱- نحل آیه ۹۹

۲- من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۵۸، نشر جامعه مدرسین - قم - ۱۴۱۳ق.

انسانی که با اعمال خودش محافظان خدا را فراری داد، زمینه را برای حضور شیطان مساعد می‌کند. قرآن می‌فرماید: «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ».

۳- آیا در نفخ صور اول معصومین هم می‌میرند؟

در قرآن داریم «وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ...»؛ در نفخه صور که دمیده می‌شود همه می‌میرند، الا کسانی که خدا بخواهد. در اینکه اینها چه کسانی هستند، می‌توان به عنوان قاعده تحقیق کرد و در اینجا به عنوان احتمال می‌توانیم بگوییم که آنهایی که در رجعت اهل بیت زنده خواهند شد دیگر در آن نفخه نمی‌میرند. ظاهراً و شاید (خدا می‌داند، این بحث جای تحقیق دارد). چون همه دو مرگ و دو زندگی دارند، یکی در دنیا و یکی در برزخ ولی بعضی مؤمنین دو مرگشان در دنیا است. روایت «ما من مؤمن الا و له ميتة و قتله»^۱؛ هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه دو مرگ دارد: یکی کشته شدن در راه خدا و یکی مرگ طبیعی. این را روایات رجعت می‌گویند. آنهایی که قبل از رجعت در راه خدا شهید شدند، در رجعت اهل بیت می‌آیند و زندگی می‌کنند و به مرگ طبیعی می‌میرند و آنهایی که قبل از رجعت به مرگ طبیعی مُردند، زنده می‌شوند و در رکاب امام عصر^(عج) می‌جنگند و شهید می‌شوند. پس آنها هر دو مرگشان را گذراندند و اگر بخواهند در برزخ هم بمیرند، سه مرگ می‌شود چون در قرآن می‌فرماید: «قَالُوا

رَبَّنَا اٰمَنَّا اِثْتَيْنِ وَاٰحْيَيْنَا اِثْتَيْنِ...»^۱؛ آنها می‌گویند: پروردگارا! ما را دو بار میراندی و دو بار زنده کردی. (البته آن حرف گناهکاران است ولی ظاهراً قاعده‌مند است). لذا شاید در نفخه‌ی اول صور این دسته برای بار سوم نمیرند.

۴- آیا فرشتگان هم می‌توانند در یک زمان در چند مکان باشند؟ بله امکان دارد و دلیلی بر استحاله‌ی آن نداریم.

۵- آیا به علم انسان بعد از مرگ افزوده می‌شود؟ بله. قرآن می‌فرماید: «...فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ»^۲؛ و ما پرده را از چشم تو کنار زدیم، و امروز چشمت کاملاً تیزبین است. البته هر چه در این دنیا، معارف و حقایق دین یاد گرفتی آنجا چیزی اضافه نمی‌شود؛ آنچه مربوط به حواس است آنجا اضافه می‌شود، یعنی چشم انسان بی‌کرانه می‌بیند؛ بُرد گوش انسان زیاد می‌شود. مسائل مربوط به برزخ و قیامت و حقانیت انبیاء را همه می‌فهمند. اما معارف هر چه در این دنیا یاد گرفتی، هر چه سواد در این دنیا یاد گرفتی، آنجا چیزی اضافه نمی‌شود. یعنی اگر خداشناسی شما در دنیا ناقص بود، آنجا هم ناقص است. از کجا این موضوع فهمیده می‌شود؟ در سوره انعام می‌فرماید: «...قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ»^۳؛ می‌گویند: به خداوندی که پروردگار ماست سوگند که ما

۲- غافر آیه ۱۱

۱- ق آیه ۲۲

۲- انعام آیه ۲۳

مشرك نبوديم. جلوی خدا در روز قیامت به خود خدا قسم دروغ می‌خورند! مشركان به خدا می‌گویند به خودت قسم ما مشرك نبوديم. این انسانی که در آخرت فهمیده که توحید راه درست بوده، نبوت پیامبر درست بوده، کتب آسمانی حق بوده، ملائکه حق بوده، قیامت حق بوده، بهشت و جهنم و ... همه چیز درست بوده با این حال به خدا می‌گوید: به خودت قسم ما مشرك نبوديم!! این نشان‌دهنده‌ی این است که معرفتش در عین این همه دانش (همانطور که در دنیا بوده است)، باقی مانده است. لذا اگر انسان مُرد، می‌فهمد که مقام پیغمبر اسلام چیست. حقانیت همه چیز را می‌فهمد. اما اینکه قرآن بلد نیست، قرار نیست یاد بگیرد و در روایت داریم مؤمنانی که در دنیا قرآن یاد نگرفتند در آخرت یادشان می‌دهند، کلاس برایشان می‌گذارند و یادشان می‌دهند که بحث آن قبلاً در مبحث حیات آخرت گذشت.

۶- فرشتگان دارای کالبد، اعضاء، حرکت، مکان و زمان و... هستند آیا خواب و استراحت هم دارند؟ ظاهراً خیر، تمام وقت در خدمت اوامر پروردگارند. عبادت‌هایی هم که می‌کنند قرآن می‌گوید: ملال نمی‌آورند، خسته نمی‌شوند، ظاهراً خستگی برای بدن دنیایی است.

۷- روح کافران را که فرشتگان رها می‌کنند و سقوط می‌کند به کجا سقوط می‌کند؟ به جهنم یا جای دیگر؟

این رها شدن تعبیر است و مثل بالا و پایین انداختن مادی نیست. روح و نفس کالبد مثالی، جاذبه به آن اثر ندارد که بخواهد به زمین یا جای دیگر بخورد و تکه تکه شود. این یک تعبیر است. حالا چه عذابی، چه وحشتی است که وقتی فرشتگان آن روح را رها می‌کنند این وحشت بر نفس کافر مسلط می‌شود مانند کسی که از ساختمان صد طبقه سقوط کند چه به جانش

می‌رسد تا به زمین برسد، این وحشتی که بر او غلبه می‌کند از مرگ و زمین خوردن، بیشتر است.

۸- جبرئیل از آغاز تا نزول آیه ۹۱ سوره یونس چهره‌اش درهم و ناراحت بود و بعد که این آیه نازل شد که خود حامل این آیه بود چهره‌اش بشاش شد که به خاطر دگرگونی این حالت پیامبر از او سؤال کردند و جبرئیل جواب دادند (قضیه فرعون)، در حالیکه در جای دیگر گفته شد که قرآن دو بار بر پیامبر نازل شده است آیا بار اول جبرئیل از آن خبر نداشته و آیا از آیه ۹۱ سوره یونس جبرئیل خبر نداشته است؟ توضیح دهید.

در اینکه جبرئیل قرآن را بر قلب پیامبر^(ص) نازل کرده اختلاف است. علامه در یکی از تفاسیرشان می‌فرمایند: جبرئیل روح‌الامین را می‌آورد. روح، فرشته نیست. روح، وحی را القاء می‌کرد بر پیامبر^(ص). روح‌الامین، جبرئیل نیست. اگر هم نزول گاهی وقتها به جبرئیل نسبت داده شده به خاطر این بوده که او حامل روح بوده است. «يُنزِلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ...»؛ خدا فرشتگان حامل روح را می‌فرستد سراغ بندگان. بنابراین ما حرف قطعی نداریم که بگوییم جبرئیل خبر داشته، تازه نزول دفعی هم عنایت خدا بوده بر قلب پیامبر^(ص) یکجا بوده که کسی نگفته واسطه‌اش جبرئیل بوده است.

۹- آیا شعور جدا از عقل است؟

عقل هم یک نوع شعور است منتها همینکه موجودی بداند که وجود دارد به این می‌گویند شعور. یک گربه هم می‌داند که هست اما یک کامپیوتر خودش از خودش مطلع نیست. از یک برنامه‌ای

به آن دادند که به همان صورت پس می‌دهد. اما یک سلول می‌داند که هست و یک درخت می‌داند که هست. شعور یعنی این، منتها شعور مراتب دارد.

۱۰- در ترمهای قبل گفتید حیوانات هم عقل مختصری دارند پس چگونه است که خدا فرموده ما به حیوانات شهوت دادیم بدون عقل یا منظور شما از عقل در حیوانات، هوش است؟

به هر حال حرفهایی گفته شد بر اساس بعضی از شواهد و روایات. در مقابل آن داریم مثال روایت توحید مفضل از امام صادق^(ع)، ظواهر بعضی از قسمتهای آن می‌گوید که حیوانات عقل ندارند در مقابل دهها روایت داریم که می‌گوید حیوانات هم شعور دارند و ظاهر قضیه این است که می‌توان این روایاتی را که ناظرند به اینکه حیوانات فاقد عقلند حمل کرد بر آن روایات. یعنی جمع بین روایات متعارض.

۱۱- آیا دعا کردن ما برای ملائکه مؤثر است؟ در آینده جواب داده خواهد شد.

آیات مطرح شده در جلسه چهارم:

- ۱- «وَإِنِّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ» (انفطار آیه ۱۰)
- ۲- «إِذِ يَتَلَقَى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ» (ق آیه ۱۷)
- ۳- «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَاتَحْزَنُوا وَ أَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ * نَحْنُ أَوْلِيَائُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ...» (فصلت آیات ۳۰ و ۳۱)
- ۴- «إِذِ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأْتِي...» (انفال آیه ۱۲)
- ۵- «مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» (ق آیه ۱۸)
- ۶- «وَ مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ» (صافات آیه ۱۶۴)
- ۷- «وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَ عَدَّهُ... * وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ» (زمر آیات ۷۴ و ۷۵)
- ۸- «أَمْ حَافِنَا الْمَلَائِكَةُ إِنَّا نَأْتِيهِمْ مِنْ شَاهِدُونَ» (صافات آیه ۱۵۰)
- ۹- «إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنثَى» (نجم آیه ۲۷)
- ۱۰- «قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ» (سجده آیه ۱۱)

١١- «وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَأَتَّعِنِي شَفَاعَتَهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى» (نجم

آیه ٢٦)

١٢- «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» (احزاب آیه

٤٣)

١٣- «...وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ...» (شوری آیه ٥)

١٤- «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا...» * وَقَهُمُ

السَّيِّئَاتِ... * رَبَّنَا وَادْخُلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ...» (غافر آیه ٧)

١٥- «لَهُ مَعْقَبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ...» (رعد آیه ١١)

١٦- «...قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ...» (بقره آیه ٣٠)

١٧- «وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ» (نمل آیه

١٥)

١٨- «قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ...» (نمل آیه ٥٩- اسراء آیه ١١١)

١٩- «...وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ...» (اسراء آیه ٤٤)

٢٠- «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ...» (احزاب آیه ٥٦)

٢١- «وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ» (ق آیه ٢١)

- ۲۲- «وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفِرُّونَ»
(انعام آیه ۶۱)
- ۲۳- «وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ...» (یونس آیه ۲)
- ۲۴- «فَوَقَّاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكْرُوا وَحَاقَ بِالِ الْفِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ» (غافر آیه ۴۵)
- ۲۵- «وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ... وَ مَا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ بَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ وَ مَا يَعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَ مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ...» (بقره آیه ۱۰۲)
- ۲۶- «فَالْمُلْكِيَّاتِ ذَكَرًا» (مرسلات آیه ۵)
- ۲۷- «فَالْمُدَبِّرَاتِ أُمْرًا» (نازعات آیه ۵)
- ۲۸- «وَ الشَّيَاطِينِ كُلِّ بِنَاءٍ وَ غَوَاصِّ» (ص آیه ۳۷)
- ۲۹- «وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيِّهِمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ...» (بقره آیه ۲۴۸)
- ۳۰- «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» (تکویر آیه ۱۹)
- ۳۱- «مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ» (تکویر آیه ۲۱)
- ۳۲- «وَ لَقَدْ رَأَاهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ» (تکویر آیه ۲۳)
- ۳۳- «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ...» (نحل آیه ۳۲)

- ۳۴- «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ...» (نحل آیه ۲۸)
- ۳۵- «...فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ...» (زمر آیه ۶۸)
- ۳۶- «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أذنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا» (نبا آیه ۳۸)
- ۳۷- «...يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ...» (نبا آیه ۴۰)
- ۳۸- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ...» (نساء آیه ۱۲۵)
- ۳۹- «عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ * ... وَ مَا جَعَلْنَا عَدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا...» (مدرثر آیات ۳۰ و ۳۱)
- ۴۰- «...وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ * سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ» (رعد آیات ۲۳ و ۲۴)
- ۴۱- «...عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غُلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (تحریم آیه ۶)
- ۴۲- «الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنَحَةٍ مِّثْنَىٰ وَثَلَاثَ وَرِبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ...» (فاطر آیه ۱)
- ۴۳- «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (نحل آیه ۹۹)
- ۴۴- «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» (فتح آیه ۷)
- ۴۵- «قَالُوا رَبَّنَا آمَنَّا بِإِتِّتَيْنِ وَأَٰحِيَّتَيْنَا اتِّتَيْنِ...» (غافر آیه ۱۱)
- ۴۶- «...قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ» (انعام آیه ۲۳)

۴۷- «...فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» (ق آیه ۲۲)

احادیث مطرح شده در جلسه چهارم:

۱- بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۲۹۹

«إِنَّ اللَّهَ رَكَّبَ فِي الْمَلَائِكَةِ عَقْلاً بِلَا شَهْوَةٍ وَ رَكَّبَ فِي الْبَهَائِمِ شَهْوَةً بِلَا عَقْلِ وَ رَكَّبَ فِي بَنِي آدَمَ كَلْتَيْهِمَا؛ خداوند فرشتگان را آفرید، عقل در آنها قرار داد بدون شهوت. بهائم را آفرید شهوت قرار داد بدون عقل و بنی آدم را آفرید در آنها عقل و شهوت را با هم قرار داد.

۲- کافی، ج ۲، ص ۵۰۹

اگر می خواهید دعایتان مستجاب شود، اول چهل مؤمن را دعا کنید، بعد برای خودتان دعا کنید، دعایتان مستجاب خواهد شد.

۳- کلمات قصار، شماره ۲۰۱

«خَلِّيا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَجَلِهِ»؛ بین او و اجل رهاش می کند، «وَ إِنْ الْأَجَلَ جُنَّةً حَصِينَةً»؛ اجل سپر محکم است.

۴- نهج البلاغه مرحوم دشتی، کلمات قصار، شماره ۸۹

«...وَ مَنْ كَانَ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاعِظٌ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ»؛ هر کس خودش به خودش پند دهد؛ در نفس خودش یک واعظی داشته باشد.

۵- بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۱۶۲ (پیشین)

امام صادق (ع) فرمودند: «وَ اللَّهُ لَقَدْ قَطَّعُوهُ أَرْبَاباً أَرْبَاباً وَلَكِنْ وَقَاهُ اللَّهُ أَنْ يَفْتَنُوهُ فِي دِينِهِ»

۶- بحارالانوار، ج ۵۶، ص ۱۵۵

از پیامبر (ص) سؤال شد «...يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ...»، یعنی چه؟ پیامبر (ص) می‌فرماید: «هُوَ الْوَجْهَ الْحَسَنِ وَ الْأَصْوَتِ الْحَسَنِ وَ الشَّعْرِ الْحَسَنِ»؛ یعنی چهره زیبا، صوت زیبا و موی زیبا.

۷- فرازی از دعای کمیل

امیرالمؤمنین (ع) در دعای کمیل می‌فرماید: «وَ كَمْ مِنْ فَادِحٍ مِنَ الْبَلَاءِ أَقْلَتَهُ»؛ خدایا چقدر بلاهای سنگین که تو مرا از آن ننگه داشتی.

۸- من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۵۸، نشر جامعه مدرسین - قم - ۱۴۱۳ق.

«فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَرْكُضُ مَعَكَ وَ الْمَلَائِكَةُ تَنْفِرُ عَنْكَ...»؛ وقتیکه موسیقی می‌نوازی شیطان همراه تو پایکوبی می‌کند و فرشته فراری می‌شود.

۹- بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۷۱ - باب رجعت

«مَا مِنْ مُؤْمِنٍ آلا وَ لَهُ مِيتَةٌ وَ قَتْلُهُ»؛ هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه دو مرگ دارد: یکی کشته شدن در راه خدا و یکی مرگ طبیعی.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جلسه پنجم (۱۳۸۷/۳/۱۵)

دسته‌های فرشتگان و ویژگی‌های آنها را در جلسات قبل عرض کردیم. معلوم شد فرشتگانی هستند که محافظ انسانند. از بعضی از آیات قرآن فهمیده می‌شود که عده‌ای هم محافظ همه‌ی انسانها هستند. می‌فرماید: «...وَوَسَّیْلُ عَلَیْكُمْ حَفَظَةٌ...»^۱، خطاب این آیه به عموم مردم است. همانگونه که در روایات علوی هم دارد. وقتی که اجل آمد، انسان را رها می‌کنند. «انَّ مَعَ كُلِّ اِنْسَانٍ مَلَكَيْنِ یَحْفَظَانِهِ فَاِذَا جَاءَ اَلْقَدَرُ خَلِیًّا بَیْنَهُ وَ بَیْنَهُ»^۲؛ انسان را رها می‌کنند با اجلش و اجل او را می‌گیرد.

یک دسته از فرشتگان محافظ مؤمنین هستند. آنهایی که دعا می‌کنند یا اعمال خوبی را انجام می‌دهند خدا فرشتگانی را می‌فرستند که آنها را از شر شیاطین و از شر اجنه و... حفظ کند. مثلاً روایاتی داریم که هر کس فلان آیه را بخواند یا فلان سوره را تلاوت کند فرشتگان محافظ می‌آیند و او را حفظ می‌کنند.^۳ گفتیم که اگر قرار باشد تا زمان اجل حفظش کنند که بود و نبودشان فرقی ندارد، چون فرشتگانی که تا اجل حفظ کنند برای همه موجود هستند. پس معلوم

۱- انعام آیه ۶۱

۲- نهج البلاغه مرحوم دشتی، حکمت ۲۰۱، ص ۶۷۰

۳- بحارالانوار، ج ۸۴، ص ۱۷۹

است که اینها را از آجال معلق حفظ می‌کنند از اجلهایی که حتمی نیست و امکان برگرداندن اجل با دعا و عمل صالح وجود دارد.

فرشتگان بر مؤمنان درود و سلام می‌فرستند، دعا و استغفار می‌کنند، آیا استغفار برای فرشتگان و درود و سلام بر آنها رواست یا نیست؟ آیا ما می‌توانیم بر فرشتگان درود بفرستیم و استغفار برایشان کنیم؟ با توجه به بحثهای گذشته امکان دارد. دلایلی هم داریم، یکی از دلایلی این است که پیامبر گرامی اسلام^(ع) به هر کدام از فرشتگان مقرب خدا که در شب معراج رسیدند، هم او برای پیامبر استغفار کرد و هم پیامبر برای آن فرشته استغفار نمود. معنای استغفار چیست؟ بنابراین درود و صلوات بر فرشتگان فرستادن، کار شایسته‌ای است، چون آنها کمال‌پذیر هستند، خود این هم دلیل بر کمال‌پذیری است. اگر موجودی کمال‌پذیر نباشد درود و صلوات برایش فرستادن معنا ندارد. یعنی به آخرین حد کمال ممکن رسیده است. تا حالا کسی دیدید که بگوید: «السلام علی الله». ما سلام بر انبیاء، اولیاء و اوصیاء و بر فرشتگان می‌فرستیم، اما بر خدا سلام نمی‌فرستیم، چرا؟ چون سلام برای بالا بردن مراتب کمال است. بالا بردن مراتب کمال هم، در موجودی متصور است که جایگاه نقصی داشته باشد و بتوان جای بالاتری برایش در نظر گرفت. برای خدا که نمی‌شود چنین فرضی کرد. هیچ کمالی را نیست که ذات اقدس الهی نداشته باشد. هر کمالی در نهایت آن کمال، داراست. هیچ حدی هم ندارد جز عدم حد. در قرآن می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا»؛ خدا و فرشتگان بر شما درود

سؤال: ملائکه بر مؤمنان درود و صلوات می‌فرستند، دعا و استغفار می‌کنند؛ آیا متقابلاً این کار برای آنها رواست؟
جواب: با توجه به اثبات کمال‌پذیری آنها، رواست.

سلام و درود و دعا برای خدا مفهوم ندارد و لغو است؛ چون اینها موجب کمال مخاطب است و خداوند کمال مطلق است.

می‌فرستند. نتیجه این درود این است که شما را از ظلمتها به سوی نور خارج می‌کنند. این ظلمت و نور هر دو نسبی است. الان ما اینجا نشسته‌ایم، نور مطلق نیست، ظلمت مطلق هم نیست. بیرون روشن‌تر از اینجا است. اینجا نسبت به بیرون یک کم تاریک‌تر است. الان بیرون روشن‌تر است، اما ظهر روشن‌تر است. مراتب دارد. سمت و سوی مؤمنان دائماً رفتن از ظلمت به سوی نور است. جهت کفار بالعکس. رفتن از نور به طرف ظلمت است. این که تعبیر شده: «لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»، در واقع سمت و سوی مؤمنان را نشان می‌دهد، یعنی حرکت کمالی، یعنی مؤمنین به طرف کمال هستند. سلام بر فرشتگان کار شایسته‌ای است و ثواب هم دارد و بعد از سلام اول نماز مستحب است، در بعضی از روایات هم هست: «السَّلَامُ عَلَى أَنْبِيَاءِ وَ رُسُلِهِ، السَّلَامُ عَلَى جِبْرَائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ، السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ خَاتِمِ النَّبِيِّينَ لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ»^۱، مستحب است بعد از سلام اول در نماز یعنی: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ»، این سلام را بگویند. بر چه کسی سلام داده؟ بر جبرئیل و میکائیل و سایر فرشتگان مقرب خدا. در جاهای دیگر هم شایسته بودن سلام و درود بر فرشتگان آمده است و بیانگر آن است که آنها کمال‌پذیر هستند و می‌توانند به مقامهای بالاتری برسند و ما می‌توانیم مؤثر باشیم به رساندن آنها به مقامهای بالاتر. البته اینکه گفته‌اند برای عزرائیل نماز بخوانید که موقع قبض روح آسانتر با شما برخورد کند، این حرف غلط است؛ مگر اینکه مستند معتبری از حدیث داشته باشد. چون عزرائیل به میل خودش برخورد نمی‌کند، هر گونه که خدا به او بگوید برخورد می‌کند. یعنی اینگونه نیست که

۱- شرح امعه، کتاب الصلوه - مبحث سلام نماز

بگویند با این آقا مداراتر برخورد کنید، چون این آقا قبلاً با ما خوش حساب بوده است. چون خدا در مورد فرشتگان می‌فرماید که ذره‌ای تخطی از منویات الهی ندارند. «يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»^۱؛ آنها (تنها) از (مخالفت) پروردگارشان، که حاکم بر آنهاست، می‌ترسند؛ و آنچه را مأموریت دارند انجام می‌دهند. با خدا اینگونه هستند یعنی از خدا می‌ترسند و هر چه خدا به آنها دستور دهد انجام می‌دهند. دیگر ملاحظه ندارد که شما برایش نماز خوانده‌اید و فردا با ما مدارا کند و بقیه‌اش دیگر آزاد، عزرائیل کسی نیست که بدون رضای خدا کاری انجام دهد.

آیا صلوات برای پیامبر گرامی و ائمه معصومین باعث کمالشان است یا نه؟

نظر اول: فقط برای ما کمال دارد و برای آنها کمالی ندارد. آنها به کمال عالی خودشان رسیده‌اند و این درود و صلوات ما فقط به درد خودمان می‌خورد، برای آنها فرقی ندارد.

نظر دوم: برای آنها هم کمال دارد، درود و صلوات خدا بر آنها، بر درجاتشان می‌افزاید.

اگر ما به آیات و روایات نگاه کنیم، می‌بینیم که نظر دوم درست است. در آخر تشهد مستحب است که بگوییم «وَأَرْفَعَ دَرَجَتَهُ»؛ خدایا درجه‌اش را بالاتر ببر. اگر واقعاً درجه پیغمبر بالا رفتنی نبود این دعا، دعایی لغو بود. یا در عقب صلواتی از خود پیامبر که در کتب اهل سنت روایت شده است «وَزِدْ وَ بَارِكْ»؛ خدایا او را افزونی بده. در چه چیز؟ در منزلت، در کمال، در مقام. ولی این منزلتی که ما از خدا برای او و آلش می‌خواهیم افزونی در کمال و منزلت است.

آیا صلوات بر رسول خدا
و ائمه کمال برای
آنهاست یا خیر؟
نظر ۱: فقط برای ما
کمال دارد نه آنها.

نظر ۲: برای آنها هم
کمال دارد.

دلایل: ۱- اگر صلوات برای اهل بیت^(ع)، کمال نداشت، صلوات بر پیامبر مستحب نبود و ثواب نداشت. به همین دلیل است که بر خدا صلوات نمی فرستیم و صلوات بر خدا ثوابی ندارد، چون برای خدا کمال نمی آورد. صلوات اگر موجب کمال نشود لغو است و به خاطر همین کسی نگفته درود یا صلوات بر خدا، چون خدا کمال مطلق است.

۲- طبق روایات صلوات، دعای مستجاب است. شما در صلوات چه درخواستی می کنید؟ درخواستتان این است که خدایا بر محمد و آل محمد درود بفرست. روایات بسیاری می گویند که این دعا مستجاب است؛ یعنی اینکه خداوند این کار را می کند، درود می فرستد. اگر خدا درود فرستاد، نتیجه اش چیست؟ نتیجه اش کمال است. ما هر جا که در قرآن نگاه می کنیم درودها و صلواتهای الهی کمال آور است. در سوره احزاب می فرماید که او و فرشتگان بر شما درود می فرستند تا شما را از ظلمات به سمت نور بالا ببرند.^۱ در سوره بقره می فرماید: «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ...»؛ صابران صلوات و رحمت خدا نصیبشان است. «...وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»؛ و آنها هستند هدایت یافتگان. این هدایت، اثر آن صلوات است. افزونی در هدایت و افزونی در کمال است. بنابراین این دعای مستجاب کمال آور است. صلوات دعا است و دارید درخواست می کنید که خدایا بر پیغمبر و آلش درود بفرست. حال خدا این کار را می کند یا نمی کند؟ اگر بگویم این کار

دلایل اینکه صلوات بر پیامبر و ائمه باعث کمال آنها می شود:

۱- اگر صلوات برای اهل بیت^(ع)، کمال نداشت، صلوات بر پیامبر مستحب نبود و ثواب نداشت.

۲- طبق روایات صلوات، دعای مستجاب است.

۱- احزاب آیه ۴۳

۲- بقره آیه ۱۵۷

را می‌کند پس این معنایش کمال است و اگر بگوییم این کار را نمی‌کند پس این دعا لغو است. پس چه طور گفته‌اند که مستجاب است؟!

۳- به تصریح قرآن، درود خدا، کمال‌آور است، یعنی ما اگر کمی دقت کنیم به این نتیجه می‌رسیم که درود خدا، کمال می‌آورد. همین آیه‌ای که خواندم «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا»^۱؛ خدا و فرشتگان بر شما مؤمنان درود می‌فرستند تا شما را از ظلمتها به طرف نور ببرند. باز می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ...»^۲، باز شبیه همین مضمون در چند آیه بعد به پیامبر نسبت داده می‌شود. پیامبر با این درود کمال می‌پذیرد. یعنی خدا بر پیامبر درود می‌فرستد. پس اگر این درود کمال نیاورد، پس این چه کاری است که خدا می‌کند؟ آیا خدا کار لغو می‌کند؟ ما قبول داریم که خدا بر پیامبر درود می‌فرستد، حالا این درود باعث کمال می‌شود یا نمی‌شود؟ اگر بگویند که نمی‌شود یعنی کار خدا لغو است، اگر بگویند که موجب کمال می‌شود، مطلوب حاصل است. پس درود بر پیامبر کمال‌آور است. درخواست از خدا بر اینکه بر پیامبر درود بفرستد دعایی مستجاب است. یعنی ما وقتی که درخواست کردیم خدا درود و صلوات می‌فرستد و برای پیامبر کمال حاصل می‌شود.

دلایل اینکه صلوات بر پیامبر و ائمه باعث کمال آنها می‌شود:

۳- به تصریح قرآن، درود خدا، کمال‌آور است.

۱- احزاب آیه ۴۳

۲- احزاب آیه ۵۶

«الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»؛^۱ به کسانی که مصیبت رسید می‌گویند ما از خداییم و به سوی خدا برمی‌گردیم. «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ»؛ صابران از صلوات و رحمت خدا برخوردار می‌شوند و این صلوات و رحمت خدا یعنی پاداش. اگر کمال یا پاداشی نداشته باشد، پس این چه خاصیتی دارد؟! نتیجه اینکه صلوات و رحمت خدا خودش کمال آفرین است.

۴- پیامبر و آل او هر چه بالاتر روند باز هم مخلوقند. درست است که پیامبر و آلش، مثل اعلی هستند، گل سرسبد خلقت هستند، اما هر چه باشند، باز هم مخلوقند. کمال مطلق نیستند و کمالاتشان نسبی است. بنابراین برای موجودی که کمالاتش نسبی است جایی برای بالا رفتن وجود دارد.

نتیجه بحث: ۱- کمال در جهان دیگر (عالم برزخ) قطع نمی‌شود. این را از کجا می‌فهمیم؟ شما داشتید ثابت می‌کردید که پیغمبر و اهل بیتش با صلوات ما به کمالات بیشتری می‌رسند و بالا می‌روند این چه ربطی به آخرت دارد؟ دلیلش این است که به جز امام زمان^(ع)، بقیه‌ی ائمه در عالم برزخ هستند، ما الان داریم درود می‌فرستیم یعنی در عالم برزخ کمال وجود دارد. الان پیامبر و ذریه او به جز امام مهدی^(ع)، ظاهراً از دنیا رفته‌اند و در عالم برزخ هستند. از طرفی ثابت شد صلوات ما باعث کمال می‌شود این کمال در کجا نصیبشان می‌شود؟ در عالم برزخ، پس در عالم برزخ کمال وجود دارد. لذا سیر کمالی انسان در عالم برزخ قطع شدنی نیست.

دلایل اینکه صلوات بر پیامبر و ائمه باعث کمال آنها می‌شود:
۴- پیامبر و آل او هر چه بالاتر روند باز هم مخلوقند.

نتیجه بحث:

۱- کمال در جهان دیگر (عالم برزخ) قطع نمی‌شود.

نتیجه بحث:

۲- سلامهای خدا، فرشتگان و مؤمنان به یکدیگر منشاء کمالات متفاوت است.

۲- قرآن بیان می‌دارد که سلامهای فرشتگان هم کمال‌آور است. سلامهای مؤمنان چه طور؟ قرآن می‌فرماید: «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لَا كَذَابًا»؛^۱ در آنجا (بهشت) نه سخن لغو و بیهوده‌ای می‌شنوند و نه دروغی. «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لَا تَأْتِيهَا * إِلَّا قِيًّا سَلَامًا سَلَامًا»؛^۲ در آن (باغهای بهشتی) نه لغو و بیهوده‌ای می‌شنوند نه سخنان گناه‌آلود * تنها چیزی که می‌شنوند سلام است، سلام. آیا واقعاً معنای آیه این است که مؤمنان رو به روی هم نشسته‌اند و دروغ و غیبت و شوخی و.. نیست و گاهی اوقات سلام هم می‌کنند، این چه لذتی دارد؟ این که ملال‌آور است. این طور نیست. (حالا آن بحثی که مؤمنان خیلی با هم انس دارند و شوخی می‌کنند، شیرین‌گفتارند و در شیرین‌گفتاری نهایت ندارند. این موارد بماند برای زمانی دیگر). این سلامهای مؤمنان به یکدیگر کلید‌گشایش کمالهای ناب است. همه‌ی آن کمالها لذت دارد. چون اثبات کردیم که در جهان آخرت لذت کمال‌آور است (برخلاف دنیا که کمالاتش با زحمت و رنج به دست می‌آید). در بهشت، لذتها، برای مؤمنان کمال‌آور هستند. بنابراین این سلامها گشودن درهای برکات و لذتها و یک تحفه‌هایی است که تا حالا نبوده است. سراسر بهجت و سرور است. سلام دنیایی نیست. که گاهی وقتها در دسر هم درست می‌کند و پشت سرش هم طمع خوابیده است. سلام آخرتی اینگونه نیست. سلام آخرتی گشودن باب رحمت و برکت است.

بال فرشتگان:

۱- نبأ آیه ۳۵

۲- واقعه آیات ۲۵ و ۲۶

یکی از ویژگیهای فرشتگان، داشتن بال است. بال برای عقب زدن هوا و ایجاد شرایطی برای پرواز است. اولاً فرشتگان با عالم ماده تزاخم و تصادمی ندارند، جاذبه هم بر روی آنها اثری ندارد که بخواهند هوا و یا فضا را عقب بزنند، وانگهی بال آنها اینگونه نیست که بتواند هوا را این طرف و آن طرف بکند. مراد از این بال چیست؟ در مورد بال نظرات گوناگونی داده شده است. قرآن صریحاً می‌فرماید: «...جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مِّثْنَىٰ وَثَلَاثَ وَرُبَاعًا...»^۱؛ فرشتگان را رسولانی قرار داد دارای بالهای دوگانه و سه‌گانه و چهارگانه، «...يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ...»؛ او هر چه بخواهد در آفرینش می‌افزاید. شاید این قسمت آیه اشاره به این داشته باشد که خداوند اگر بخواهد بیشتر به آنها بال بدهد محدودیت ندارد. یعنی الی ما لا نهاییه له، اگر خدا بخواهد بر خلقتشان می‌افزاید. چون بعضی از روایات داریم که می‌فرماید بعضی از فرشتگان صدها بال دارند. به طور مثال داریم که پیامبر جبرئیل را با چند صد بال در آسمان ملاحظه کرد.^۲ فرشتگانی هستند که بالهای بسیار دارند. این «...يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ...»، به این معنا است. این بال یعنی چه؟ بعضی‌ها گفته‌اند یعنی شأن، یعنی رتبه. می‌گویند فلانی مدیر فلان شرکت است، مدیر کل فلان اداره هم هستند نماینده وزیر هم هستند. می‌گویند فرشتگان دو مأموریت دارند، سه مأموریت دارند. مثلاً یک فرشته وحی نازل می‌کند مثل جبرئیل، مأموریت هلاکت اقوام منحرف را هم دارد. فرمانده

بعضی از بال فرشتگان تعبیر به شأن و رتبه آنها می‌کنند، گرچه تعبیر دلنشینی است اما خلاف ظاهر می‌باشد.

۱- فاطر آیه ۱

۲- بحارالانوار، ج ۵۶، ص ۲۶۱: «رَأَيْتُ لَهُ سِمَانَهُ جَنَاحٍ مِنْ لَوْلُؤٍ قَدْ نَشَرَ هُمَا فِيهِمَا...»

فرشتگان نصر هم هست. این سه شأن است. این تفسیر هر چند که یک مقدار دلنشین است ولی خلاف ظاهر است. آن هم نه یک ظاهر. تعبیر به جناح، اگر ما بخواهیم به منزلت و رتبه و.. برگردانیم مقداری مشکل است. مضاف به اینکه در مورد بال فرشتگان این قدر روایت آمده است که ما اگر بخواهیم همه این روایات را تعبیر کنیم اصلاً امکان پذیر نیست. مثلاً امیرالمؤمنین (ع) می‌فرمایند: «...مُتَلَحِّفُونَ تَحْتَهُ بِأَجْنِهَتِهِمْ...»^۱؛ عده‌ای از فرشتگان بالها را به خود پیچیده‌اند و گرد عرش الهی در حال ذکر خدا هستند. بلا تشبیه دیده‌اید که کبوتر چگونه سر در بال خود می‌کند، خودش را در بالش فرو می‌کند. این تعبیر را چگونه به پست و رتبه و مقام تفسیر کنیم؟! با این روایت که روایت بلیغ نهج البلاغه است. اصول کافی یک باب مفصلی دارد که فرشتگان خدا بر ائمه وارد می‌شوند و رفت و آمد دارند.^۲ در دعا در شأن ائمه (ع) آمده: «وَمُخْتَلَفَ الْمَلَائِكَةِ»^۳؛ محل رفت و آمد فرشتگان. چندین روایت است که امام می‌فرمایند که الان فرشتگان اینجا بودند، رفتند. در بسیاری از روایات کلمه «زعب» یعنی ریزه بالها آمده، امام می‌فرماید: ریزه بالهایشان اینجاست.^۴ این هم یک بحثی هست. این هم یک دسته که البته یکی دو تا روایت هم نیست.

با توجه به ویژگیهای
قبل فرشتگان، داشتن
بال به شکل معهود
محال نیست.
ظاهر روایات فراوان:
- بیان علوی.
- روایات متعدد در
مورد جاماندن ریزه
بالهای فرشتگان بر
فراش ائمه.

۱- نهج البلاغه دشتی، خطبه ۱، ص ۲۳

۲- «بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ تَدْخُلُ الْمَلَائِكَةُ بِيُوتِهِمْ وَ...»

۳- مناجات شعبانیه

۴- اصول کافی (پیشین)، ج ۱، ص ۳۹۳

یک دسته دیگر، روایاتی است که در روایت معراج آمده است. مثلاً پیغمبر اسلام در شب معراج فرمودند: فرشته‌ای را دیدم به شکل خروس، ولی اینقدر بزرگ بود که بالهایش مشرق و مغرب را گرفته بود.^۱ پیامبر توصیف خیلی عجیبی از بالهای این فرشته دارند. که این روایت هم قابل حمل بر آن تأویلات نیست.

دسته دیگری از روایات خبر می‌دهند که جبرئیل بال دارد. شاید ما بتوانیم بیش از صد روایت پیدا کنیم که ظاهرش این است که جبرئیل بال دارد. من متعرض فرد فرد روایات نمی‌شوم. من دسته‌های روایات را عرض می‌کنم، لذا ظاهر بسیار قوی، داشتن بال واقعی است؛ لکن این اشکال پیش می‌آید که در عالم ماوراء هوا که نیست، جاذبه هم نیست پس این بال به چه دردی می‌خورد؟ آیا امکان دارد این بال همین بال واقعی باشد؟ شبیه همین بال پرندگان منتها با وسعت بیشتر؟ این محال نیست. به دلیل اینکه روایاتی که اثبات می‌کنند فرشتگان اعضا دارند، بسیار فراوان است. اگر کسی واقعاً بخواهد اینها را بشمارد چندین ماه وقت می‌گیرد. صدها روایت است که قابل تأویل نیست. آن مبنایی که براساس قرآن و روایات ساخته شد، گفتیم فرشتگان هم موجوداتی هستند که مجرد کامل نیستند کالبد دارند، مرگ و میر دارند، اعضا دارند. بنابراین بال هم می‌توانند داشته باشند (حداقل دسته‌ای از فرشتگان).

عده‌ای گفته‌اند که فرشتگان دو دسته‌اند: فرشتگان عادی و فرشتگان کروبین؛ کروبین مجردند. منتها این هم باز اشکال را حل نمی‌کند چون ما در فرشتگان مقرب‌تر از جبرئیل نداریم. بال و

ظاهر روایات فراوان:

– رؤیت فرشته‌ای به شکل خروس توسط پیامبر^(ص) در شب معراج با بالهای بسیار گسترده و عظیم که تسبیح می‌گفت.

– روایات متعددی شهادت می‌دهند که جبرئیل بال دارد.

* بنابراین ظاهر بسیار قوی، داشتن بال واقعی است.

۱- تفسیرالمیزان - نشر بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، ج ۱۳

نتیجه اینکه فرشتگان بر اساس ظاهر آیات و روایات فراوان بال دارند؛ اما اینکه چگونه بال آنها باعث تصرفشان می‌شود و چه قدرتی به آنها می‌دهد برای ما ناشناخته است.

اعضا هم برای جبرئیل در روایات اثبات شده است، حالا این را چه می‌کنید؟ می‌گوییم: محال نیست. پس این بال به چه دردی می‌خورد آنجا که هوا و جاذبه نیست؟! می‌گوییم: لزومی ندارد که هوا را بشکافد، بال هست اما اینکه چگونه باعث تصرف فرشته می‌شود و چه قدرتی به فرشته می‌دهد، ناشناخته است. به این شکلی نیست، به شکل شکافتن هوا نیست. اما آنچه مسلم است این است که خدا یک قدرتی در این بالها گذاشته است که فرشته را قادر می‌کند که شرق و غرب عالم را به سرعت طی کند و مأموریت‌های آسمانی را به سرعت انجام دهد. حالا چیست؟ حقیقتش بر ما پوشیده است. کسی نمی‌تواند ادله بیاورد بر اینکه چنین چیزی محال است.

هدف آفرینش فرشتگان:

تا آنجایی که از ظاهر قرآن و روایات می‌فهمیم دو هدف عمده دارند:

۱- کارگزار خدا هستند. «فَالْمَدْبِرَاتِ أَمْرًا»^۱؛ عالم را به وسیله امر الهی تدبیر می‌کنند. تحت نظر خدا و دستورات خدا.

۲- تسبیح خدا را می‌گویند، فقط کارشان این است که تسبیح خدا بگویند. پیغمبر اسلام می‌فرماید:^۲ من در شب معراج، در یکی از آسمانها جمعی از فرشتگان را دیدم که تمام اعضایشان برای خدا تسبیح می‌گفتند. در حالت گریه و زاری و ابتهال بودند. به جبرئیل گفتم که اینها چه کسانی هستند؟ جبرئیل گفت: یارسول‌الله! اینها از روزی که خدا خلقشان کرده، یک

۱- نازعات آیه ۵

۲- بحارالانوار، ج ۵۶، ص ۱۷۲

هدف آفرینش فرشتگان:
 ۱- کارگزار خدا هستند.
 ۲- تسبیح خدا را می‌گویند.

کلمه با هم حرف نزده‌اند، از همان روز تا الان که شما می‌بینید. نگاهشان را از جانب ذات اقدس الهی از بالا به پایین نیانداختند و در همین حال مشغول ذکر بودند. پیامبر گرامی به آنها سلام داد، آنها با اشاره جواب سلام را دادند. امام صادق^(ع) این حدیث را از پیامبر نقل کرده‌اند، فرمودند: آری عظمت و جلال خدا مانع این شد که دست از کارشان بردارند. پیامبر فرمودند که بعد جبرئیل خطاب کرد: ای فرشتگان خدا این آخرین پیامبر خداست، محمد مصطفی^(ص). آیا دوست ندارید که به او سلام و تحیت بگویید؟ آنها روی به طرف من برگرداندند و سلام کردند، تبسم کردند و دعای خیر برای من و امتم کردند. یعنی اولین باری که از زمان خلقتشان یک لحظه کارشان را رها کردند همین لحظه بود که بر پیامبر گرامی اسلام درود فرستادند.^۱

عده‌ای از ملائکه، مجری اوامر الهی هستند. عده‌ای مسبب‌اند، (آنهايي که مجری اوامر الهی هستند، خود، شوون مختلفی دارند).

عده‌ای از فرشتگان
مجری اوامر الهی
هستند و عده‌ای
مسبب می‌باشند.

عظمت فرشتگان:

(وقتی ما این موضوع را در جلسات قبل بحث کردیم بعضی‌ها به گمانشان رسید که فرشتگان موجودات مهمی نیستند، من احساس کردم که یک مقدار آن عظمت و منزلت و مقام فرشتگان زیر سؤال رفته است. ما داشتیم حقیقت واقع را می‌گفتیم، اطاعت فرشتگان از روی اختیار است نه اجبار. اگر موجودی اطاعتش اختیاری بود، یعنی اختیار دارد که اطاعت کند که معادل پاداش

عظمت فرشتگان:

۱- تفسیرالمیزان - نشر بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، ج ۱۳، ص ۱۳

است و اختیار دارد که اطاعت نکند که این معادل گناه است، یعنی می تواند گناه هم بکند. اگر موجودی امکان خطا داشت بنابراین مجازات هم می تواند داشته باشد. ما اینها را در جلسات قبل با اشاره به آیه ۳۰ سوره بقره توضیح دادیم «...أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا...» که به خدا اعتراض می کنند و امام صادق^(ع) فرمودند که این اعتراض، از روی حسد غفلت بود. همه اینها را گفتیم اما این را هم باید بگوییم. فرشتگان نزد خدا بسیار کریمند).

ابتدا در مورد خود جبرئیل که در شب معراج می گوید: یا رسول الله! هیچ موجودی جز من تا اینجا نیامده است. بعد تصریح می کند که من و اسرافیل، مقربترین فرشته‌ای هستیم که به خدا نزدیکیم. و در ادامه می گوید بین خدا و خلق خدا، هفتاد هزار حجاب است، اما بین ما و خدا چهار حجاب است.^۱ وقتی رسول خدا می خواهند از آن حجابها رد شوند می گویند که چرا نمی آیی؟ جبرئیل می گوید: من بیشتر از این نمی توانم بیایم. شما دارید جایی پا می گذارید که هیچ مخلوقی نگذاشته است و هیچ فرشته مقربی پا به اینجا نگذاشته است. بنابراین جبرئیل نزد خدا خیلی منزلت دارد. حالا ببینید که خدا چگونه در قرآن کریم از جبرئیل تعریف و تمجید می کند. می فرماید: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ»^۲؛ این قرآن گفتار رسول و فرستاده گرامی است. چون در قرآن آمده: «...جَاعِلِ الْمَلَائِكَةَ رُسُلًا...»؛ خدا از فرشتگان هم رسول انتخاب می کند. یعنی در بین فرشتگان رسول هست و مقام رسالت را هم دارند. اینگونه نیست که مقام رسالت مختص به

۱- تفسیرالمیزان - نشر بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، ج ۱۳، ص ۲۰

۲- تکویر آیه ۱۹

آدمها باشد. پس الزاماً این کلمه رسول، رسول انسانی نیست. «مَطَاعِ تَمَّ أَمِينٍ»^۱؛ این جبرئیل مورد اطاعت است. فرشتگان بسیاری از جبرئیل اطاعت می‌کنند. بعید هم نیست که فرمانروای کل فرشتگان باشد. حتی اسرافیل و بقیه فرشتگان زیر نظر او باشند. در آنجایی که حضرت می‌فرماید:^۲ رسیدم به آسمان چهارم، دیدم فرشته‌ای با ابهت و عظمت بر تختی نشسته اطراف او هفتاد هزار فرشته هستند و هر فرشته‌ای هفتاد هزار فرشته را تحت امر دارند. (آنجا عالم دنیا نیست که چشمها محدود باشد عرصه‌ها محدود باشد، آنجا عالم دیگری است و چشم دیگری کار می‌کند. وسعتش هم مناسب خودش هست و اینها در عالم دنیا امکان‌پذیر نیست. ولی برای عالم آخرت و رؤیت اخروی یک چیز عادی و شدنی است). امام صادق^(ع) می‌فرمایند: در نفس پیامبر گذشت که نکند.... حالا چه چیز به ذهن پیغمبر خطور کرد؟ خدا می‌داند؛ هر چه بود جبرئیل فهمید و با بانگی که بر آن فرشته زد مانع این خطور شد. در روایت است که فریاد زد. به این فرشته گفت بلند شو. این فرشته به فرمان جبرئیل ایستاد. بعد فرمود: یا رسول‌الله! این تا روز قیامت نخواهد نشست.^۳ این هم یکی از دلایل عظمت جبرئیل، که جبرئیل بر فرشتگان اینگونه سیطره دارد.

۱- تکویر آیه ۲۱

۲- بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۳۲۵

۳- تفسیرالمیزان - نشر بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، ج ۱۳، ص ۱۸

قرآن می‌فرماید: «مَطَاعِ تَمَّ أَمِينٍ»؛ در آسمانها مورد اطاعت (فرشتگان) و امین است. این هم یکی از توصیفات الهی در مورد جبرئیل.

«ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ»^۱؛ که صاحب قدرت است و نزد (خداوند) صاحب عرش، مقام والائی دارد و دارای مکنت و منزلت است، مکین یعنی شخصی که دارای جایگاه، منزلت و رتبه است نزد شخص دیگری. عزیز مصر به یوسف گفت: «...إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ»^۲؛ تو امروز نزد ما جایگاهی والا داری، و مورد اعتماد هستی. مکین یعنی صاحب مکانت، صاحب رتبه و مقام. خیلی صفت بزرگی است. خداوند با شش وصف جبرئیل را ستوده است. رسول، کریم (با کرامت)، مطاع (مورد اطاعت)، امین، ذی قوه و مکین این شش وصف برای جبرئیل است. پس جبرئیل موجودی است بسیار مقرب. در مورد بقیه‌ی فرشتگان هم خدا ستایش کرده است.

تمجیدات الهی در قرآن در مورد فرشتگان:

تمجیداتی که خداوند از فرشتگان کرده اگر بالاتر از انسانها نباشد کمتر از انسانهای مقرب هم نیست.

تمجیدات الهی در
قرآن در مورد
فرشتگان:

۱- تکویر آیه ۲۰

۲- یوسف آیه ۵۴

- «...بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَّا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»^۱؛ آنها [= فرشتگان] بندگان شایسته اویند * هرگز در سخن بر او پیشی نمی گیرند؛ و (پیوسته) به فرمان او عمل می کنند.

- «...لَّا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»^۲؛ و هرگز فرمان خدا را مخالفت نمی کنند و آنچه را فرمان داده شده اند (به طور کامل) اجرا می نمایند. از ظاهر این آیه پیداست که «لایعصون الله» یعنی عصیان اختیار نمی کنند، مثل «لایعقلون» خدا به عده ای می گوید: «لایعقلون»، آیا معنایش این است که عقل ندارند؟ یا می خواهد بگوید که عقل دارند و تعقل نمی کنند؟ قوه عقل دارند چون اگر دیوانه بودند که تکلیف نداشتند. می گفت: «لایعقل لهم»؛ عقل ندارند. ولی می گوید: «لایعقلون»؛ تعقل نمی کنند. عقل را دارند ولی از عقل استفاده نمی کنند. «لایعصون الله»؛ یعنی معصیت

بر اساس ظاهر آیه ۶
سوره تحریم
درمی یابیم که ملائکه
الهی اختیار دارند و از
روی اختیار اطاعت
می کنند.

نمی کنند. ظاهرش این است که اختیار دارند. از روی اختیار اطاعت می کنند.

- باز قرآن در حق آنها می فرماید: «فَإِنْ اسْتَكْبَرُوا فَالذِّينَ عِنْدَ رَبِّكَ يَسْبِحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَأَ يَسْأَمُونَ»^۳؛ و اگر (از عبادت پروردگار) تکبر کنند، کسانی که نزد پروردگار تو هستند (فرشتگان) شب و روز برای او تسبیح می گویند و خسته نمی شوند. تسبیح می گویند خسته هم نمی شوند. این هم باز یکی از تعریفات و تمجیدهای الهی در مورد فرشتگان است که در قرآن آمده است.

۱- انبیاء آیات ۲۶ و ۲۷

۲- تحریم آیه ۶

۳- فصلت آیه ۳۸

«إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ»^۱؛ آنها که (در مقام قرب) نزد پروردگار تو هستند، (هیچ‌گاه) از عبادتش تکبر نمی‌ورزند، و او را تسبیح می‌گویند، و برایش سجده می‌کنند.

– جالب‌تر از همه این که خداوند به پیامبر می‌گوید تو هم به فرشتگان و سبک عبادت آنها اقتدا کن. مثل آنها خدا را عبادت کن. دارد الگو به پیغمبرش می‌دهد. (من این نکته را در بحث معراجیه ندیدم که کسی نتیجه گرفته باشد) یکی از دلایلی که پیامبر اسلام به معراج رفت (جدای از این که تکریم بود و جدای از این که قرآن می‌فرماید که می‌خواستیم آیات عالم ماوراء را به او نشان بدهیم و جبرئیل هم فرمود: یارسول‌الله! این اکرامی که خدا به تو کرد به هیچ احدی نکرد و خدا را شکر کن که این عجایب را به تو نشان داد).^۲ این بود که پیامبر اسلام بیاید و از عظمت فرشتگان خدا و عبادت‌های عجیب آنها برای ما خبر بیاورد تا ما به عبادت‌های خودمان ننازیم. خیال نکنیم خبری است. ما اگر کار خوب یا عبادتی را دو روز انجام دهیم ما را عجب می‌گیرد و انگار طلبکار خدا هستیم. یکی از وجوه بیان این روایات این است که ما را عجب نگیرد.

فرشتگان محبوب خدا
هستند و محبت
فرشتگان واجب است.

فرشتگان محبوب خدا هستند و محبت فرشتگان واجب است. چرا واجب است؟ چون ما دلیلی داریم که دشمنی با آنها حرام است. اگر دشمنی با آنها حرام بود محبتشان هم لازم است. چون آنها از

۱- اعراف آیه ۲۰۶

۲- تفسیرالمیزان - نشر بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، ج ۱۳، ص ۲۰

اولیاء خدا هستند، همان طور که محبت همه اولیاء خدا واجب است. یهود خدمت پیغمبر آمدند و گفتند بگو ببینیم آن فرشته‌ای که برای شما وحی می‌آورد اسمش چیست؟ حضرت فرمودند: جبرئیل، آنها گفتند: نه دیگر ما قبولت نداریم، چون جبرئیل همیشه برای ما مبشّر درد و رنج بود. میکائیل برای ما خیرات را می‌آورد. اگر میکائیل بر تو نازل می‌شد ما به تو ایمان می‌آوردیم.^۱ چون ظاهراً در آن جریان‌ی که گوساله پرست شدند. موسی گفت: خدا دستور داده است که شمشیر بکشید و همدیگر را بکشید تا وقتی که من شما را ببخشم. هیچ راهی جز این ندارید. این دستور به ابلاغ جبرئیل بود. یهود با جبرئیل دشمنی پیدا کردند که جبرئیل همیشه برای ما بشارت درد و رنج و غصه را می‌آورد. ولی میکائیل همیشه نعمتها را می‌آورد، بنابراین ما با جبرئیل میانه خوبی نداریم. (این عداوت را ببینید) حالا که جبرئیل بر تو نازل می‌شود ما ایمان نمی‌آوریم. این آیه نازل شد. «قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ...»^۲؛ بگو: کسی که دشمن جبرئیل باشد (در حقیقت دشمن خداست) چرا که او به فرمان خدا، قرآن را بر قلب تو نازل کرده است. «مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيلَ وَ ميكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ»^۳؛ کسی که دشمن خدا و فرشتگان و رسولان او و جبرئیل و میکائیل باشد (کافر است؛ و) خداوند دشمن کافران است. خدا دو عنوان به این دشمنان داده است. ۱- اینها کافرنند. ۲- خدا دشمنشان است. پس دشمنی

۱- قصص راوندی، ص ۲۹۶ - نشر آستان قدس رضوی، ۱۴۰۹ ق.

۲- بقره آیه ۹۷

۳- بقره آیه ۹۸

با فرشتگان خدا، دشمنی با خداست. و حتی می‌شود از این آیه استفاده کرد که نوعی خروج از دین است نه خروج ظاهری بلکه خروج باطنی. پس محبت فرشتگان الهی واجب است. گفتیم درود فرستادن و سلام کردن بر ملائکه و استغفار کردن برای آنها رواست و برای فرشتگان می‌شود انجام داد. البته تا آن حدی که بگویند برای عزرائیل نماز بخوانید تا در موقع مرگ ملاحظه‌تان بکند. ما دلیلی نداریم که عزرائیل به اذن و اختیار خودش این کار را انجام بدهد. من ندیدم؛ ولی ممکن است روایتی باشد که از راه دیگری اثبات شود. ولی علی‌القاعده او به دستور خدا عمل می‌کند. شما نماز را برای خدا بخوانید و عزرائیل که مخلص بندگان خوب خداست، با بندگان خوب خدا مدارا خواهد کرد. حتی اگر ثوابش را به او هدیه نکرده باشید.

فرشته افضل است یا انسان؟

خدا به فرشتگان فرمود: بر انسان سجده کنید. گفتند: برای چه؟ گفت: موجودی را که خلق کرده‌ام چیزهایی می‌داند که شما نمی‌دانید و این دلیل بر این است که مقام انسان از فرشتگان بالاتر است. ولی آیا مقام همه انسانها از فرشتگان بالاتر است؟ در جواب باید گفت فرشتگان از انسانها بهترند به جز عده‌ی کمی از انسانها، انسانها از فرشتگان پایین‌تر هستند به جز قلیلی. امیرالمؤمنین^(ع) فرمودند: «مَا الْمُجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَعْظَمِ أَجْرًا مِمَّنْ قَدَرَ فَعَفَّ»؛ آن مجاهدی که در راه خدا جهاد کرده برای خدا جنگیده و برای خدا کشته شده شهید است (هر چه گناه کرده بخشیده می‌شود به جز بدهکاری که بخشید نمی‌شود). اجرش از انسان جوان پاکدامن بیشتر نیست. جوانی که

فرشته افضل است یا
انسان؟

فرشتگان از انسانها
بهترند به جز عده‌ی
کمی از انسانها،
انسانها از فرشتگان
پایین‌تر هستند به جز
قلیلی.

قادر باشد به گناه، ولی گناه نکند و عفت بورزد. بعد امام فرمودند: «لَكَادَ الْعَافِيَةُ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ»؛ جوان عافیه نزدیک است که فرشته باشد. نمی گویند فرشته است نمی گویند بالاتر از فرشته است. می گویند نزدیک است یکی از فرشتگان باشد. شما از این روایت چه چیز می فهمید؟ خیلی قدرت می خواهد تا به حد فرشتگان برسید. مفسران هم به خاطر وجود اینگونه روایات به اختلاف افتاده اند و نظرات مختلفی وجود دارد:

نظرات مختلفی در مورد اینکه انسان افضل است یا فرشته وجود دارد:

- عده ای گفته اند که انسانها بالاتر هستند، ادله هم آورده اند.
- عده ای دیگر گفته اند که فرشتگان بالاتر هستند. مثل زمخشری که به خیلی از قائلان برتری انسان، بدگویی کرده است.
- عده ای هستند که می گویند مطلق انسانها بالاتر از فرشتگان هستند. این به طور قطعی درست نیست. خدا بعضی از انسانها را از حیوانات پست تر شمرده است.
- عده ای دیگر هم گفته اند اول انبیاء که بالاتر از فرشتگان هستند و بعد فرشتگان کرویین مثل جبرئیل هستند و بعد صلحا، صدیقین، اتقیا و ابرار هستند. بعد از آنها عموم فرشتگان هستند. بعد از آنها عموم مؤمنین هستند. دسته بندی و رتبه بندی کردند. یک طبقه فرشته گذاشته اند یک طبقه هم آدم. اول هم از آدمها شروع کرده اند و در نهایت برتری انسانها را اثبات کرده اند.
- عده ای گفته اند که ما دلیل داریم. در آیه ۷۰ سوره اسراء می فرماید: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ...»؛ ما بنی آدم را گرامی داشتیم، «...وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ...»؛ بر دریا و خشکی مسلطشان کردیم، «...وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ...»؛ و از غذاهای پاکیزه روزیشان دادیم، «...وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»؛

و بر بسیاری از مخلوقات آنها را برتری دادیم. به این آیه استناد کردند. در قسمت آخر آیه «...وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»، بعضی «مِن» در «مِمَّن» را بیانیه گرفته‌اند که در این صورت و اینگونه ترجمه می‌شود: برتری دادیم انسانها را بر بندگان بسیاری که آفریدیم، مخلوقات بسیاری که آفریده‌ایم. یعنی بر همه آنها و جمیعشان. اما عده‌ای هم گفته‌اند که این «مِن تَبْعِيضِيَه» است. یعنی ترجیحشان دادیم بر بعضی از مخلوقاتمان، بر کثیری از مخلوقات که بعضی از مخلوقات هستند. ترجمه اول از نظر بلاغت بلیغ نیست. حتی بعضی‌ها گفته‌اند که کلام مستهجن است. برای قرآن مناسب و شایسته نیست. مرحوم علامه طباطبایی^(ه) گفته‌اند که معنایش این است: بر کثیری از مخلوقات نه بر همه آنها. پس با این آیه نمی‌شود چیزی را اثبات کرد. نمی‌شود اثبات کرد که فرشتگان پایین‌تر از انسانها هستند و انسانها از آنها بالاتر هستند.

سؤال: سجده فرشتگان بر انسان به چه دلیلی بود؟ البته ظاهر این است که انسان یک مقامی دارد بالاتر از مقام فرشتگان، و به خاطر برتری مقام آنها بر انسان سجده کردند. در بحث سجده این که آیا سجده بر غیر خدا جایز است یا نه؟ در آن اختلاف است. امر مسلمی نیست. آیا بر آدم سجده کردند؟ یا سجده کردند به خاطر دستور خدا؟ برای امتحان بود. حتی ما می‌توانیم عکس این را استدلال کنیم. بگوییم خدا می‌خواست امتحانشان کند، گفت که به موجود پایین‌تر از خودتان سجده کنید تا ببیند که آیا اطاعت می‌کنند یا نه؟ چون شیطان در آنجا سر برداشت و گفت: من افضلم چرا سجده کنم؟ ممکن است که این فکر در ذهن بعضی از فرشتگان بوده باشد و آنها چنین فکری کرده باشند. منتها آنها اطاعت کردند و دیدند که دستور خداست و باید

اطاعت کرد. ما کار نداریم به این که آدم پایین تر است یا بالاتر است. پس نمی‌شود به صرف سجده، برتری انسان را ثابت کرد. ظاهر بدوی و ابتدایی آیات این را گواهی می‌دهد. اما این که سجده بر غیر خدا جایز است یا نه، محل اختلاف است. بعضی از علما و مفسرین گفته‌اند که حرام است. حتی شکل سجده و حتی اگر به نیت عبادت هم نباشد و برای تعظیم و اجلال هم باشد، حرام است. سجده امری است مختص به ذات اقدس الهی. عده‌ای گفته‌اند سجده در صورتی برای غیر خدا حرام است که به نیت عبادت باشد. علامه از این گروه هستند. دلیلشان چیست؟ دلیلشان این است: می‌فرمایند که خداوند گفت بر آدم سجده کنید و ظاهرش این است که بر آدم سجده کرده‌اند. فرمود: «فسجدوا لله» یا مثلاً سجده برای خدا کنید، ولی قبله‌تان به طرف آدم باشد. ظاهر این است که گفت برای آدم سجده کنید. در مورد خواب حضرت یوسف می‌فرماید: «...إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ»^۱؛ یازده ستاره و ماه و خورشید برای من سجده می‌کردند. آیا می‌توانیم بگوییم: «سجد للقبلة»؛ سجده کرد برای قبله؟ اگر موجودی قبله بود می‌توان گفت: «سجد له»؟ برای او سجده کرد؟ خیر غلط است. پس معلوم است سجده برای خودشان بوده منتها سجده اجلالی و تعظیمی. نه سجده عبادتی. آخر سوره یوسف می‌فرماید: «...وَرَفَعَ أَبْوَيْهَ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا...»^۲؛ و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند؛

نمی‌توان به صرف سجده فرشتگان بر انسان، برتری انسان را ثابت کرد.

برخی می‌گویند سجده بر غیر خدا با هر نیتی حرام است در صورتیکه برخی از مفسرین از جمله علامه معتقدند سجده در صورتی برای غیر خدا حرام است که به نیت عبادت باشد.

۱- یوسف آیه ۴

۲- یوسف آیه ۱۰۰

و همگی بخاطر او به سجده افتادند. «...وَقَالَ يَا آيَاتُ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ...»؛ گفت: پدر این تعبیر رؤیایی است که من دیدم. در آنجا خواب دیدم که یازده ستاره و خورشید و ماه بر من سجده می‌کنند الان این اجرا شد. آیا سجده عبادت بود؟ نه، این هم که بعضی از مفسرین خواسته‌اند بگویند: «خروا له» یعنی «خروا لله سجدا» این خلاف ظاهر آیه است. هم خلاف ظاهر همان آیه است و هم خلاف آیات قرائن آیه است. چون قرینه‌اش این است که اول سوره می‌گوید که خواب دیدم که برای من سجده می‌کنند. آخر سوره بعد از این که می‌فرماید: «...وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا...»؛ برای او به سجده افتادند، می‌گوید: باباجان این تعبیر خواب من است. آنجا خواب دیدم که برای من سجده می‌کنند، حالا هم دارند برای من سجده می‌کنند. مرحوم علامه طباطبایی با استناد به این آیات می‌فرمایند: سجده برای غیر خدا اگر به منظور تعظیم و اجلال باشد مانعی ندارد، قرآن هم منعی نکرده است. این هم نشانه‌اش. هم در عالم فرشتگان اتفاق افتاده است. هم در عالم انسانی. اما اگر برای عبادت باشد سجده که حرام است هیچ غیر سجده هم حرام است. شما هر کار دیگری به قصد عبادت و امتثال دستور غیر خدا کنید شرک است. اختصاص هم به سجده ندارد. (مگر اینکه امتثال دستور آن مخلوق، امتثال دستور الهی باشد، مثل فرمان‌برداری از پیامبر و ائمه).

بنابراین این افرادی را که می‌بینید به مشهد می‌روند و دم در حرم امام رضا^(ع) گاهی وقتها زمین را می‌بوسند (البته بوسیدن زمین غیر از سجده است) به نظر می‌رسد که دارند سجده می‌کنند، منعی ندارد. بعضی از افراد می‌گویند که این حرام است و اشکال دارد. نه چنین چیزی بین علماء

علامه طباطبایی معتقدند: سجده برای غیر خدا اگر به منظور تعظیم و اجلال باشد مانعی ندارد، قرآن هم منعی نکرده است.

و مفسرین ما اتفاقی نیست. نه آیه صریحی در قرآن مبنی بر حرمتش داریم نه روایت صریح و قابل اعتمادی که بگوییم این روایت متواتر یا مستفیض است. اما با توجه به شرایط زمانی و اینکه وهابیت می‌خواهند ما را متهم به شرک کنند، بهتر است، دم در حرم ائمه ما با همان اکرام‌های لسانی، دعاها، سلامها و ذکرها بسنده کنیم. بنابراین رعایت کردن حریم مذهب این است که ما کارهایمان را طوری انجام بدهیم که باعث تشنیع دشمنان یا مغرضان نشود.

بحث ما به اینجا رسید که آیا فرشتگان افضل از انسان هستند یا انسان‌ها افضل از فرشتگانند؟ اختلاف بین مفسرین و صاحب‌نظران وجود دارد. علامه طباطبایی در مورد آیه ۷۰ اسراء (که می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»؛ ما بنی‌آدم را تفضیل دادیم بر بسیاری از مخلوقاتمان) می‌فرماید: مراد همه مخلوقات نیست. بلکه منظور بعضی از مخلوقات است. بعد در توضیح آیه می‌فرمایند: فرازهای ماقبل، تفضیل مادی را بیان می‌کند. اگر دقت کنید می‌فرماید: «...حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ...»؛ آنها را روی دریا و خشکی مسلط کردیم. این تفضیل مادی است. فرشتگان ماده نیستند که بخواهد با آنها مقایسه شود. «...وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ...»؛ از غذاهای پاکیزه روزیشان دادیم. فرشتگان غذا نمی‌خورند. بنابراین فرشتگان از این مقایسه بیرون هستند. پس ما نمی‌توانیم به این آیه استشهاد کنیم بر اینکه بنی‌آدم از فرشتگان برتر هستند. مضاف بر اینکه آخر آیه این چنین معنایی را ندارد. یعنی اینکه ما نمی‌توانیم به زبان قاطع بگوییم که آخر آیه می‌فرماید: بنی‌آدم را بر جمیع مخلوقات برتری دادیم. این چنین چیزی از آیه فهمیده نمی‌شود، بلکه ظاهرتر این است

که بر کثیری از مخلوقات برتری دادیم. علامه طباطبایی در نهایت امر در تفسیر این آیه به اینجا می‌رسند که فرشتگان از انسان افضل هستند. فرشتگان از انسان بالاتر هستند. دلائلی هم بر این مطلب آورده‌اند. البته در آخر بحث یک اقراری هم کردند که اگر انسان با همان امکاناتی که دارد حرکت کند، می‌تواند به حداقل کمال فرشتگان برسد. به پایین‌ترین درجه کمال فرشتگان دست پیدا کند. علامه طباطبایی در مورد اینکه انبیاء هم از فرشتگان برتر هستند؛ اینکه پیغمبر گرامی هم از جمله انسان‌ها هستند و در اینکه پیامبر اکرم (ص) مقامشان از جمیع فرشتگان بالاتر است و در آن تردیدی نیست، چیزی نگفتند. در اینکه ائمه هم از انسان‌ها هستند و هر شأنی که پیامبر گرامی دارند آنها نیز واجد آن شأن هستند و آنها هم مقامشان بالاتر از فرشتگان است؛ در مورد این هم چیزی نگفتند.

سؤال می‌شود اگر قرار شد که ثابت شود بعضی از انسان‌ها مثل ائمه و پیامبر (ص) می‌توانند به مرتبه بالاتر از فرشتگان برسند به لحاظ اینکه آنها هم بشرند و آنها هم انسان هستند؛ بنابراین می‌توانیم بگوییم نوع انسان امکان رسیدن به مقام بالاتر از فرشتگان را دارد. جوابی برای این نداده‌اند. ایشان می‌فرمایند آن آیاتی که برنامه خلقت انسان را و دستور سجده فرشتگان و اینها را در آن بیان کرده (آیات ۳۱ و ۳۲ بقره)، می‌توان از ظاهرش فهمید که انسان این استعداد را دارد که تا جایگاه عبادت فرشتگان صعود کند، منتها به حداقل مراتبش. به هر حال آنها هم بیکار نیستند، آنها هم دارند پیشرفت می‌کنند و بعید شمردند که انسان بتواند هم‌رتبه آنها شود. البته نگفتند محال است. دلیل دومشان تمجیدهای الهی از فرشتگان است. خیلی خداوند

می‌توان از ظاهر آیات خلقت انسان و سجده فرشتگان فهمید که انسان می‌تواند تا جایگاه عبادت فرشتگان صعود نماید.

از فرشتگان تمجید کرده است. (که من آن تمجیدها را قبلاً ذکر کردم) «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ»، «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»^۱، و امثال این و یا تمجیدهایی که از جبرئیل شده است. در مقابل این حرف هم ممکن است سؤال شود که در مقابل، خداوند از انسان‌هایی هم تمجید کرده است. «فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ»^۲، اینها تعریف کیست؟ اینها تعریف فرشتگان نیست. البته علامه نیستند که جواب ما را بدهند. ولی ایشان این سؤال را مطرح نکردند؛ طبیعتاً جوابی هم ندادند. ایشان فقط فرمودند: خداوند تمجیدهای عالی از فرشتگان کرده است. به نظر می‌رسد که خداوند تمجیدهای عالی که از انسان‌های برگزیده کرده است کمتر از تمجیدهای از فرشتگان نیست.

نکته دیگر اینکه تفضیل بنی‌آدم از جهت مادی است که در آیه ۷۰ سوره اسراء آمده است. «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ...» نه از جهت معنوی که بتوانیم بگوییم انسان‌ها طبق این آیه از فرشتگان بالاتر هستند. تفضیل، تفضیل مادی است. برای اینکه نظر علامه با دلیل تأیید شود؛ عرض می‌کنیم که چند دلیل است که ثابت می‌کند فرمایش علامه صحیح است (اگر به سیاق آیه توجه کنید می‌فهمید که مراد، برتری دادن در امور مادی و دنیایی است نه در امور معنوی):

تفضیل بنی‌آدم از جهت مادی است و فرشتگان مادی نیستند.

۱- انبیاء آیه ۲۷

۲- نور آیات ۳۶ و ۳۷

۱- خطاب آیه به عموم بنی آدم است. «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ...»، کفار هم جزء بنی آدم هستند؛ کفار که بنی جن نیستند. آیا آنها از فرشتگان برترند؟! آیا آنها تفضیل دارند بر فرشتگان؟! آنها که ایمان به خدا و روز قیامت نیاورند و از روی علم و عمد حق را پایمال کردند؛ اینها به تعبیر قرآن از چهارپا هم بدتر هستند. بنابراین آیه عموم بنی آدم را می گوید. لذا ما نمی توانیم به آیه استشهاد کنیم برای اثبات این ادعا.

۲- سوره مکی است. خطاب «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ...»، متوجه همه است. شامل مشرکین هم می شود؛ چون آنها هم به هر حال بنی آدم هستند که منحرف شدند. ما نمی توانیم بگوییم مشرکین بالاتر هستند. که قرآن در خصوص آنها می فرماید: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ...»^۱، هستند.

۳- سیاق آیات؛ شما اگر آیات قبل و بعد آن را نگاه کنید خواهید فهمید که این سیاق، سیاق خطاب به عموم مردم است. غیر مسلمین و غیر مؤمنین هم داخل می شوند. ما به سه دلیل: اولاً «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ...»، بنی آدم همه را در بر می گیرد. دوماً این سوره در مکه نازل شده است، از مکی بودن سوره متوجه می شویم که خطاب عمومی است و اختصاص به مؤمنین ندارد. سوم این است که سیاق هم شهادت می دهد. یعنی آیات قبل و آیات بعد نشان می دهد که این خطاب، خطاب عمومی است. پس اگر خداوند می فرماید که ما همه ی بنی آدم را برتری دادیم بر بسیاری

از مخلوقات، آیا می‌توان گفت همه‌ی بنی‌آدم با بسط عمومیت، کافر و مؤمن را خداوند بر فرشتگان برتری داده است؟! نمی‌شود گفت.

۴- فرمایش علامه درست است که فرموده‌اند: این آیه در صدد برتری معنوی نیست، بلکه در صدد تفضیل مادی است. کما اینکه ظاهر آیه هم این را شهادت می‌دهد. ظاهر آیه می‌فرماید: «...حَمَلْنَاَهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ...»؛ غذا و تسلط بر دریا و خشکی. این‌ها همه تفضیل مادی است. بنابراین این آیه را نمی‌شود استشهاد کرد به اینکه خداوند انسان‌ها را بر فرشتگان برتری داده است. مضاف بر اینکه هرگز نمی‌توانیم از فراز آخر آیه چنین معنایی بگیریم. حداقل به صورت قطعی.

یک استدلال معروفی شده است. گفتند انسان بر ملائکه برتری دارد به این دلیل که انسان مانع دارد، موانع سر راهش است: غرائز، غضب، شهوت، حب ذات، حب فرزندی، گرسنگی، تشنگی. اینها همه می‌تواند عامل گناه شود. نیازهای انسانی، طبیعت‌های زشت و مذموم مثل بخل و حرص و طمع و کفران نعمت و ... و همه‌ی اینها هم داعیه به سمت گناه هستند. فرشتگان این موانع را ندارند. خداوند سرشت آنها را بر اطاعت سرشته است و مطیع خدا هستند. بنابراین ارزش اطاعت نیم‌بند انسان از اطاعت جدی آنها بیشتر است. پس انسان با یک نماز دو رکعتی و یک روزه و یک زجر کشیدن در راه خدا، سرعتی که می‌گیرد بیشتر است. مرحوم علامه طباطبایی به این نظریه راضی نشدند. فرمودند: اگر واقعاً این طور است که شما می‌گویید که جمله آنها اطاعت است، پس این اطاعت چه ارزشی دارد؟! چه خاصیتی دارد؟! فایده‌اش چیست

استدلال معروف:

برتری انسان بر ملک به این دلیل:

۱- انسان مانع دارد، پس اطاعت وی مشکل‌تر است.

۲- ملک سرشته بر اطاعت است، بنابراین انسان افضل است.

* علامه این نظریه را نپذیرفته‌اند.

که اطاعت خدا کنند؟! تقریبشان چه مفهومی خواهد داشت؟! اینقدر قرآن آنها را مقرب نامیده است؛ عباد مکرم نامیده است. اگر مثل یک وسیله و ابزاری باشند که کوک شده باشند، ناخواسته و خواسته دارند اطاعت می‌کنند این که دیگر تقرب معنا ندارد. قرآن می‌فرماید: ما به آسمان و زمین گفتیم: «...أَتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ»؛^۱ به آسمان و زمین خواسته یا ناخواسته مطیع شوید. گفتند: ما با خواست و رغبت مطیع هستیم. هیچ وقت دیدید کلمه تقرب در مورد آسمان به کار ببرند؟! بگویند: آسمان مقرب خداست؛ چون مطیع خداست! با اینکه قرآن می‌فرماید: آنها مطیع هستند. همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار. چرا؟ چون اطاعتشان اجباری و قهری است. چاره‌ای جز اطاعت ندارند و اطاعت جبری تقرب نمی‌آورد. اما چنین تعبیری در مورد فرشتگان به کار نبرده است. که شما چه بخواهید و چه نخواهید اطاعت کنید! کجای قرآن به کار برده است؟! لازمی تقرب به خدا، اطاعت از روی اختیار است. اطاعت قهری تقرب ندارد. اطاعت فرشتگان اختیاری است؛ لذا تقرب دارند. فرشتگان مقرب داریم. اطاعت آسمان و زمین که در قرآن آمده، اطاعت قهری است؛ بنابراین تقرب معنا ندارد. علامه می‌فرماید: اگر شما می‌گویید اطاعت آنها جبری و غیراختیاری است پس اطاعت آنها چه ارزشی دارد؟! پس معنای این تقرب چیست؟! خیلی کلام عمیقی است. ثناگویی خدا از فرشتگان به چه دلیل است؟! این همه خدا مدحشان کرده است. مدح برای یک کار قهری، برای کاری که بخواهند و نخواهند انجام می‌شود؟! این که مدح ندارد. در مورد مدح، می‌گویند مدح برای کار اختیاری است. علامه در این

فرمایش خود به دو حقیقت تصریح کردند (ما اسمش را نمی‌گذاریم اقرار. با این که ایشان خودشان از رؤس فلاسفه و از مبتکران عرصه فلسفه هستند اما این جاها می‌بینیم که حرفهایشان بر اساس ظواهر قرآن هست. ایشان هیچ وقت مبانی قرآن را فدای مبانی فلسفه نکردند. من نمونه‌اش را عرض کردم. در بحث شعور حیوانات بارها در تفسیر المیزان اعتراف کردند و تصریح کردند که حیوانات اختیار، تکلیف، مجازات و حشر و نشر و حساب هم دارند. در حالیکه فلسفه این را قبول ندارد):

۱- اطاعت اختیاری فرشتگان؛ این را بارها تأکید کردند که اطاعت فرشتگان اختیاری است. معنای این حرف چیست؟ اطاعت اختیاری یعنی می‌توانند اطاعت نکنند. بر خلاف اطاعت آسمان و زمین که قرآن می‌فرماید: «...أَتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا...»^۱؛ چه بخواهید و چه نخواهید اطاعت می‌کنید. «...قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ»^۲؛ گفتند: نه خدایا! ما با میل اطاعت می‌کنیم. اما در مورد فرشتگان اینگونه چیزی نیست. اطاعت اختیاری معنایش این است که من اختیار دارم اطاعت بکنم یا نکنم. لازمه‌اش چیست؟ یعنی امکان گناه. یعنی از روی اختیار گناه نمی‌کنیم.

محدوده این اختیار را بررسی می‌کنیم. این یکی از فرمایشات علامه است در طول این بحث که امکان ترک اطاعت، به خاطر اختیاری بودن آن وجود دارد. لازمه اختیار این است که ما بتوانیم

علامه طباطبایی در تبیین ارزش عبادت فرشتگان به دو حقیقت اشاره می‌کنند:

۱- اطاعت اختیاری فرشتگان

۲- کمال‌پذیری فرشتگان با اطاعت

۱- فصلت آیه ۱۱

۲- همان

اطاعت را ترک کنیم. من مختار هستم که اطاعت کنم و یا اطاعت را ترک کنم. ترک اطاعت مساوی با چیست؟ با گناه.

۲- کمال‌پذیری ملائکه با اطاعت: (دومین نکته که علامه در اینجا اشاره کردند). ایشان بارها به تقرب فرشتگان به خاطر اعمالشان اشاره کردند. معنای تقرب این است که انسان اطاعت کند و به خدا نزدیک شود. این یعنی کمال. (بالاترین کمال همین است. همه کمالات زیرمجموعه این کمال است. اصلاً اگر ظاهر چیزی کمال بود و باعث دوری انسان از خدا شد، این کمال نیست؛ این نقص بوده و به ظاهر کمال است. کمال واقعی آن است که انسان را به خدا نزدیک کند. اصلاً تعریف کمال همین است). پس اگر ما پذیرفتیم که فرشتگان تقرب به خدا دارند، پذیرفتیم که کمال‌پذیر هستند. پس پذیرفتیم که آن چیزی که بعضی‌ها گفتند فرشتگان جوهر مفارقه‌اند و دیگر هیچ کمالی نمی‌گیرند این طوری نیست. این حرف‌هایی که قبلاً زدیم اینجا علامه نیز فرمودند.

نکته مهم:

- فرشتگان یک برتری موهبتی دارند که بالفعل است.

- مجرای خطای آنها از ناحیه حدّ معرفت است (از قصور نه تقصیر). استغفار مدام فرشتگان هم شاهد بر همین ناحیه و امکان بروز قصور است.

اما یک نکته، ما می‌خواهیم به نتیجه بحث برسیم، ببینیم بالاخره تکلیف چه شد؟ فرشتگان بالاتر هستند؟ انسان‌ها بالاتر هستند یا مساوی؟ چگونه می‌شود؟ فرشتگان یک برتری موهبتی دارند که بالفعل است؛ یعنی از روزی که خدا آنها را خلق کرده است. ذاتاً اینگونه بودند که عشق به عبادت و بندگی و معرفت و... دارند. آدم این برتری موهبتی را ندارد. این که گفتیم فرشتگان امکان خطا برایشان اثبات می‌شود فقط از یک ناحیه است؛ از ناحیه قصور در معرفت. آن هم تقصیر نیست، قصور است. می‌دانید که قصور، از نظر عقل مجازات ندارد. می‌گویید: آقا! بیشتر از این دستم نرسید. اگر شما به شخصی گفتید: بار را بلند کن بیست کیلو است! ایشان بیشتر از ده

کیلو زور ندارد و نتوانست بلند کند، عقل می گوید: مجازات این فرد قبیح است. اگر یک مسأله‌ی کلاس پنجم را به دانش آموز کلاس سوم گفتید و حل نکرد، مجازاتش قبیح است. چرا؟ چون قاصر است. برخلاف اینکه اگر به او مسأله سوم دبستان را گفتید و نخوانده بود و نتوانست جواب دهد، مقصر بوده و دچار تقصیر گردیده است. فرشتگان ممکن است قصور از ناحیه معرفت پیدا کنند. نمونه‌ی آن آنجاست که می گویند: «...أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا...!». این قصور از ناحیه معرفت است. دارند به خدا یک اعتراض ملایم می کنند. خدایا! تو می خواهی کسی را خلق کنی که در زمین فساد می کند؟! لوازم این اعتراض را هم من عرض کردم. خداوند اینگونه قصورها را عفو می کند. همانطور که شاهد هستید در آخر همان بیان، به فرشتگان فرمود: «...إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَأَتَعَلَّمُونَ»، مجازاتشان هم نکرد. عتاب هم نکرد که این حرفی که دارید می زنید مؤدبانه تر از این هم می توانستید بگویید. یعنی شما فکر می کنید من به اندازه شما نمی فهمم که چه می کنم؟! چرا این حرف را می زنید؟! آیا شما چیزی می دانید که من ندانم؟! خدا فرمود: «...إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَأَتَعَلَّمُونَ». پس خدا از این قصورها می گذرد. استغفار مدام فرشتگان هم شاهد بر همین ناحیه و امکان بروز قصور است. در روایات معراجیه است که پیغمبر با فرشتگان خدا که برخورد می کرد هم او برای آنها استغفار می کرد و هم آنها برای پیغمبر استغفار می کردند.

عوامل خطا مثل غرائز، طبیعت‌های زشت انسانی، سر راه فرشتگان نیست اما در بشر است. این یکی از مشکلات بشر است. بشر برای زندگی این دنیا نیاز به غرائز دارد، اما فرشتگان نیاز ندارند. بشر ما محتاج دنیایی دارد که باعث خیلی گناهان می‌شود، آنها ندارند. فرشتگان نه لباس دارند، نه زن و بچه دارند، نه کسی می‌آید دنبالشان، نه چشم و هم چشمی هست و نه این دنیا و نه مشکلات این دنیا و نه این نیازهای جسمانی و نیازهای اجتماعی، هیچ کدام را ندارند. گناهان هم از این‌ها بیرون می‌آید. آقا برای تأمین نیازش مجبور می‌شود دست به حرام و حلال و همه چیز بزند. به گناه کشیده می‌شود. فرشتگان این نیازها را ندارند. این یکی در گناه که به روی آنها بسته است.

مشکل دوم بشر جهل به حقائق مکتوم. ما نمی‌دانیم آن طرف خط چه خبر است. ندیده‌ایم. آنها دارند می‌بینند. از جمله رؤیت عالم غیب. ما هم اگر غیبی که آنها دیده بودند. می‌دیدیم مانند آنها خدا را عبادت می‌کردیم؛ عین آنها ناله می‌زدیم. این کلام امیرالمؤمنین (ع) است. می‌فرمایند: «فَإِنَّكُمْ لَوْ عَايَنْتُمْ مَا قَدْ عَايَنَ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ لَجَزَعْتُمْ وَوَهَلْتُمْ وَ سَمِعْتُمْ وَ أَطَعْتُمْ...»؛ آنچه را که مردگان دیدند اگر شما می‌دیدید، ناشکیبا بودید و فریاد می‌کردید، ضجه می‌زدید، می‌شنیدید و اطاعت می‌کردید. دیگر هم گناه نمی‌کردید. پس معلوم است آنها غیب را دیدند. ما غیب را ندیدیم. این هم یک مانع بشر است. ما نمی‌دانیم فراروی ما چیست. پیغمبران دیدند؛ فرشتگان خدا دیدند. باید هم اینگونه اطاعت کنند.

عوامل خطا و موانع اطاعت که در بشر است ولی در فرشتگان نیست، عبارت است از:

۱- جهل به حقایق مکتوم از جمله عدم رؤیت عالم غیب.

۲- غرایز.

۳- طبیعت مذموم مزاحم کمال.

در بحث‌های قبلی گفتیم که هر چه انسان چشمش به عالم غیب باز شود از طریق غیر متعارف و غیر عادی ارزش عملش پایین می‌آید. هر چه کمتر عالم غیب را ببیند به شهادت آیات قرآن ارزش عملش بالاتر است. هر چه بیشتر عالم غیب را ببیند، چوب گناهِش شدیدتر و سریعتر است. هر چه کمتر ببیند چوب گناهِش مؤخرتر و خفیف‌تر است. دلیلش چیست؟ یکی همان آیاتی که حواریون به حضرت عیسی^(ع) گفتند: خدا می‌تواند مائده نازل کند؟ حضرت عیسی فرمود: حیا کنید! این چه طور حرف زدنی است؟! «اتقوا الله». گفتند: می‌خواهیم از آن بخوریم و دلمان مطمئن شود. عیسی^(ع) دعا کرد و خدا فرمود: «قَالَ اللَّهُ إِنِّي مَنَزَلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدَ مَنِكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَّا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ»؛ من آن را بر شما نازل می‌کنم؛ ولی هر کس از شما بعد از آن کافر گردد (و راه انکار پوید) او را مجازاتی می‌کنم که احدی از جهانیان را چنان مجازات نکرده باشم. یعنی چه؟ یعنی بعد از دیدن معجزه عذاب گناه بیشتر می‌شود. معجزه دیدن یک پرده‌ای از عالم غیب است. می‌گفتند: چرا فرشتگان فرود نمی‌آیند به جای انبیاء؟ چون اگر چشمشان به عالم غیب باز می‌شد و فرشتگان را می‌دیدند دیگر مهلتشان نمی‌دادند، فوراً مجازات می‌شدند. یا آن روایاتی که می‌گویند: آنهایی که امام معصوم را ندیدند اجر نمازها و عباداتشان بیشتر است. یک قاعده‌ی کلی استخراج شد و آن قاعده کلی این است که آنها که کمتر عالم غیب را دیدند و با عقل و معرفتشان، همین دستمایه خدادادی ایمان آوردند، ایمانشان بالاترین ارزش را دارد. اگر کسانی

- به شهادت آیات قرآن هر چه چشم انسان به عالم غیب بازتر شود، ارزش عمل کمتر می‌شود.

- بعد از دیدن معجزه عذاب گناهان بیشتر می‌شود.

از طریق عبادت، ریاضت درست، بندگی، چشمشان به عالم غیب باز شد، هیچ چیز از ارزش عباداتشان کم نمی‌شود که زیاد هم می‌شود. اصلاً ما باید همین کار را کنیم؛ دعوت هم شدیم که این کار را انجام دهیم. این که ما گفتیم با دیدن عالم غیب ارزش عمل کم می‌شود برای صورت غیرمتعارف بود؛ بدون زحمت بود. خیلی از اولیای خدا زحمت‌ها کشیدند؛ با نسخه هدایت و شفا پیش رفتند تا چشمشان باز شده است. این‌ها چیزی از اعمالشان پایین نمی‌آید؛ فرشتگان خدا با آنها حرف می‌زنند و دیگر هم امکان گمراهی توسط شیطان برای این‌ها نیست. شیطان آنها را رها می‌کند. زهی سعادت! یعنی از تیررس شیطان در می‌روند. این‌ها را نمی‌گوییم. ما آنها را می‌گوییم که از طریق غیرمتعارف غیب را دیدند؛ قوم لوط. آنها لیاقت دیدن جبرئیل را داشتند؟! ولی جبرئیل را دیدند. بعضی‌ها که اصرار می‌کنند بعضی از مسائل غیبی را ببینند؛ اینها خطاست. ما خیال نکنیم که اگر خواب‌های مثلاً خیلی سطح بالا نمی‌بینیم این نقص است. گاهی وقت‌ها حسن است. گاهی خواب‌های بالا و ارزشمند را آدم‌های ضعیف می‌بینند چون خدا می‌داند این دینش به همین خواب بند است؛ اگر این خواب را هم نبیند منحرف می‌شود. در روایات هم داریم که آدم گفت: خدایا! اولاد من عالم غیب را باور نمی‌کنند. خدا خواب را به او هدیه کرد و گفت: از طریق این خواب‌ها باور می‌کنند. پس دیدن رؤیاهای صالحه همه‌اش هم حسن نیست. ممکن است حسن باشد ممکن است عیب هم باشد. بستگی به خواب بیننده دارد. گاهی وقت‌ها به خاطر شایستگی‌های انسان، به خاطر بشارت است. این حسن است. شما یک کار شایسته‌ای

می‌کنید، پرده‌ای در خواب نشانتان می‌دهند. «لَهُمُ الْبَشَرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ...»^۱، این مراد خواب صالح است. گاهی وقت‌ها هم عیب است. بنده دارد می‌رود منحرف شود، یک خواب خوب می‌بیند برمی‌گردد. خوب، این ضعفش بود. این یک امتیاز از او کم می‌شود. مثلاً فردی معارض بوده، یا منکر بوده؛ با دیدن یک خواب برگشته است. خوب، این ضعف است. بنابراین رؤیاهای صالحه همه‌اش دلیل بر قوت نفس و قوت روح نیست. فرشتگان عالم غیب را دیدند، آدم عالم غیب را ندیده است. این زمینه ذهنی را داشته باشید؛ می‌خواهیم برسیم به آخر مطلب که بالاخره این دعوی فرشتگان و انسان به کجا خواهد رسید؟ چه کسی برتر خواهد شد؟ یکی غرائز انسانی است که فرشتگان غرائز ندارند. یکی طبیعت مذموم و مزاحم کمال است، بخل مزاحم کمال است؛ حرص مزاحم کمال است. قرآن می‌فرماید: «...وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا»^۲؛ و انسان، ضعیف آفریده شده است. ما یک دو رکعت نماز می‌خوانیم می‌گوییم: نیم ساعت بخوابیم خسته شدیم. یک دعا کمیل می‌رویم دو ساعت حرف لغو می‌زنیم که رفتیم دعا کمیل خواندیم. ولی جبرئیل می‌گوید: یا رسول‌الله! این‌ها از روزی که خلقشان کرده، (حالا چند میلیون سال بوده، خدا داند) چشمشان را بالا و پایین نکردند. ببیند او در چه قوتی است ما در چه وضعی هستیم! اگر یک کسی روزی پنجاه رکعت نماز بخواند، می‌گوییم قوت نفس دارد. اما امیرالمؤمنین^(ع)

۱- یونس آیه ۶۴

۲- نساء آیه ۲۸

می‌فرمایند: «... وَ مِنْهُمْ سُجُودٌ لَا يَرْكَعُونَ وَ مِنْهُمْ رُكُوعٌ لَا يَنْتَاصِبُونَ...»^۱؛ گروهی از فرشتگان از روزی که خلق شدند همواره در حال سجده‌اند رکوع ندارند و بعضی در حال رکوع آفریده شدند و سر از رکوع برداشتند؛ می‌توانند بردارند، بر نمی‌دارند. در برابر آن قوت فرشتگان، انسان ضعیف آفریده شده، فوراً فشار به او وارد می‌شود، خسته و کسل می‌شود. انسان ضعیف آفریده شده است. همچنین انسان عجول است. اگر امروز یک عبادتی کرد، می‌خواهد به سرعت چشمش به عالم غیب باز شود. بعضی‌ها می‌روند در وادی عرفان، دو روز که شد رها می‌کنند. می‌خواهد یک سال عبادت به جا آورد، عارف کامل شود. انسان عجول است. فرشتگان این طبایع ناپسند را ندارند. اینها موانع است؛ نمی‌گذارد انسان حرکت کند و اما انسان یک چیز دارد. زمینه و استعدادش زیاد است. اگر شما بگویید انسان از نظر زمینه‌ی رشد برتر از فرشتگان است درست گفتید. استعداد بالاتری دارد، بالفعل نه؛ عملاً اکثر قریب به اتفاق مردم از این موهبت استفاده نمی‌کنند. یعنی آنهایی که گفتند: فرشتگان از انسان‌ها بهتر هستند، بالفعلش را گفته‌اند. آنهایی که می‌گویند: انسان‌ها از فرشتگان بهتر هستند، استعدادش را گفتند. درست است. از جهت استعداد دلائل داریم. ثابت می‌کنیم که انسان از فرشتگان زمینه‌ی بالاتری دارد. گفتند: بهترین دلیل بر امکان شیء چیست؟ وقوع شیء. وقتی چیزی اتفاق افتاد معلوم است که امکان دارد. آیا ما نداریم انسانهایی که از فرشتگان بالاتر هستند؟

یک سؤال: ما دو موجود داریم؛ یکی از آنها طبیعت‌های زشت دارد، غرائز دارد، نیازهای مادی دارد، هزار مانع دارد، در زندگیش رنج دیده، مصیبت دیده، ولی بر همه‌ی این‌ها غلبه کرده است. روی طبیعت‌ها پا گذاشته و از آنها رد شده است. همه‌ی غرائز را لگدکوب کرده (لگدکوب نه به معنای اینکه غرائز را از بین برده، نه، جلوی طغیانشان را گرفته و مهارشان کرده) حوائج زندگی نتوانسته او را وادار کند که از راه خدا در برود. (روایت داریم که امام صادق^(ع) فرمودند: ^۱ مؤمن از گرسنگی می‌میرد و دستش را به طرف دشمن ما دراز نمی‌کند). یکی اینگونه است و به اطاعت محض رسیده. یک موجود دیگر هم داریم که هیچ کدام از این‌ها را نداشته؛ او هم به اطاعت محض رسیده. کدامیک از این دو بهترند؟ شما قضاوت کنید. او که با مانع به این مرتبه رسیده است یا او که با مانع رسیده؟ بگویند: دو نفر اسب سوار بودند؛ با هم مسابقه دادند؛ یکی اسب سوار در جاده آسفالت می‌دوید و یکی اسب سوار ده نوع مانع سر راهش بود. پرش طولی و پرش ارتفاعی و استخر آب و ... از همه‌اش هم پرید درست هم با هم رسیدند به خط پایان. کدام اول هستند؟ معلوم است. پس معلوم است انسان استعداد و زمینه بیشتری دارد. یعنی اگر بتواند بر این غرائز غلبه کند و از این موانع رد شود از فرشتگان بالا می‌زند. نمونه‌اش هم انبیاء و اولیاء هستند. پیغمبر اسلام نماینده‌ی انسان و یا برترین انسان است، جبرئیل هم برترین فرشتگان، کدامشان بالاتر هستند؟

۱- تحف العقول، ص ۳۰۳ - نشر جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ق.

پیامبر^(ص) گفتند: چرا نمی آیی؟ گفتند: یا رسول الله! یک ذره جلو بیایم، می سوزم. اینجا دیگر جای من نیست. از این حجابها نمی توانم رد شوم.^۱ (این تو هستی که از این حجابها گذشتی و بی واسطه خدا را ملاقات می کنی). چون در آن تعبیر دارد که حضرت فرمود: من خدا را دیدم ولی با چشم دلم دیدم. خدا دست رحمتش را بین دو سینه من گذاشت و به طوری که سردی آن را احساس کردم.^۲ کدام فرشته به این مقام رسیده است؟! بالاخره اگر قرار مفاضله باشد مفاخره در فضیلت باشد، آدمیان چه کسی را جلو می اندازند؟ رسول خدا و ائمه هدی را. فرشتگان هم مجبورند جبرئیل را. چون مقربترین شان جبرئیل است. کدام برنده می شوند؟ بنابراین قضاوت عادلانه به اعتقاد ما این است. آنچه بالفعل است فرشتگان برتری دارند. چون فرشتگان گناه نمی کنند، دائماً در حال عبادت هستند؛ بندگان مکرم خدا هستند. دلائلش را هم گفتم. آیا این مطلب که می گوئیم: فرشتگان مختارند درست است؟ مختارند اگر یک ظرف غذایی بگذارند جلوی ما، غذا هم خیلی خوشمزه باشد و ما هم خیلی گرسنه باشیم. اما همین که بخواهیم بخوریم بگویند: در آن سم سیانور است. می خوریم؟! نمی خوریم. این نخوردن شما اجباری است یا اختیاری؟ اختیاری است. درست است اختیاری، اما یک نوع اختیاری که امکان تخلف ندارد. درست است فرشتگان اطاعت می کنند اما آنها نعره جهنم را می شنوند؛ آن عذابهای جهنم را می بینند. آن همان مثالی است که کلتی گرفته بالای سر آقا و می گوید: دست به لیوان آب بزنی

۱- تفسیر المیزان (پیشین)، ج ۱۳، ص ۲۹

۲- همان، ص ۳۲

شلیک می‌کنم. می‌داند که راست می‌گوید و می‌زند. به اختیار نمی‌خورد؛ اما این چه اختیاری است؟ شاید آن کسی که می‌گوید: اطاعت فرشتگان یک اطاعت جبری و سرشستی است؛ منظورش این است. نمی‌خواهد بگوید اینها مثل یک دستگاهی دارند کار می‌کنند. بنابراین می‌شود این نظرات را به هم نزدیک کرد. بگوییم: فرشتگان مختار هستند، امکان خطا دارند، کمال هم دارند؛ اما این را هم باید توجه داشت که اختیار فرشتگان هم با توجه به اینکه دارند عالم غیب را می‌بینند، غرائز و موانع ندارند، در عین این هم که موانع ندارند اما معصوم مطلق نبوده و قصورشان از ناحیه قصور در معرفت است اما این چنین اختیار محض، مثل آدم‌ها هم نیست که گاهی حالش می‌آید بلند می‌شود نماز می‌خواند؛ گاهی می‌رود پای بساط قمار می‌نشیند، گناه می‌کند. پس مراتب فرق دارد. نهایت امر این شد که انسان استعداد بالا رفتن و برتر شدن از فرشتگان شدن را دارد اما بالفعل اینگونه نیست. عده‌ی بسیار کمی از انسان‌ها از این منزلت استفاده می‌کنند. در قرآن مقربین را «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ * وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ»؛ (گروهی از آنها) از امت‌های نخستینند * و اندکی از امت آخرین) معرفی کرده. مقربین انسان‌ها ظاهراً از مقربین فرشتگان بالاتر هستند. چون رأس مقربین انسان‌ها که پیامبر اکرم (ص) است از رأس مقربین فرشتگان جبرئیل برتر است. اما این‌ها اندک و ناچیزند.

آیات مطرح شده در جلسه پنجم:

- ۱- «...بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَّا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (انبیاء آیات ۲۶ و ۲۷)
- ۲- «...لَّا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (تحریم آیه ۶)
- ۳- «فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ هُمْ لَّا يَسْأَمُونَ» (فصلت آیه ۳۸)
- ۴- «...وَ هُمْ مِّنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ» (انبیاء آیه ۲۸)
- ۵- «إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَاسْتَكَبِرُونَ عَنِ عِبَادَتِهِ وَ يُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ يَسْجُدُونَ» (اعراف آیه ۲۰۶)
- ۶- «وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (اسراء آیه ۷۰)
- ۷- «...وَ يُرْسِلْ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً...» (انعام آیه ۶۱)
- ۸- «هُوَ الَّذِي يُصَلِّيٰ عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ يُخْرِجُكُمْ مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» (احزاب آیه ۴۳)
- ۹- «يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِّنْ فَوْقِهِمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (نحل آیه ۵۰)
- ۱۰- «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» (بقره آیه ۱۵۷)
- ۱۱- «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ...» (احزاب آیه ۵۶)
- ۱۲- «لَّا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لَّا تَأْتِيهَا * إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا» (واقعه آیات ۲۵ و ۲۶)
- ۱۳- «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُّصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره آیه ۱۵۶)

- ۱۴- «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَابًا» (نبا آیه ۳۵)
- ۱۵- «...جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنَحَةٍ مِّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعًا...» (فاطر آیه ۱)
- ۱۶- «فَأَلْمَدِبَّاتِ أَمْرًا» (نازعات آیه ۵)
- ۱۷- «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» (تکویر آیه ۱۹)
- ۱۸- «مَطَّاعٍ ثُمَّ أَمِينٍ» (تکویر آیه ۲۱)
- ۱۹- «...إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ» (یوسف آیه ۵۴)
- ۲۰- «ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ» (تکویر آیه ۲۰)
- ۲۱- «قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَىٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ... * مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ» (بقره آیات ۹۷ و ۹۸)
- ۲۲- «...وَرَفَعَ أَبْوَابَهُ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ...» (یوسف آیه ۴)
- ۲۳- «...إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» (یوسف آیه ۴)
- ۲۴- «فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ» (نور آیات ۳۶ و ۳۷)
- ۲۵- «...أَتَيْنَا طُوعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» (فصلت آیه ۱۱)

۲۶- «قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدَ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَّا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ» (مائده آیه

(۱۱۵)

۲۷- «...وَوُجِدَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا» (نساء آیه ۲۸)

۲۸- «لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ...» (یونس آیه ۶۴)

۲۹- «ثَلَاثَةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ * وَ قَلِيلٌ مِّنَ الْآخِرِينَ» (واقعه آیات ۱۳ و ۱۴)

احادیث مطرح شده در جلسه پنجم:

۱- شرح امعه، کتاب الصلوه - مبحث سلام نماز

«السَّلَامُ عَلَى أَنْبِيَاءِ وَرُسُلِهِ، السَّلَامُ عَلَى جِبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ، السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ»

۲- نهج البلاغه مرحوم دشتی، حکمت ۲۰۱، ص ۶۷۰

«إِنَّ مَعَ كُلِّ إِنْسَانٍ مَلَكَيْنِ يَحْفَظَانِهِ فَإِذَا جَاءَ الْقَدْرُ خَلِيَا بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ»؛ انسان را رها می‌کنند با اجلش و اجل او را می‌گیرد.

۳- بحار الانوار، ج ۵۶، ص ۲۶۱

«رَأَيْتُ لَهُ سِمَاتَهُ جَنَاحٍ مِنْ لَوْلُؤٍ قَدْ نَشَرَ هُمَا فِيهِمَا...»

۴- نهج البلاغه دشتی، خطبه ۱، ص ۲۳

امیرالمؤمنین (ع) می‌فرمایند: «...مُتَلَحِّفُونَ تَحْتَهُ بِأَجْنَهَتِهِمْ...»؛ عده‌ای از فرشتگان بالها را به خود پیچیده‌اند.

۵- فرازی از مناجات شعبانیه

«وَ مُخْتَلَفَ الْمَلَائِكَةِ»؛ محل رفت و آمد فرشتگان.

۶- نهج البلاغه مرحوم دشتی، حکمت ۴۷۴، ص ۷۴۰

امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «مَا أَلْمَجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَعْظَمِ أَجْرًا مِمَّنْ قَدَرَ فَعَفَّ»؛ آن مجاهدی که در راه خدا جهاد کرده برای خدا جنگیده و برای خدا کشته شده شهید است (هر چه گناه کرده بخشیده

می‌شود به جز بدهکاری که بخشید نمی‌شود). اجرش از انسان جوان پاکدامن بیشتر نیست. «لَكَادَ الْعَافِيَةُ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ»؛ جوان عقیف نزدیک است که فرشته باشد.

۷- نهج البلاغه مرحوم دشتی، خطبه ۲۰، ص ۴۵

امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «فَإِنَّكُمْ لَوْ عَايَنْتُمْ مَا قَدْ عَايَنَ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ لَجَزَعْتُمْ وَوَهَلْتُمْ وَ سَمِعْتُمْ وَ أَطَعْتُمْ...»؛ آنچه را که مردگان دیدند اگر شما می‌دیدید، ناشکیبا بودید و فریاد می‌کردید، ضجه می‌زدید، می‌شنیدید و اطاعت می‌کردید. دیگر هم گناه نمی‌کردید.

۸- نهج البلاغه، خطبه ۱

امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «... وَ مِنْهُمْ سُجُودٌ لَا يَرْكَعُونَ وَ مِنْهُمْ رُكُوعٌ لَا يَنْتَاصِبُونَ...»؛ گروهی از فرشتگان از روزی که خلق شدند همواره در حال سجده‌اند رکوع ندارند و بعضی در حال رکوع آفریده شدند و سر از رکوع برنداشتند.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جلسه ششم (۱۳۸۷/۳/۲۲)

خاتمیت پیامبر گرامی اسلام (ص):

این بحث از مباحث مهم قرآنی است. البته شاید برای عده‌ای این بحث ساده باشد و بگویند که این چیز واضحی است. اما در جامعه اسلامی مسائلی پیش می‌آید، اتفاقاتی می‌افتد، ادعاهایی برای بعضی از مردم بی‌اطلاع صورت می‌گیرد که باعث درد سر می‌شود. بنابراین لازم است که بر روی این مسئله به صورت کلی و موضوعی در قرآن کریم بحث کنیم. در میان آیات قرآن و روایات ما، فراوان پیرامون خاتمیت پیامبر اسلام صحبت شده است. آیه معروفی در قرآن است که می‌فرماید: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ...»؛ محمد (ص) پدر هیچ یک از مردان شما نبوده و نیست؛ ولی رسول خدا و ختم‌کننده و آخرین پیامبران است (البته این نفی پدرخواندگی و پسرخواندگی زیدبن حارثه است چون بعد از آن آیات آمده است). کلمه خاتم یعنی پایان دهنده، پایان دهنده به مسئله نبوت و معنایش این است که بعد از پیامبر اسلام هیچ پیامبر دیگری نمی‌آید. چرا به جای خاتم‌المرسلین کلمه‌ی خاتم‌النبیین به کار رفت؟ اگر می‌فرمود خاتم‌المرسلین تعداد مرسلین محدود بود. ۳۱۳ رسول بودند و معنایش این می‌شد که دیگر بعد از پیامبر اسلام رسولی نخواهد آمد، ولی نبی ممکن است بیاید. امکان بود که کسی ادعای نبوت کند و بعد بگوید: پیامبر نگفته است که بعد از من نبی نیست، فرمود بعد از من

خاتمیت پیامبر

اسلام (ص):

- در آیه ۴۰ احزاب، از کلمه‌ی خاتم‌النبیین، استفاده کرده است؛ کلمه خاتم یعنی پایان دهنده، پایان دهنده به مسئله نبوت و معنایش این است که بعد از پیامبر اسلام هیچ پیامبر دیگری نمی‌آید.

رسولی نیست. لذا کلمه‌ی «نبی» را که شامل تمام پیامبران می‌شود به کار برده است. یعنی هر پیامبری نبی است و کمترین مرتبه‌ی ارتباط خدا از طریق نبوت را وحی می‌گویند. هر رسولی نبی است ولی هر نبی رسول نیست. تعداد رسولان محدود است (۳۱۳ نفر) و در روایت مشهور هم آمده است.^۱ بنابراین فرمود: خاتم النبیین؛ یعنی بعد از پیامبر گرامی اسلام هیچ پیامبری نخواهد آمد. چه رسول و چه نبی، هیچ کس نخواهد آمد. جمیع فقها و جمیع مفسرین امت اسلامی معتقدند به این که بحث خاتمیت پیامبر جزء ضروریات دین است. وقتی می‌گوییم ضروری دین یعنی اینکه همه در آن اتفاق نظر دارند و اگر کسی آن را انکار کند کافر است و از دین خارج شده و مرتد است. حتی در بعضی از روایات هم داریم که هر کس منکر خاتمیت پیامبر اسلام شود کافر است.^۲ از خوارج نهروان (الان هم یک فرقه‌هایی از خوارج هستند آنها هم به این اعتقاد دارند)، وهابیه و... تا شیعه امامی و سایر فرق اسلامی، خاتمیت را جزء ضروریات دین می‌دانند. منکر آن را هم قطعاً کافر می‌دانند. نص قرآن بر خاتمیت پیامبری توسط پیامبر اسلام است.

روایاتی که تصریح به خاتمیت دارند بسیار زیاد هستند. متأسفانه همیشه کسانی پیدا می‌شوند که ادعا می‌کنند ما پیغمبریم. حتی کسانی ادعای خدایی کرده بودند. در عصر ما هم آدمهای خودخواه و متکبری که نه هنری دارند، نه علمی، نه جایگاهی و نه اعتبار اجتماعی دارند برای

۱- بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۴۳

۲- بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۲۰۸

- هر رسولی نبی است ولی هر نبی رسول نیست.

- جمیع فقها و جمیع مفسرین امت اسلامی معتقدند به این که بحث خاتمیت پیامبر جزء ضروریات دین است و منکر آن کافر است.

- نص قرآن بر خاتمیت پیامبری توسط پیامبر اسلام است.

اینکه یک جایگاه دروغینی پیدا کنند چهار تا آدم نادان را دور خودشان جمع می‌کنند و دعوی نبوت می‌کنند؛ در همین دهه گذشته تا حال، صد مدعی مهدویت را گرفته‌اند که یکی از یکی بی‌سوادتر بودند. یک نفر نزد خلیفه آمد و ادعای پیغمبری کرد. خلیفه گفت: چه دلیلی بر پیامبریت داری؟ گفت: قرآن دلیل من است. خلیفه گفت: کجای قرآن؟ گفت: من اسمم نصرالله است و قرآن گفته: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ»؛ هرگاه نصرالله بیاید. خبر از آمدن من داده است. یک نفر نزد یکی از سلاطین صفوی رفت و گفت: من پیغمبرم. گفت: اسم تو چیست؟ گفت: اسم من لا است. گفت: دلیل بر نبوت چیست؟ گفت: پیغمبر خبر داده است. گفت: پیغمبر چه خبر داده است؟ گفت: پیامبر فرمودند: «لا نبی بعدی»؛ پیغمبر بعد از من آقای «لا» است. من هم اسمم «لا» است. خانمی ادعای پیامبری کرده بود. خلیفه گفت: پیامبر فرمودند: «لا نبی بعدی»؛ بعد از من پیغمبری نیست. گفت: درست است. ولی نگفته است: «لا نبیة بعدی»؛ من نبیة هستم، نبی که نیستم. فرمودند پیامبر مرد، ولی نفرمود که پیامبر زن نمی‌آید! عده‌ای از آدمهای عقده‌ای و خودخواه و بی‌سواد در طول زمانها پیدا شده‌اند و ادعا کرده‌اند و وقتی هم زندگی آنها را بررسی می‌کنید می‌بینید که هیچ فضیلت و کرامتی در وجودشان نیست جز یک مشت رذایل. متأسفانه در جامعه یک عده افرادی که افکارشان مریض است، آدمهایی که اطلاعات کافی از دین ندارند، اطلاعاتی که بتواند آنها را حفظ کند را ندارند. نه روایتی را می‌شناسند، نه قرآن را خبر دارند و نه مسئله ضروری بودن خاتمیت را می‌دانند، گول این افراد را می‌خورند و منحرف

می‌شوند. بنابراین ما این چیزها را دست کم نگیریم و نگوییم که این بحث خاتمیت چیز واضحی است و دیگر نیازی به بحث کردن ندارد. اتفاقاً چیز خیلی مهمی است.

خاتمیت پیامبر اسلام در قرآن و روایات:

یک روایت طولانی در اصول کافی است که خبر اسلام آوردن یک یهودی به نام ابوسعید غانم هندی و شیعه شدنش را از قول خودش آورده است و خیلی جالب است. عبارتی در جملات و گزارشش وجود دارد که می‌گوید: «أَنَا نَقَرَأُ فِي كُتُبِنَا أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ»؛ ما در کتابهای آسمانی مدام می‌خواندیم که پیامبر اسلام آخرین پیامبران است. در کتب آسمانی این مسئله بوده، کما اینکه در روایات بسیاری توضیح داده شده که بحث خاتمیت رسول گرامی اسلام در کتب آسمانی تصریح شده است. در دعاهای بسیاری، دعاهایی که در آن دعاها از ائمه روایت شده و در آن دعاها پیامبر با لقب خاتم النبیین ذکر شده، بسیار زیاد هستند. (من فقط به صورت گزارشی عرض می‌کنم چون اگر بخواهیم یکی یکی بخوانیم یک ترم فقط باید آدرس بخوانیم یا حدیث بخوانیم که امکانش نیست لذا به صورت گزارش عرض می‌کنم). یا در آن سلامی که بعد از سلام اول نماز است، در آخر اسم پیامبر را به عنوان خاتم النبیین و لا نبی بعده می‌بریم. بعد از سلام بر فرشتگان سلام بر پیامبر می‌دهیم بعد هم می‌گوییم: «...خَاتَمُ النَّبِيِّينَ لَا نَبِيَّ بَعْدِهِ». این سلام مسنون است، یعنی سنت است که بعد از سلام اول این سلام را بگویند بعد هم سلام دوم را بگویند. همچنین در زیارات بسیاری کلمه خاتم النبیین به کار رفته است. من به بعضی از این

خاتمیت پیامبر اسلام
در قرآن و روایات:

- در زیارات بسیاری
کلمه خاتم النبیین به
کار رفته است.

عبارت‌ها اشاره می‌کنم. «اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَى عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ»^۱. امثال این زیارت بسیار زیاد است که کلمه خاتم‌النبیین بعد از اسم پیامبرگرامی آمده است.

در خطبه غدیر است که حضرت فرمود: «بِیَ وَ اللَّهِ بِشْرَ الْأَوْلُونَ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ أَنَا خَاتَمِ النَّبِيِّينَ...»^۲؛ به خدا سوگند، پیامبران قبلی، پیشینیان را به آمدن من بشارت داده‌اند و آخرین پیامبران هستم. «فَمَنْ شَكَّ فِي هَذَا فَهُوَ كَافِرٌ كُفْرَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى»؛ هر کس در خاتمیت من و در این که من آخرین پیامبران هستم شک کند، کافر است و آن هم نه کفر عادی، کفر جاهلی؛ یعنی کفری که همراه شرک به خداست. چون یهودیها و سایر اهل کتاب، به نظر ما کافرند، اما مشرک نیستند. شرک بدترین نوع کفر است. کفر جاهلیت اولی همان بت پرستی است. پیامبر می‌فرماید: هر کس در خاتمیت رسالت من شک کند کافر است، آن هم کافر به کفر جاهلیت اولی.

یک روایت بسیار معروف و صحیح‌السندی است از حضرت عبدالعظیم حسنی، (همان کسی که در شهر ری مدفون و معروف به شاه عبدالعظیم است، روایات بسیاری در فضیلت این بزرگوار وارد شده است و حتی روایت داریم که ثواب زیارت مزار ایشان ثواب زیارت سید الشهداء را دارد. این خود نشان می‌دهد که منزله ایشان بسیار بالا است. ایشان بر امام هادی^(ع) وارد شدند و

- روایات بسیاری در مورد خاتمیت نزد شیعه و سنی وجود دارد.

۱- فقیه، ج ۱، ص ۳۱۸

۲- مستدرک‌الوسایل، ج ۱، ص ۳۱۸ - بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۲۰۸

امام خیلی اکرام کردند فرمودند: «مَرَحَباً بک یا ابالقاسم»، با کنیه خطابش کردند.^۱ «أَنْتَ وَلِيْنَا حَقًّا»؛ تو به حق ولی ما هستی. این عبارات نشان می‌دهد که ایشان فرد بسیار عزیزالوجودی نزد ائمه بودند که امام اینگونه خطابش می‌کنند. در یک عبارتی است که امام جواد(ع) به ایشان فرمودند: «أَنْتَ شِيعَتُنَا حَقًّا»؛ تو به حق شیعه ما هستی. ما این عبارت را در مورد فرد دیگری نشنیدیم. در مورد حضرت عبدالعظیم حسنی که خودش از فرزندان ائمه بوده، شنیده شده است. این شخصیت بزرگوار به امام عرض می‌کند: یابن رسول‌الله! من آمده‌ام تا دینم را به شما عرضه کنم، عقایدم را عرضه کنم. شما ببینید عقاید من درست است یا نه. هر کدام که اشکال دارد را اصلاح کنید. عقایدش را عرضه کرد تا این روایت، می‌گوید: «أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ»؛ پیامبر اسلام آخرین پیامبران است. «لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ»؛ هرگز پیامبری بعد او نیست. «إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ تا روز قیامت. «وَأَنَّ شَرِيعَتَهُ خَاتَمُ الشَّرَائِعِ لَا شَرِيعَةَ بَعْدَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۲؛ شریعت نبوی هم آخرین شریعت‌هاست هیچ شریعت دیگری تا روز قیامت بعد از آن نخواهد آمد. این هم از احادیث مشهور کتب شیعه است که بحث خاتمیت را تصریح دارد.

روایت دیگری است که پیامبرگرامی فرمودند: «أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَ لَا فَخْرَ وَ أَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ»^۳؛ من سید فرزندان آدم هستم و افتخاری هم نمی‌کنم و من آخرین پیامبر هستم.

۱- بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۶۸

۲- بحارالانوار (پیشین)، ج ۳۶، ص ۴۱۲

۳- بحارالانوار، ج ۹، ص ۲۹۴

در روایت دیگری حضرت فرمودند: «أَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَ عَلَى خَاتَمِ الْوَصِيِّينَ»^۱؛ من خاتم پیامبرانم و علی^(ع) خاتم اوصیاء است.

در روایات معراج در هر آسمانی که پیامبر می خواست به همراه جبرئیل وارد شود، جبرئیل صدا می زد و فرشته‌ی مأمور باز کردن در، می گفت: چه کسی هستی؟ می گفت: جبرئیلیم و به همراه من خاتم‌النبیین است. بعد فرشته می گفت: مگر مبعوث شده؟ می گفت: بله، مبعوث شده است. در روایت معراج نگاه کنید، در همه طبقات آسمان پیغمبر گرامی اسلام به خاتم‌النبیین توصیف شد و فرشتگانی که به دیدار حضرت می آمدند او را به خاتم‌النبیین وصف می کردند.

روایت دیگری از امام باقر^(ع) است که درباره‌ی تفسیر آیه سوره احزاب که قبلاً خواندم فرمودند: خاتم‌النبیین یعنی: «لَا نَبِيَّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ»^۲؛ خاتم‌النبیین، یعنی پیامبر دیگری بعد از حضرت نیست. یعنی ختم نبوت.

روایت دیگری است که حضرت سیدالشهداء^(ع) از اعمش نقل کرده‌اند که از پیامبر سؤال کرد: «فَأَخْبِرْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ يَكُونُ بَعْدَكَ نَبِيٌّ؟ فَقَالَ: لَا أَنَا خَاتَمَ النَّبِيِّينَ»؛ اعمش گفت: یا رسول‌الله! بعد شما پیغمبر دیگری هم هست. فرمودند: نه من خاتم‌النبیین هستم. «لَكِنْ يَكُونُ بَعْدِي أَيْمَةٌ قَوَّامُونَ بِالْقِسْطِ بَعْدَ نُبُوءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ»؛ اما بعد من امامانی هستند که قیام‌کنندگان به عدالت هستند به تعداد

۱- بحارالانوار (پیشین)، ج ۱۶، ص ۳۲۵

۲- اصول کافی (پیشین)، ج ۱، ص ۱۹۸

۳- بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۲۷۱

نقیبان بنی اسرائیل، یعنی دوازده نفر که این روایت ائمه‌ی اثنی عشر است که شیعه و سنی نقل کرده‌اند.

روایت دیگری است که پیامبر گرامی^(ص) فرمودند: «ما سَأَلْتُ رَبِّي شَيْئًا أَلِي سَأَلْتُ لَكَ مِثْلَهُ»؛ یا علی هر کرامتی را برای خودم خواستم برای تو هم همان کرامت را خواستم. «غَيْرَ أَنَّهُ قَالَ لَا نَبُوهُ بَعْدَكَ أَنْتَ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَ عَلِيٌّ خَاتَمُ الْوَصِيِّينَ»^۱؛ خداوند فرمود: تو آخرین پیامبران هستی و علی هم آخرین وصی است.

در حدیث رضوی است که امام رضا^(ع)، در یک مجلسی در حضور مأمون و بزرگان قوم بود، به مأمون فرمودند: «أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ وَ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَ أَفْضَلُ الْعَالَمِينَ لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ»؛ بعد از او پیغمبری نیست. «وَ لَا تَبْدِيلَ لِمِلَّتِهِ»^۲؛ و در آیین و شریعت و روشش تغییری نخواهد آمد. «وَ لَا تَغْيِيرَ لِشَرِيعَتِهِ»؛ دینش هم هیچ تغییری نخواهد داشت. «لَا» در اینجا لای نفی جنس است.

گزارش کلی یک روایت این است که فرمودند تا روز قیامت شریعت دیگر بعد از این پیامبر نخواهد بود. این یک گزارش کلی در مورد بحث خاتمیت پیامبر اسلام است بیان شد. بحث خاتمیت از محکمترین ضرورات اسلام است.

تعداد روایات:

– این خاتمیت تا روز قیامت است و از محکمترین ضروریات اسلام است.

۱- عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۷۳- قم، نشر جان، ۱۳۷۸ ق

۲- تحف العقول (پیشین)، ص ۴۱۵

آن روایاتی که می‌فرمایند بعد از پیامبر اسلام پیامبری نیست و با عبارت «لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ» آمده‌اند بیش از ۲۰۰ تا هستند، یعنی خیلی از حدیث‌شناسان می‌گویند که روایت وقتی به سه تا رسید مستفیض می‌شود و وقتی به چهار تا رسید، متواتر می‌شود. بعضی‌ها عدد گذاشته‌اند. ولی معمولاً وقتی روایت به شش یا هفت تا رسید، خصوصاً اگر هیچ معارضی نداشته باشد، متواتر است. روایت قطعی است. اگر روایت به هزار تا رسید آیا می‌توان آن را انکار کرد؟ ما فقط روایاتی که بعد از آن فرمود: «لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ»، بیش از دویست مورد داریم.

روایاتی که کلمه خاتم‌النبیین را آورده است. یعنی فرموده که پیامبر اسلام خاتم‌النبیین است، با حذف تکراری‌ها بیش از ۴۰۰ تا است. (تا حالا ۶۰۰ تا شد).

روایاتی که به صورتهای دیگر آمده است. مثلاً گفته حلال و حرام پیامبر تا روز قیامت همین طوری است. روایاتی که فرموده است با مرگ پیامبر و رحلت ایشان وحی آسمانی قطع شده اینها هم یک دسته‌ای هستند. روایاتی که با واژه‌هایی مثل خاتم‌الانبیاء به کار رفته صدها روایت هستند. اگر اینها را روی هم بریزیم از هزار روایت متجاوز می‌شود. کسی نمی‌تواند هزار روایت آن هم بدون معارض را نادیده بگیرد. هزار روایتی که در میان آنها مثلاً حدیث منزلت خودش به تنهایی متواتر است این حدیث را هم شیعه و هم سنی متواتر می‌داند. پیامبر اسلام فرمود: «أَنْتَ مِنْنِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»؛ یا علی جایگاه تو در برابر من مانند جایگاه هارون در برابر موسی است (فقط فرق تو با هارون این است که هارون پیغمبر بود تو پیغمبر نیستی). «إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»؛ مگر اینکه بعد از من دیگر پیامبری نیست. این حدیث از ابتدا تا انتهایش جزء احادیث

متواتر و قطعی نزد شیعه و سنی است، نزد جمیع فرق اسلام. اگر کار به بقیه‌اش هم نداشته باشیم همین یک حدیث متواتر است و عرض کردم که احادیث دیگر از هزار مورد بیشتر است. روایت متواتر منزلت را گفتیم. ظاهراً این روایت را بیش از یک مورد پیامبر بیان فرموده‌اند تا اتمام حجت شود و مسلمانان عذری در مقابل خدا نداشته باشند. بعد از آن هم فرمودند: «إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»؛ بعد از من پیامبری نیست.

یکی از سنن الهی که خدا در قرآن خبر داده است این است که هر پیامبری موظف بود پیغمبر بعد از خود را به این شکل یاری کند. که به امتش بگوید: بعد از من فلان پیامبری با این ویژگی‌ها می‌آید. امیرالمؤمنین در خطبه اول نهج‌البلاغه به این مطلب اشاره کردند. که وظیفه انبیاء بود و خدا از آنها پیمان گرفته بود که پیغمبرانی که بعد از شما می‌آیند را تأیید کنید (تا برای امت شما، ایمان آوردن آسان باشد و سردرگم و حیران نشوند). آیه ۸۶ آل عمران می‌فرماید: «وَأِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ»؛ خدا از پیامبران (در عالم میثاق یا ذر) پیمان گرفت که: هر رسولی که می‌آید شما موظفید که او را تصدیق و تأیید کنید، آیا پیمان می‌سپرید و آیا اقرار می‌کنید؟ «قَالُوا أَقْرَرْنَا». امیرالمؤمنین^(ع) در خطبه اول نهج‌البلاغه اشاره به همین آیه کردند، مبنی بر اینکه: پیغمبران الهی یک سنت جاری داشتند و آن این بود که پیامبران قبل از خود را تصدیق می‌کردند و بشارت به پیغمبران بعد از خود می‌دادند. در سوره «صف» از زبان حضرت عیسی^(ع) می‌فرماید: من تصدیق کننده‌ام به آن چیزی که

- سنت خبر دادن هر پیامبر از پیامبر بعد از خود و تصدیق ما قبل خود.

قبل از من بوده و بشارت دهنده‌ام به رسولی بعد از من که نام او احمد است. این مطلب که خبر پیامبر گرامی اسلام در جمیع کتب آسمانی بوده است، متواتر است. یکی دو روایت هم نیست. اینکه اخبار آمدن یهودیان به نزد پیامبر و اینکه ویژگیهایش را می‌پرسیدند آن قدر در کتب شیعه و سنی زیاد است که هیچ کس نمی‌تواند در آن تردید کند. پس معلوم است که پیغمبران الهی قصور نکردند. خودشان تصریح می‌کردند که دین ما دین آخری نیست. منتظر بمانید تا پیامبر بعدی بیاید. شما فکر می‌کنید که یهودیان در مکه و مدینه چه می‌کردند؟ مسیحیان در اطراف مکه چه کار داشتند؟ اصلاً در آنجا که دعوت حضرت موسی و عیسی نبود، در آنجا که مبلغ مسیحی و یهودی نرفته بود. جایگاه مسیحیان و یهودیان اطراف بیت المقدس بود. عده‌ای از متدینان، مقدسین و شیفتگان پیامبر آخرالزمانشان گفتند که ما در همان جایگاهی که کتب آسمانی خبر داده‌اند که خاتم‌الانبیاء خواهد آمد، خانه می‌سازیم؛ چون در کتب آسمانی آنها ویژگیهایش، مولدش و جای هجرت او و... بوده است. گفتند که می‌رویم در آنجا مقیم می‌شویم و زندگی می‌کنیم که هر وقت مبعوث شد دیگر فرصت فوت نشود. به محض ابلاغ رسالتش به او ایمان آوریم و به شریعت او گراییم. و الا دلیلی نداشت که یهود و نصاری در مناطق مکه و مدینه بیابند آن هم در سرزمینهای لم یزرع زندگی کنند. و خیلی جالب است که در ذیل این آیه شریفه که می‌فرماید: «وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِن قَبْلٍ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ...»^۱؛ و هنگامی که از طرف خداوند، کتابی برای آنها آمد که

موافق نشانه‌هایی بود که با خود داشتند، و پیش از این، به خود نوید پیروزی بر کافران می‌دادند (که با کمک آن، بر دشمنان پیروز گردند). با این همه، هنگامی که این کتاب، و پیامبری را که از قبل شناخته بودند نزد آنها آمد، به او کافر شدند.

قصه از این قرار بود که یهودیان اطراف مدینه ساکن شدند. اوس و خزرج، مردم بومی آنجا بودند. یهودیها مهاجرین بودند درگیر که می‌شدند، به خاطر اینکه عده‌شان کم بود، مهاجر و غریب بودند در نتیجه از آنها شکست می‌خوردند؛ و خط و نشان برای اوس و خزرج می‌کشیدند. می‌گفتند: صبر کنید پیغمبر آخرالزمان ما در همین نزدیکی‌ها مبعوث می‌شود. مبعوث که شد ما قدرت پیدا می‌کنیم و حسابتان را می‌رسیم. قرآن می‌فرماید: «...فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ...»؛ (این افرادی که تهدید می‌کردند) هنگامی که این کتاب، و پیامبری را که از قبل شناخته بودند نزد آنها آمد، به او کافر شدند. کسانی که مورد تهدید بودند جزء یارانش شدند. بعد قرآن می‌فرماید: «...فَاعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ»؛ لعنت خدا بر کافران (آن کسانی که عالمانه روی حق پا گذاشتند).

پس معلوم می‌شود که در کتب آسمانی قصه خاتم‌النبیین کاملاً مشهود است. الان هم اگر شما از یهود و نصاری، (با آنکه کتبشان تحریف شده) سؤال کنید، منکر قضیه خاتم‌النبیین نیستند. می‌گویند درست است و دینشان آخرین نیست. نهایتاً حرفی که می‌زنند این است که می‌گویند هنوز نیامده است. اگر قرار باشد خداوند از پیغمبران چنین پیمانی گرفته باشد، آیا می‌شود که پیامبر اسلام، پیامبران قبلی را تصدیق کند اما به امتش نگوید که بعد از من قرار است پیامبر

دیگری بیاید؟ یعنی موسی^(ع)، عیسی^(ع)، ابراهیم^(ع) و نوح^(ع) قصور نکردند، داوود^(ع) قصور نکرد، سلیمان^(ع) قصور نکرد، رسول الله^(ص) سید المرسلین قصور کرد و یادش رفت که بگوید؟! جالب است که در مورد انبیاء قبله، وقتی سخن از پیامبران می شود مصدق ماقبل و مبشر ما بعد هستند. در مورد کتب آسمانی هم همین طور، اما در مورد پیغمبر اسلام و قرآن فقط مصدق ماقبل را می فرماید و دیگر بحث درباره مابعد آن نیست. قرآن پر است از این آیات. بنابراین بحث خاتمیت از قطعی ترین ضروریات اسلام است و همچنین از قویترین روایات است. اگر کسی بخواهد انکار کند دیگر باید اصل دین را هم انکار کند. چون بقیه اصول قویتر از این نمی توانند باشند، ما که بالاتر از یقین چیزی نداریم. از خبر متواتر بالاتر چیز دیگری نداریم.

دلایل اینکه خاتمیت تا روز قیامت است:

۱- معنای ختم نبوت همین است. وقتی می گوئیم خاتم النبیین، یعنی تا روز قیامت پیامبری نخواهد بود و این چیز واضح و روشنی است. وقتی می گوئیم پیامبر اسلام خاتم الانبیاء است، اگر قرار باشد تا قبل از قیامت پیامبر دیگری هم بیاید دیگر او خاتم الانبیا نخواهد بود. بین شریعت حضرت موسی تا شریعت پیغمبر که ناسخ شریعت موسی بود، ۱۳۰۰ سال فاصله است (چون بعضی ها فکر می کنند حضرت عیسی دارای شریعت مستقل بود، حضرت عیسی مؤید شریعت موسی بود. شریعت موسی با آمدن عیسی نسخ نشد مگر در چند مورد، در مورد آن طیباتی که خدا بر بنی اسرائیل به خاطر ظلمشان بر آنها حرام کرده بود و این مجازات بود. اما در بقیه موارد مسیحیان و پیروان عیسی طبق احکام تورات عمل می کردند. تا قرن دوم یک اختلافات و

دلایل خاتمیت تا روز

قیامت:

۱- معنای ختم نبوت همین است، (دلالت تمام روایات خاتمیت و صراحت آیه قرآن؛ و الا اگر پیامبر دیگری بیاید نبوت ختم نشده).

انحرافات پیش آمد که از همدیگر جدا شدند). هزار سیصد سال یا هزار و سیصد و پنجاه سال طول کشید تا پیامبر اسلام ظهور کرد. با این حال حضرت موسی بشارت داد که بعد از من خاتم النبیین می آید. اگر کسی بخواهد بگوید که بعد از پیغمبر اسلام هم دو سه هزار سال دیگر که شد یک پیغمبر دیگری می آید، این به معنای انکار خاتمیت است، در نتیجه این چه خاتمیتی است که پیامبر اسلام دارند؟ تمام روایات خاتمیت قطعاً دلالت بر این دارند که دیگر پیامبری تا قیامت نخواهد بود و اگر پیامبری باشد نبوت ختم نشده است. موضوع ما این بود که خاتمیت پیامبر تا روز قیامت است. البته به نظر می رسد این حرف، حرف خیلی ساده‌ای است ولی شما خیلی ساده نگیرید. بعضی از منکران و معاندان به هر دروغی دست می زنند تا این حقیقت مسلم اسلام را انکار کنند.

دلایل خاتمیت تا روز

قیامت:

۲- روایات داله بر

اینکه حلال و حرام

محمد (ص) تا روز قیامت

همان است.

۲- روایات داله بر این که حلال و حرام محمد تا روز قیامت همان است. این به چه معنایی است؟ خیلی چیزها در دین موسی بود که عیسی آمد حلالش کرد. قرآن می فرماید: «...وَأُحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي هُرِّمَ عَلَيْكُمْ...»^۱؛ و (آمده‌ام) تا پاره‌ای از چیزهایی را که (بر اثر ظلم و گناه) بر شما حرام شده، حلال کنم. خیلی چیزها در شریعت موسی واجب بود در شریعت اسلام منسوخ شد. در مسیحیت رهبانیت بود؛ در اسلام رهبانیت منسوخ شد، «لَا رَهْبَانِيَّةَ فِي الْأِسْلَامِ»^۲. بنابراین شریعتها با هم تفاوت دارند. یک شریعت می آید، شریعتی دیگر را نسخ می کند. این روایاتی که می فرماید: «حَلَالَ مُحَمَّدٍ صَلَّى

۱- آل عمران آیه ۵۰

۲- مستدرک الوسائل (پیشین)، ج ۸، ص ۱۱۴

اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَحَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۱، یعنی هیچ وقت این شریعت قرار نیست تغییر کند. همین حلال، همین حرام، همین واجب و همین روزه تا روز قیامت برقرار است. این یعنی چه؟ یعنی خاتمیت تا روز قیامت. این دسته از روایات نیز بصورت فراوان در بین روایات وجود دارند.

۳- روایات متواتر ائمه اثنی عشر است بین شیعه و سنی، پیامبر فرمود بعد از من دوازده امام هستند که تا روز قیامت اینها حاکمیت دارند. دائماً اسلام با دوازده امام عزیز است. حضرت این کلمه «لایزال» را به کار می برد که به معنای مستمراً و مداوماً است، بدون تأخیر و بدون انتها می باشد.^۲ و این ائمه جانشین پیامبر و مجری شریعت اسلامی تا روز قیامت هستند.

۴- یک سری روایاتی است که شهادت می دهند که بعد از رسول خدا دیگر وحی وجود ندارد. ارتباط با آسمان به صورت وحی رسمی قطع شدنی است. این که یک شخصی بیاید بگوید من مأمور خدا و پیامبر خدا هستم و خدا گفته این کار را بکنید این قطع شده است. یکی از این روایات را من عرض می کنم. در نهج البلاغه امیرالمؤمنین^(ع) فرمودند: «لَقَدْ انْقَطَعَ بِمَوْتِكَ مَا لَمْ يَنْقَطِعْ بِمَوْتِ غَيْرِكَ...»؛ (خطبه ۲۲۶) (هنگامی که حضرت رسول در دامن حضرت علی^(ع) وفات کردند این عبارت را فرمود): با رفتن تو چیزی قطع شد (وحی آسمانی) که با رفتن هیچ انسانی قطع نشد. تا امروز

دلایل خاتمیت تا روز قیامت:

۳- روایات متواتر ائمه اثنی عشر است بین شیعه و سنی.

۴- یک سری روایاتی است که شهادت می دهند که بعد از رسول خدا دیگر وحی وجود ندارد.

۱- بصائر الدرجات، ص ۱۴۸ - نشر کتابخانه آیت الله مرعشی، قم، ۱۴۰۴ ق * کافی، ج ۱، ص ۵۸

۲- متشابه القرآن، ج ۲، ص ۵۵ - انتشارات بیدار (بیجا)، ۱۳۳۸. (در این کتاب گفته که احمد بن حنبل این روایت را از ۳۴

طریق نقل کرده است).

با مرگ هیچ انسانی وحی آسمانی قطع نشده بود ولی امروز با رحلت تو وحی آسمانی قطع شد. امثال این روایت هم زیاد است. پس دیگر بعد از این وحی و نبوتی در کار نخواهد بود. این هم از بحث خاتمیت که از مباحث بسیار مهمی است. من عرض کردم که شما دسته‌بندیهای روایات را مورد توجه قرار دهید. کلیات روایات را در ذهنتان بسپارید. قطعاً شما با افرادی برخورد می‌کنید که در این بدیهیات تشکیک کنند. البته عده‌ای در جامعه ما هستند که نمی‌دانند این ضروری دین است. بسیاری از مردم این مسائل روشن و بدیهی را که برای شما بدیهی است نمی‌دانند. منتها آن کسانی که می‌دانند خیلی از آنها نمی‌توانند جواب دهند. مثلاً اطلاعی از میزان و تعداد روایات ندارند حتی خیلی از اهل فن هم نمی‌دانند. لذا احاطه بر کلیات این بحث خوب و مهم است.

سؤالات در باب مبحث فرشتگان:

۱- زمانی که شیطان به بدن مادی تمثل می‌کند آیا امکان لمس چنین بدنی توسط انسان وجود دارد یا خیر؟ اگر امکان دارد چگونه؟

علامه طباطبایی گفته‌اند که امکان تحول و تبدیل بدن غیر مادی به مادی نیست و محال است. ولی ما روایاتی داریم که گواهی می‌دهند که چنین چیزی وجود دارد. مثلاً روایتی است که پیامبر فرمود: یا علی! اگر ماری در کوچه دیدی، آن را بکش، من بر جنیان شرط کردم که به صورت مار ظاهر نشوند. معنای این روایت این است که به شکل مار تمثل می‌کنند، قابل کشتن هم هستند. یعنی اگر سنگ به آن بزنند، له می‌شود. اگر غیر مادی بود قابل له شدن نبود. روایات دیگری هم داریم. منتها ممکن است کسی بگوید مبنای ما قطعی است ولی این روایات ظنی است و با این

روایات درگیر شود. من بررسی نکردم و نمی‌دانم که تا چه حد این روایات اعتبار دارند و بعید نیست و نمی‌شود بگویی امکان ندارد. چون بعضی از روایات گواهی می‌دهند، ولی اینکه اجنه و همچنین فرشتگان قدرت مثل دارند قطعی است. حالا تمثلشان واقعاً مادی می‌شود یا نه و ما فقط آنها را می‌بینیم اما مادی نیستند؟ این یک بحثی است که در آن اتحاد نظری وجود ندارد.

۲- آیا سلامهایی که مردم در دنیا می‌کنند سبب رحمت و افزایش برکت می‌شود؟

بله، تا حدی و یکی از برکاتش این است که حسنه برای سلام‌کننده و جواب‌دهنده دارد.

۳- درجه و منزلت شهداء بالاتر است یا درجه جبرئیل؟

بستگی دارد که کدام شهداء باشند. به هر حال آنچه مشخص است شهداء، یعنی آن کسانی که برای خدا رفته‌اند تمام گناهانشان موقع شهادت پاک می‌شود. یعنی معصوم و بی‌گناه و بی‌خطا نزد خدا می‌روند و فقط دین و قرضشان است که (در روایت آمده) بخشیده نمی‌شود.^۱ اما بقیه گناهانشان پاک می‌شود و چه بسا مقام شهداء بالاتر از فرشتگان باشد. چون کلمه «عند ربک» در مورد آنها آمده و «عند ذی العرش»^۲ برای جبرئیل به کار برده شده است، که در نهایت قرب و منزلت خداست. در مورد سایر فرشتگان هم فرموده: «إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يَسْبِحُونََهُ وَ لَهُ يَسْجُدُونَ»^۳؛ آنها که (در مقام قرب) نزد پروردگار تو هستند، (هیچ‌گاه) از عبادتش تکبر

۱- فقیه (پیشین)، ج ۳، ص ۱۸۳

۲- تکویر آیه ۲۰

۳- اعراف آیه ۲۰۶

نمی‌ورزند و او را تسبیح می‌گویند و برایش سجده می‌کنند. در مورد شهداء هم فرموده است: «عند ربهم یرزقون»^۱. حضرت امام فرمودند: نه تنها دست ما خاک‌نشینان، بلکه دست ملکوتیان و کروبیان هم از ساحت اسرارآمیز شهداء کوتاه است. یعنی اینکه شهداء نه تنها از فرشتگان بالاترند بلکه آنها نمی‌توانند رتبه‌ی آنها را بفهمند. این عبارت خیلی بلیغ است. آیا رتبه و درجه شهداء با هم فرق دارد؟ بله.

۴- آیا ممکن است که درجه فرشته‌ای به حدی بالاتر برود که از جبرئیل بالاتر برود؟

ظاهر روایت می‌گوید: نه، فقط روح مخلوقی است که از همه فرشتگان بالاتر است.

۵- با توجه به سختی‌هایی که نوع بشر با داشتن نفس اماره و ابلیس می‌کشد آیا با این حال مقام فرشته برتر است یا انسان؟

اگر به حرفش گوش نکند بالاتر می‌رود و اگر گوش به حرفش کند به اسفل‌السافلین می‌رود.

۶- وقتی جبرئیل بر اصحاب کساء فرود آمد و به اذن پیامبر به زیر عبا رفت به چه شکل و شمایلی بوده است؟

می‌گویند وقتی جبرئیل بر پیغمبر نازل می‌شد معمولاً به شکل دحیه کلبی بود. دحیه کلبی یکی از تجار عرب بود. اول مسلمان نبود ولی بعد مسلمان شد. آن جریان آیات سوره جمعه شأن نزولش در رابطه با وارد شدن کاروان دحیه کلبی در مدینه و در رفتن مردم از پای منبر پیامبر در حین نماز جمعه است. دحیه بعداً مسلمان شد. جبرئیل به شکل دحیه کلبی نازل می‌شد.

۷- هدف از آفرینش اجنه را بیان کنید؟

قرآن فرمود: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»؛ من جنّ و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند. که مفسران گفته‌اند: «الا ليعرفون»؛ معرفت الهی و رسیدن به کمالات عالی.

۸- شما گفتید که خداوند وجود هفت آسمان و زمین را در سوره طلاق تأیید کردند آیا به غیر از این زمین افراد دیگری در زمین دیگری زندگی می‌کنند؟ اگر زندگی می‌کنند، آیا پیامبر و امام غیر از ما دارند؟ ببینید با توجه به ظاهر آیه بله، بیش از ظاهر دلالت ندارد. وقتی می‌فرماید: «وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ» مثل زمین یعنی چه؟ یعنی همین شرایط، همین فضا، حیات، زندگی، هدایت و... مثل یعنی این. والا اگر بخواهیم کروی بودن را بگوییم همه کرات مثل زمین هستند، اگر بخواهیم جو را بگوییم همه سیارات هم مثل زمین جو دارند. پس مثلثیت این در چیست؟ در حیات است. یعنی مثل این زمین، حیات و زندگی و حشر و نشری است. و اگر حیات ثابت شد هدایت هم ثابت می‌شود. چون خدا هیچ خلقی را بدون هدایت نمی‌گذارد، روش هدایت خدا چیست؟ فرستادن پیغمبر. یعنی این نیست که روش خدا در زمین ما فرق کند و در جای دیگر به گونه‌ی دیگر باشد. پس بنابراین می‌شود به ظاهر آیه استناد کرد اما اینکه روی آن قسم بخوریم؟ نه، فقط می‌گوییم الله اعلم و ظاهر آیه می‌فرماید: «وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ»؛ شش زمین دیگر مثل این زمین هست و در آن زمینها هدایت و بعثتی است و از قرینه بودن روایات دیگر معلوم می‌شود آوازه پیغمبر اسلام آسمانی است، پیغمبری که به معراج رفتند، آسمانها را در نور دیده، فرشتگان بشارت آمدنش را دادند.

سراغ آمدنش را گرفتند، معلوم می‌شود پیغمبر همه آسمانها و زمین است، نه پیغمبر زمین خاکی تنها؛ چه طور ممکن است پیغمبری که در بسیاری از روایات آمده است که همه آسمانها و زمین به خاطر او آفریده شده: «لَوْلَاكَ مَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ». با این وصف پیغمبر جای دیگر کس دیگری باشد؟ شما اگر روایات را کنار هم بچینید می‌توانید یک حدسهایی بزنید، اما در حد برداشت ظاهر آیات و روایات. فعلاً ما از تلسکوپ قرآن نگاه می‌کنیم.

۹- در تفسیر نسیم حیات بدین گونه عنوان شده است که تعلق گرفتن صفت خلیفه‌اللهی به انسان به علت تدریجی کسب شدن کمالات اوست و فرشته این ویژگی را ندارد؟

ببینید یک اشتباهی (به اعتقاد من) بین مفسران رایج شده که این کلمه خلیفه را خلیفه خدا گرفتند. من می‌خواهم یک بررسی کنم که ببینیم این اصلاً درست است یا نه؟ آیا انسان خلیفه خداست؟ در آنجا خدا نفرموده که من می‌خواهم یک خلیفه برای خودم بگذارم «...إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...»^۱؛ من می‌خواهم یک خلیفه در زمین بگذارم یک جانشین. نفرمود جانشین کی؛ مستخلف عنه کیست؟ این را نفرمود. جانشین به شخصی می‌گویند که یک شخصی در یک جایی باشد بعد از آنجا برود آن مکان از او خالی شود، یکی دیگر بیاید سر جای او بنشیند و کار او را انجام دهد. به این می‌گویند جانشین. و صرفاً سرجایش نشستن تنها هم نیست. اگر فردی به مسافرت رفت بچه کوچولو هر روز صبح بر سر جای پدر تکیه زد نمی‌گویند جانشین بابا است. آن پسر بزرگتر ممکن است در طول یک ماه یکبار هم سر جای بابا ننشیند ولی به او می‌گویند

جانشین پدرش، چرا؟ چون کارهای پدر را او انجام می‌دهد. می‌گویند فلانی جانشین پادشاه است، چون پادشاه نیست او سر جایش نشست. حضرت موسی به برادرش گفت: «...اُخْلَفْنِي فِي قَوْمِي...»^۱؛ تو خلیفه و جانشین من در قوم باشد. یعنی من نیستم تو به جای من کارها و امور من را انجام بده. ما در زبان فارسی می‌گوییم قائم مقام؛ دیدید که آقای امضاء می‌کند می‌نویسد «از طرف». به طور مثال امضایش یعنی امضاء استاندار است. حالا این سؤال پیش می‌آید که خدا کجا رفته که برای خودش جانشین بگذارد؟ اصلاً این چه حرفی است؟ این که بگوییم خدا جانشین دارد لازمه‌اش این است که یک جایی از وجودش خالی باشد و یک کس دیگری بیاید کار او را انجام دهد. حالا کار خدا چیست؟ پیغمبر بفرستد، به فرشتگان دستور بدهد، امور را قضا و قدر کند و... خوب حالا کسی می‌تواند این کارها را متقبل شود؟ آیا هیچ پیامبری چنین شأنی دارد که کار خدا انجام دهد؟ پس خدا جانشین ندارد. حالا بیایید سراغ آیات، جواب این سؤال خوب است و یک کم علمی است. در قرآن کریم اسمی از این که جانشین کیست وجود ندارد. روایات گواهی می‌دهند که این جانشینی، جانشینی آدم‌های قبلی است. آن روایت مشهور را شنیدید که به حضرت علی گفته شد که قبل از این آدم چه کسی بوده است فرمودند: آدم. قبل از این یکی چه کسی بوده؟ گفتند آدم. قبل از او چه طور؟ گفتند: آدم. حضرت گفتند: اگر تا فردا صبح بگویی که قبلترش چه کسی بوده، من می‌گویم آدم. پس حضرت آدم جانشین آدم‌های قبلی است. شاید بگویید که این را از کجا می‌گویی؟ از قرائن دیگری از آیات قرآن. حضرت هود به قومش می‌گوید:

«وَادْكُرُوا إِيَّاهُ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ...»^۱؛ به یاد آورید هنگامی که شما را جانشینان قوم نوح قرار داد. جانشین قوم نوح هستید. در سوره انعام می‌فرماید: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ...»^۲؛ شما را خلیفه‌های زمین قرار داد. خطاب به چه کسانی است؟ مشرکان. آیا آنها خلیفه خدایند؟ این خطاب به مشرکان است. شما بروید سیاق آیات را نگاه کنید. آیا اینها خلیفه خدا هستند؟ یا در مورد قوم بنی‌اسرائیل می‌فرماید: «تَمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لَنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ»^۳؛ سپس شما را جانشینان آنها در روی زمین - پس از ایشان - قرار دادیم؛ تا ببینیم شما چگونه عمل می‌کنید، بنی‌اسرائیل را جانشین قوم فرعون کردیم تا ببینیم شما چه می‌کنید، شما که ادعای تدین می‌کردید فرعون را رو سفید می‌کنید یا نه؟ آیا اینها خلیفه خدا بودند؟ بنابراین اگر شما به واژه خلیفه نگاه کنید، در قرآن کریم به این شکلی استعمال شده که خدا یک قومی را برمی‌دارد و قوم دیگری را سر جایشان می‌گذارد. «إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِالْآخِرِينَ...»^۴؛ ای مردم! اگر او بخواهد، شما را از میان می‌برد و افراد دیگری را (به جای شما) می‌آورد. «...وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا

۱- اعراف آیه ۶۹

۲- انعام آیه ۱۶۵

۳- یونس آیه ۱۴

۴- نساء آیه ۱۳۳

غَيْرِكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالِكُمْ»^۱؛ و هرگاه سرپیچی کنید، خداوند گروه دیگری را جای شما می‌آورد پس آنها مانند شما نخواهند بود. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ...»^۲؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما، از آیین خود بازگردد، (به خدا زبانی نمی‌رساند؛ خداوند جمعیتی را می‌آورد که آنها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند، پس از ادله قرآنی معلوم می‌شود که جانشینی که خدا فرموده، جانشینی خدا نیست. خدا قوم هود را جانشین معرفی کرده، قوم هود قوم کافری بودند آیا آنها جانشین خدا هستند؟ اینها خلیفه خداهستند؟ می‌ماند روایاتی که مثلاً آن کسی که نهی از منکر کند او خلیفه خداست.

سؤالات:

۱- اگر منظور از خلیفه، جانشین انسان‌های گذشته است پس چرا در بعضی از ادعیه به امام زمان (عج) گفته می‌شود: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ»؟
گفتیم که در هیچ یک از آیات قرآن، کلمه‌ی خلیفه به عنوان خلیفه‌الله نیامده است. صرفاً گفته شده است خلیفه، جانشین. اما در روایات داریم؛ مثل بعضی از ادعیه و زیارات. خداوند اقوام گمراه مشرک را خلیفه دانسته است. قوم هود را خلیفه می‌داند برای قوم نوح. به مشرکان مکه

۱- محمد آیه ۳۸

۲- مائده آیه ۵۴

خطاب می‌کند: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضُكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ...»^۱؛ و او کسی است که شما را جانشینان (و نمایندگان) خود در زمین ساخت و درجات بعضی از شما را بالاتر از بعضی دیگر قرار داد. اما هیچ کجای قرآن گفته نشده است که آدم، خلیفه خدا است. اما در مورد این که در روایات آمده است مؤمن خلیفه‌الله است و یا خطاب به امام زمان (عج): «الْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ»: نکته اول را عرض کردم که هیچ کدام از این روایات، متواتر نیستند؛ منتها ما آنها را به منزله قطعی‌الصدور حساب می‌کنیم. روی دلالتشان حرف می‌زنیم نه روی سندشان. فعلاً کار به سندشان نداریم. درست است که این روایت درست است؛ این دعا هم درست است. منتها ببینید ما به دو صورت می‌توانیم معنا کنیم: ۱- می‌توانیم بگوییم خلیفه خود خدا؛ یعنی جانشین خود خدا که این غلط است. ۲- می‌توانیم معنا کنیم که خلیفه‌ی منصوب خدا. خلیفه‌ای که خدا او را گمارده است. مثل اینکه بگوییم: حجت خدا. امام زمان (عج) خلیفه‌ای است که از سوی خدا به خلافت رسیده است. ما در بحث وصایت، می‌گوییم امام باید منصوب از طرف خدا باشد. امام باید از طرف خدا تعیین شود. امام خلیفه پیامبر است. اگر امام از طرف خدا تعیین شود، می‌شود خلیفه‌الله. پس خلیفه‌الله به این معنا است. یعنی جانشینی که خدا او را منصوب کرده است. کما اینکه آنجا می‌فرماید: «جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ»؛ خدا شما را خلیفه کرد. پس به دو صورت می‌توان معنا کرد. یکی هیچ منافاتی با بحث توحید ندارد؛ یعنی خلیفه‌ی منصوب از طرف خدا، امام زمان (عج) خلیفه‌ای است که خداوند او را برای هدایت بشر منصوب کرده و خلیفه‌الله هم هست؛

خلیفه الرحمن هم می‌گوییم. اما اینکه بگوییم: یک کسی جانشین خود خدا است، این حرف، حرف درستی نیست. چون خداوند جایی نمی‌رود که کسی سر جایش بنشیند. ثانیاً جانشین کارهای شخص غایب را انجام می‌دهد. کیست که ادعا کند من پیغمبر می‌فرستم؟! کیست که ادعا کند رزق بندگان دست من است؟! کیست که ادعا کند قضا و قدر دست من است؟! شئون خداوند این‌هاست. آیا کسی می‌تواند این کارها را انجام دهد؟ آیا هیچ پیامبری، هیچ نبی و هیچ امامی این کارها را می‌کند؟ در حالیکه جانشین کارهای مستخلف عنه را انجام می‌دهد. وقتی پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: تو جانشین من باش! یعنی به جای من فرمان بده! امضاء کن! دستور بده! کارهای من را انجام بده تا من برگردم. پس جانشین خدا به این معناست نه به آن معنا.

۲- شما گفتید که فرشته‌ها چون عالم غیب را نمی‌بینند گناه نمی‌کنند؛ اگر ما هم می‌دیدیم گناه نمی‌کردیم. پس چطور وقتی گناهکاران در روز قیامت از خدا می‌خواهند دوباره برگردند؛ خداوند می‌فرماید: اگر برگردید همان طور که بودید، خواهید بود و دوباره گناه می‌کنید. «وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ...»؛ برگردند دوباره همان کارها را می‌کنند. «...وَأَنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ»؛ دروغ می‌گویند که خدایا! ما را برگردان کار خوب انجام بدهیم.

اگر یادتان باشد در بحث عالم ذر به این مسأله اشاره کردیم. گفتیم: اگر خدا بخواهد یک بار دیگر آنها را برگرداند، باید آن صحنه‌ها یادشان برود. مثل آن که ما الان آن صحنه عالم ذر را فراموش کرده‌ایم. و الا اگر یادشان باشد محال است گناه کنند. امکان ندارد. یعنی کسی یادش

باشد که عالم آخرت را دیده است. آنها که می‌گویند: ما را برگردان! یعنی یک بار دیگر امتحان بگیر! کتاب را می‌بندند دوباره سؤالات را عوض می‌کنند؛ قرار نیست دوباره همان سؤالات را بدهند. پس معلوم می‌شود اینکه قرآن می‌فرماید: «وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ...» با این شرط. که من این بحث‌ها را قبلاً گفتم و دلایل آن را هم آنجا گفتیم.

۳- روایتی به این مضمون نقل کرده که شیعه ما در هیچ صورت از دیگران چیزی طلب نمی‌کند در حالیکه از سوی دیگر به ما سفارش شده است در هر صورت و به هر روش و از هر کس علم بیاموزید؟ این مسائل مادی را گفته است. نه دانش را؛ یعنی پول؛ یعنی مال دنیا. این مطلق مسائل نیست؛ همه اشیاء نیست.

۴- گفتید جبرئیل حامل روح بوده و روح آیات را بر قلب پیامبر^(ص) القاء می‌کرده است پس چگونه وقتی مأمور آوردن کلام خود به پیامبر^(ص) بود متوجه شد مگر روح آیات را بر پیامبر^(ص) نازل نمی‌کرده است؟! بالاخره جبرئیل که به اندازه ما می‌فهمیده است. او درست است که حامل روح بوده ولی کسی نگفته که بی‌اطلاع هم بوده از وحی. القاء وحی توسط روح بوده است (آن هم بنا بر قولی).

۵- با توجه به اینکه پیامبر^(ص) و پدران ایشان از دین حضرت ابراهیم^(ع) پیروی می‌کردند آیا می‌توان در یک زمان از چند پیامبر پیروی نمود؟

من این بحث را قبلاً گفتم که آئین و شریعت ابراهیم^(ع) منسوخ نشد و فقط برای مدت موقتی کنار گذاشته شد؛ بعد دوباره آمد در میدان. خدا به پیامبر اسلام^(ص) گفت: تو از آئین ابراهیم پیروی کن! و چون قرار بود که خاتم‌الانبیاء تا روز قیامت به پاس توحید ابراهیمی، شریعت ابراهیم^(ع) را زنده کند،

قبل از آن هم خود، به آئین ابراهیم^(ع) بود. در پاسخش هم گفتیم که کسی که خودش، معلمش مستقیماً خداست، به معلمی عیسی^(ع) و شریعت عیسی^(ع) احتیاجی ندارد.

۶- در صورتیکه دعای خیر برای اهل قبور مؤثر است، چرا شفاعت به برزخیان تعلق نمی‌گیرد و آیا دعای امامان شامل اهل قبور نمی‌شود؟

این طور هم نیست که هیچ تأثیری نداشته باشد؛ چون یکی از فلسفه‌های وجودی برزخ این است که مؤمنانی که گناهمانی دارند در برزخ مجازات شوند و حسابشان صاف شود تا آن ترس‌ها و وحشت‌های روز قیامت دامانشان را نگیرد. از روایات معلوم می‌شود که در برزخ اعمال ریز را محاسبه می‌کنند. در اعمال ریز معمولاً حق‌الناس و قصورها شفاعت‌بردار نیست. شفاعت در اصل سعادت است که انسان آن جایی که می‌خواهند به بهشتش ببرند و سعادت ابدی رقم بخورد یک چیزی کم داشته باشد؛ آن شفاعت به دادش می‌رسد.

۷- چگونه فرد مؤمن در صورت دوری از گناه و عبادت که با کلی موانع و مبارزه با هوای نفس همراه است، تازه به مقام فرشتگان نزدیک می‌شود؟

ما که این را نگفتیم. این نظر بعضی از بزرگان بود. گفتیم انسان با توجه به موانعی که دارد، اگر همان کارهای خوب را انجام بدهد، از گناهان دوری کند و هوای نفس و غرائز و طبیعت‌ها نتوانند گولش بزنند، با توجه به اینکه فرشتگان این موانع را ندارند و انسان دارد، انسان بالاتر می‌رود. خود شما با اعتراضتان جواب سؤال را هم دادید.

در حالیکه آنان هیچ کدام از این مشکلات و موانع را ندارند در صورتیکه اگر یک انسان معمولی مثل آنها بود و عوالم غیب را مشاهده می‌کرد همچون فرشتگان و بدون زحمت خدا را عبادت می‌کرد. این یک حرفی

است. روایت‌هایی نقل می‌کنند که بعضی‌ها مدعی هستند این‌ها اسرائیلیات و خرافات است. که می‌گویند: دو فرشته بودند که بر آدمیان عیب کردند و گفتند: خدایا! این بندگان چقدر گناهکار هستند! خدا گفت: حالا من در شرایط آنها قرار تان می‌دهم تا ببینید، گناهکار هستند و یا نیستند. شما دور از گود فتنان بسیار است. خدا آمد در شکل بشر قرارشان داد و به آنها غرائز داد؛ در عرض دو سه روز چند گناه کبیره مهلک مرتکب شدند و بعد هم خدا معلقشان کرد بین آسمان و زمین. که این روایت هم است. البته بعضی‌ها انکار کردند؛ شاید هم انکارشان به خاطر آن مبانی باشد که گفتند، فرشتگان اینگونه نیستند و کمال‌پذیر نیستند و از این حرفها. اما روایت این طوری هم هست.

۸- در کتاب ملائکه نوشته‌اند که منظور از بال و جناح برای فرشتگان، فرشته‌های مراتب پایین‌تر هستند. که مطیع امر فرشتگان مقرب هستند و چون کمک می‌کنند و وسیله‌ای هستند برای تحقق امر فرشته بالاتر از آنها تعبیر به بال شده است؟

ما چنین روایتی را ندیدیم، این برداشت و استنباط است؛ روایت نیست. این حرف خلاف ظاهر روایات است چون ظاهر روایات که می‌گویند فرشتگان بالشان چند تا است؛ تعداد برایشان تعیین می‌کنند، وسعت برایشان تعیین می‌کنند. مثلاً پیامبر (ص) می‌فرمایند: بالش شرق و غرب عالم را گرفته بود. یا همان روایتی که خواندیم که به امام فرمود: ریزه‌بال‌هایشان این جاست. ما چطور این را حمل کنیم و بگوییم که فرشتگان پایین‌تر، بال فرشتگان بالاتر هستند. این خیلی به دل نمی‌نشیند؛ ظاهر روایات این را گواهی نمی‌کنند. چرا تعبیر به دست نشده است؟ معمولاً اگر بخواهند بگویند کسی کار دیگری را انجام می‌دهد می‌گویند: دست فلان است، نمی‌گویند، بالش

است. شما شنیده‌اید بگویند بالش است؟! باید بگویند، دستش است. چرا حداقل در بعضی از روایات گفته می‌شد دستش است؛ همه‌اش گفته شده بالش است؛ بعدش هم برایش طول و عرض هم گذاشته است، اندازه هم گذاشته است، تعداد هم گذاشته است. حتی ریزه‌بال هم گذاشته است. بگوییم: فرشتگان دیگر هستند، خرده‌فرشته هستند! این‌ها استنباط است. ما نمی‌خواهیم رد کنیم ولی روایتی که این حرف را بزند ما نداریم. ظاهراً مشکل آقایانی که این حرف را می‌زنند این‌ها است که می‌گویند: چون هوا در عالم ماوراء نیست، بال هم برای شکافتن هواست، پس بال ظاهری مراد نیست. که من جواب این سؤال را دادم. گفتم: چه کسی گفته که بال منحصرأً برای شکافتن هواست؟! آیا نمی‌تواند کار دیگری کند؟! آیا نمی‌تواند این بال از طریق دیگری باعث حرکت فرشتگان شود؟! بنابراین در عالم ماده بال برای شکافتن هواست در عالم ماوراء کارهای دیگری است و مسائل دیگری است.

۹- در بحث‌های قبل عنوان شد یکی از علت‌هایی که ملائکه معصیت نمی‌کنند شاید این باشد که بهشت و جهنم را بدون واسطه می‌بینند، آیا ابلیس هم اینگونه بود؟ در صورت مثبت بودن جواب، لطفاً توضیح دهید که چرا تکبر کرد؟

ببینید! اگر یک صفت رذیله‌ای در انسان قوی شد، حتی اگر گاهی وقتها انسان یک چیزی را هم مشاهده کند، از روی لجاجت و عناد گناه را انجام می‌دهد. تکبر به حدی در شیطان قوی بود که با این که پرده‌ای از عالم غیب را هم دیده بود، باز هم تکبر نگذاشت که ایمان بیاورد رانده شد. نشان می‌دهد که رذائل بعضی وقتها آنقدر قوی هستند که حتی اگر انسان غیب را هم ببیند نمی‌تواند از پس این رذائل برآید. حالا این که چقدر و تا چه حد، شیطان عالم غیب را می‌دیده

است، این معلوم نیست. آن چه که معلوم است این است که دارای عقائد فاسدی بوده؛ مثل الان که خیلی‌ها مطمئن هستند خدایی است، پیامبری است، اسلامی است؛ اما به خاطر فساد عقیده، گناه می‌کنند. مثلاً می‌گویند: خدا کریم است. قبول دارد، پیغمبر را هم قبول دارد، برای امام حسین^(ع) هم اشک می‌ریزد، روضه هم می‌خواند؛ اما به دلیل امید به رحمت، گناه می‌کند. این فساد عقیده است. بی‌اعتقادیش باعث گناهش نشد؛ فساد اعتقاد و یا یک عقیده فاسد داخل عقائدش بود که کارش را خراب کرد. آنچه که مسلم است این است که شیطان یک بارقه‌ای از عالم غیب را دیده بود؛ با بعضی از فرشتگان همراه بود اما فساد عقیده و رذیلت درونی مانعش شد از این که ایمان بیاورد. در کنارش هم گفتیم که خطا و قصور فرشتگان محال نیست. اگر آن روایاتی که می‌گوید: فرشتگان بر بنی آدم عیب گرفتند و خدا تبدیلسان کرد به انسان و غریزه به آنها داد و مرتکب فحشا شدند، دزدی کردند، آدم کشتند و در آخر به خدا هم شرک ورزیدند و خدا مجازاتشان کرد. اگر این هم درست باشد که دیگر غوغا می‌شود. معلوم می‌شود که این طور هم نیست که بگوییم که امکان اینکه فرشتگان گناه کنند، وجود ندارد. چون علامه این را انکار کردند و گفتند: اینگونه نیست و اطاعتشان از روی اختیار است. که من این‌ها را توضیح دادم. چون اگر ما بگوییم، اطاعت قهری می‌کنند ارزش فرشتگان خدا را پایین آورده‌ایم. این هم که گفتیم، عالم غیب را می‌دانند، همه چیز را نمی‌دانند، بعضی چیزها را می‌دانند.

۱۰- شاید استغفار فرشتگان از خدا به خاطر این بوده که اینها اول اعتراض کردند به خلق آدم بعد که این همه خوبی‌ها را از اولیاء و از مؤمنان دیدند، بلاخره فهمیدند که عجب کار اشتباهی کردیم حالا جا دارد که مرتب برایشان استغفار کنیم.

اولاً جایی ما در قرآن نداریم که فرشتگان برای خودشان استغفار می‌کنند. این هم یک نکته‌ای است. داریم که پیغمبر گرامی برای فرشتگان استغفار کردند. کراراً داریم. در روایات و ادعیه داریم که سلام و درود بر فرشتگان می‌فرستد. اما من هیچ کجا ندیدم که فرشتگان خودشان برای خودشان استغفار کنند. کراراً قرآن می‌گوید: «...وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ...»^۱ یا «اللذین آمنوا» برای مؤمنان برای مردم. سرّ این چیست؟ دسته‌ای از روایات داریم که شاهد بر این هستند که اگر انسان برای دیگران دعا کند ارزش دعایش بیشتر است و آن دعا در حق خودش هم مستجاب خواهد شد. یک روایتی هم هست عبدالله بن جندب نقل کرده است از امام هفتم. وی در روز عرفه تا شب فقط دعای مردم کرد. مدام گریه می‌کرد و دعای مردم می‌کرد. بعد یکی به او گفت: می‌ترسم این چشمت هم از دست برود. گفت: به خدا قسم! تا این لحظه هیچ دعا برای خودم نکردم. هر چه دعا کردم برای مردم و مؤمنان دیگر بود. بعد فرمود: مولایم امام کاظم^(ع) فرمود: هر کس امروز برای مؤمنان دعا کند، خدا به فرشتگان امر می‌کند صد هزار برابر به خودش بدهند.^۲ روایات بسیاری داریم که اگر کسی چهل مؤمن را دعا کند، بعد برای خودش دعا کند دعایش مستجاب می‌شود. اصولاً وقتی شما برای مؤمنان دعا می‌کنید و استغفار می‌کنید به طریق اولی خدا در حق خودتان اجابت می‌کند. تأثیر این دعا از دعای مستقیم برای خود کردن بیشتر است. فرشتگان هم زرنگ هستند. این است که می‌بینیم که ائمه ما همتشان این بود که زیاد برای

۱- شوری آیه ۵

۲- شرح لمعه، کتاب الحج، احکام عرفات

مؤمنان دعا می‌کردند. در نماز شب گفته شده است که چهل مؤمن را دعا کنید بعد برای خودتان استغفار کنید. ترتیبش هم این است. فرشتگان برای دیگران دعا می‌کنند.

۱۱- آیا این سخن درست است که هنگامی که صلوات می‌فرستیم به حقیقت به افراد سید که آل پیامبر هستند نیز درود می‌فرستیم؟

بله! بالاخره آنها هم به طریق عام مشمول این صلوات هستند.

۱۲- آیا تخصص و تخصیص دادن صفت رحیمیت خدا فقط به انسان درست می‌باشد؟

صفت رحیمیت گفتیم برای مؤمنان است نه برای همه انسان‌ها. یعنی رحمتی که بر اثر استحقاق عملی پیدا کردن. انسان مستحق آن می‌شود و به انسان تعلق می‌گیرد. یعنی نماز بخواند، دعا کند، عمل صالح انجام دهد. اما رحمت عام، همان رحمانیت برای همه موجودات است. «...و رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ...»!

۱۳- آیا تسبیح و عبادت فرشتگان مانند عبادت در تعالیم اسلام می‌باشد؟

خدا می‌داند. ولی ظاهراً این طور نیست. آنها یک تسبیح و عبادتی مخصوص خودشان دارند. این که بعضی از روایات می‌گوید: بعضی از فرشتگان همیشه در رکوع هستند. یک نفر بگوید: ما هم می‌خواهیم مثل فرشتگان باشیم. شروع کند از صبح تا شب همه‌اش رکوع کند. خوب، نمازهایش قضا می‌شود و گناه کرده است. پس آن فرشته‌ای که همیشه در رکوع است، عبادتش همین است؛ یعنی نه روزه دارد، نه جهاد دارد، نه حج دارد، نه نهی از منکر دارد.

صفت رحیمیت
(رحمت خاص) برای
مؤمنان است؛ یعنی
رحمتی که بر اثر
استحقاق عملی پیدا
کردن.

صفت رحمانیت
(رحمت عام)، برای
همه موجودات است.

۱۶- آیا این موضوع صحت دارد که بعضی می‌گویند، می‌توان با استفاده از روشی نام فرشته متعلق به اشخاص را دانست و با به کار بردن نام آن فرشته، طلب دعا و یاری کرد؟ چیزهایی را ارباب طلسمات نوشته‌اند (در بحث تسخیر جن و فرشتگان). معلوم نیست درست باشد. اما طبق روایات، باید یاری را از خدا خواست؛ خداوند فرشتگان را مأمور می‌کند.

۱۷- در قرآن آمده آنچه در آسمان‌ها و زمین است تسبیح خدا می‌گوید؛ این تسبیح برای چیست؟ آیا مثل فرشتگان با آگاهی هست و برای رسیدن به کمال است؟ آیا حیوانات هم برای رسیدن به کمال تسبیح می‌گویند؟

اختلاف است. بعضی گفتند، حالی است. حالشان این گونه است. بعضی‌ها گفتند، واقعاً تسبیح می‌گویند که اختلاف بزرگی است.

آیات مطرح شده در جلسه ششم:

- ۱- «وَ إِذِ اخَذَ اللّٰهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَّا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذٰلِكُمْ اِصْرِي قَالُوْا اَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوْا وَ اَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشّٰهَدِيْنَ» (آل عمران آیه ۸۶)
- ۲- «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ اَبًا اَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَ لٰكِن رَّسُوْلَ اللّٰهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ...» (احزاب آیه ۴۰)
- ۳- «وَ لَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَ كَانُوْا مِنْ قَبْلٍ يَسْتَفْتِحُوْنَ عَلَى الَّذِيْنَ كَفَرُوْا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوْا كَفَرُوْا بِهِ فَلَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الْكٰفِرِيْنَ» (بقره آیه ۸۹)
- ۴- «...وَ لٰحِلٌّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ...» (آل عمران آیه ۵۰)
- ۵- «اِنَّ الَّذِيْنَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُوْنَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يُسَبِّحُوْنَهُ وَ لَهُ يُسْجُدُوْنَ» (اعراف آیه ۲۰۶)
- ۶- «عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ» (تکویر آیه ۲۰)
- ۷- «عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْزُقُوْنَ» (آل عمران آیه ۱۶۹)
- ۸- «وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْاِنْسَ اِلَّا لِيَعْبُدُوْنَ» (ذاریات آیه ۵۶)
- ۹- «...اِنِّيْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِيْفَةً...» (بقره آیه ۳۰)
- ۱۰- «...اٰخُلَفٰی فِی قَوْمِيْ...» (اعراف آیه ۱۴۲)
- ۱۱- «وَ اذْكُرُوْا اِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَآءَ مِنْۢ بَعْدِ قَوْمِ نُوْحٍ...» (اعراف آیه ۶۹)

- ۱۲- «ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ» (یونس آیه ۱۴)
- ۱۳- «إِنْ يَشَاءُ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِآخَرِينَ...» (نساء آیه ۱۳۳)
- ۱۴- «...وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالِكُمْ» (محمد آیه ۳۸)
- ۱۵- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ...» (مائده آیه ۵۴)
- ۱۶- «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ...» (انعام آیه ۱۶۵)
- ۱۷- «وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» (انعام آیه ۲۸)
- ۱۸- «...وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ...» (شوری آیه ۵)

احادیث مطرح شده در جلسه ششم:

۱- بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۲۰۸

هر کس منکر خاتمیت پیامبر اسلام شود کافر است.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۵۱۵

«إِنَّا نَقَرَأُ فِي كُتُبِنَا أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ»؛ ما در کتابهای آسمانی مدام می‌خواندیم که پیامبر اسلام آخرین پیامبران است.

۳- فقیه، ج ۱، ص ۳۱۸

«اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَى عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ»

۴- مستدرک الوسایل، ج ۱، ص ۳۱۸ - بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۲۰۸

در خطبه غدیر است که حضرت فرمود: «بِئْسَ وَ اللَّهُ بِشَرِّ الْأَوْلَادِ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ أَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ...»؛ به خدا سوگند، پیامبران قبلی، پیشینیان را به آمدن من بشارت داده‌اند و آخرین پیامبران هستم. «فَمَنْ شَكَّ فِي هَذَا فَهُوَ كَافِرٌ كُفْرَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى»؛ هر کس در خاتمیت من و در این که من آخرین پیامبران هستم شک کند، کافر است و آن هم نه کفر عادی، کفر جاهلی.

۵- بحارالانوار (پیشین)، ج ۳۶، ص ۴۱۲

«أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدَهُ وَرَسُولَهُ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ»؛ پیامبر اسلام آخرین پیامبران است. «لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ»؛ هرگز پیامبری بعد او نیست. «إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ تا روز قیامت. «وَ أَنَّ شَرِيْعَتَهُ خَاتَمُ الشَّرَائِعِ لِأَنَّ شَرِيْعَتَ بَعْدَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ شریعت نبوی هم آخرین شریعت‌هاست هیچ شریعت دیگری تا روز قیامت بعد از آن نخواهد آمد.

۶- بحارالانوار، ج ۹، ص ۲۹۴

پیامبر گرامی فرمودند: «أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَ لَا فَخْرَ وَ أَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ»؛ من سید فرزندان آدم هستم و افتخاری هم نمی‌کنم و من آخرین پیامبر هستم.

۷- بحارالانوار (پیشین)، ج ۱۶، ص ۳۲۵

پیامبر (ص) فرمودند: «أَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَ عَلَيَّ خَاتَمُ الْوَصِيِّينَ»؛ من خاتم پیامبرانم و علی (ع) خاتم اوصیاء است.

۸- اصول کافی (پیشین)، ج ۱، ص ۱۹۸

امام باقر (ع) درباره‌ی تفسیر آیه سوره احزاب فرمودند: «لَا نَبِيَّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ»؛ خاتم‌النبیین، یعنی پیامبر دیگری بعد از حضرت نیست.

۹- بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۲۷۱

حضرت سیدالشهداء (ع) از اعمش نقل کرده‌اند که از پیامبر سؤال کرد: «فَأَخْبِرْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ يَكُونُ بَعْدَكَ نَبِيٌّ؟ فَقَالَ: لَا أَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ»؛ اعمش گفت: یا رسول‌الله! بعد شما پیغمبر دیگری هم هست. فرمودند: نه من خاتم‌النبیین هستم. «لَكِنْ يَكُونُ بَعْدِي أُمَّةٌ قَوَّامُونَ بِالْقِسْطِ بَعْدَ نَقْبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ»؛ اما بعد من امامانی هستند که قیام‌کنندگان به عدالت هستند به تعداد نقیبان بنی‌اسرائیل،

۱۰- عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۷۳ - قم، نشر جان، ۱۳۷۸ ق

پیامبر گرامی (ص) فرمودند: «مَا سَأَلْتُ رَبِّي شَيْعاً أَلِي سَأَلْتُ لَكَ مِثْلَهُ»؛ یا علی! هر کرامتی را برای خودم خواستم برای تو هم همان کرامت را خواستم. «غَيْرَ أَنَّهُ قَالَ لَا نَبُوَّةَ بَعْدَكَ أَنْتَ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَ عَلَيَّ خَاتَمُ الْوَصِيِّينَ»؛ خداوند فرمود: تو آخرین پیامبران هستی و علی (ع) هم آخرین وصی است.

۱۱- تحف العقول (پیشین)، ص ۴۱۵

در حدیث رضوی است که امام رضا(ع)، در یک مجلسی در حضور مأمون و بزرگان قوم بود، به مأمون فرمودند: «أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَ سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ وَ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَ أَفْضَلُ الْعَالَمِينَ لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ»؛ بعد از او پیغمبری نیست. «و لا تبدیل لملته»؛ و در آیین و شریعتش تغییری نخواهد آمد. «و لا تغییر لشریعه»؛ دینش هم هیچ تغییری نخواهد داشت.

۱۲- مستدرک الوسایل (پیشین)، ج ۸، ص ۱۱۴

«لَا رَهْبَانِيَّةَ فِي الْأِسْلَامِ».

۱۳- بصائر الدرجات، ص ۱۴۸- نشر کتابخانه آیت الله مرعشی، قم، ۱۴۰۴ ق * کافی، ج ۱، ص

۵۸

«حَلَالَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

۱۴- نهج البلاغه، خطبه ۲۲۶

«لقد انقطع بموتك ما لم ينقطع بموت غيرك...»؛ با رفتن تو چیزی قطع شد (وحی آسمانی) که با رفتن هیچ انسانی قطع نشد.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه هفتم (۱۳۸۷/۳/۲۹)

تسبیح موجودات عالم نسبت به ذات اقدس حق:

آیات بسیاری در قرآن کریم دلالت بر این دارند که اشیاء به یک نحوی تسبیح خدا می‌گویند. معنای کلمه تسبیح یعنی منزه داشتن ذات اقدس الهی، از صفاتی که لایق ذات آن نیست، یعنی از صفات جلال؛ چون دو نوع صفات داریم: ۱- صفات جمال، ۲- صفات جلال.

صفات جمال: صفاتی هستند که ذات اقدس الهی شایسته آنهاست. مثل علم، حلم، رحمت، جود و سخاوت و امثال این صفات.

صفات جلال: صفاتی هستند که خداوند از آنها منزه است. مثل داشتن فرزند، داشتن پدر و مادر، داشتن شریک، ظلم، جهل و امثال این صفات.

تسبیح خداوند یعنی تنزیه و پیراستن خدا از صفات ناشایست. وقتی می‌گوییم موجودات تسبیح خدا می‌گویند، یعنی خدا را از صفات ناشایست پیراسته می‌کنند. در مقابل تسبیح، حمد است. حمد به معنای ستودن ذات اقدس حق به صفات شایسته و کمال.

قرآن می‌فرماید: اشیاء و موجودات عالم هم خدا را تسبیح می‌کنند، هم خدا را حمد می‌کنند. هر دو مورد برای موجودات آمده است. البته اگر در اینجا کلمه تسبیح را به کار بردیم از باب غلبه است. والا چیزهای دیگری هم به موجودات در قرآن نسبت داده شده است. مثلاً قرآن کریم

تسبیح موجودات:

تسبیح یعنی منزه داشتن ذات اقدس الهی، از صفات جلال.

صفات جمال: صفاتی که ذات اقدس الهی شایسته آنهاست.

صفات جلال: صفاتی که خداوند از آنها منزه است.

می‌فرماید: «... يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَالنَّوْلَةَ الْحَدِيدَ»^۱؛ ای کوه‌ها و ای پرندگان! با او هم‌آواز شوید و همراه او تسبیح خدا گوید! و آهن را برای او نرم کردیم. در جایی دیگر می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ...»^۲؛ آیا ندیدی که تمام کسانی که در آسمانها و کسانی که در زمینند برای خدا سجده می‌کنند؟! و (همچنین) خورشید و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنبندگان. سجده کردن هم به موجودات نسبت داده شده است. همچنین اطاعت کردن هم به موجودات نسبت داده شده است. «...فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ»^۳؛ خداوند به آسمانها و زمین گفت: به فرمانبرداری خدا درآیید از روی رضایت یا از روی کراهت. بنابراین اینکه ما می‌گوییم تسبیح اشیاء بلکه حمد کردن، سجده کردن، اطاعت کردن، انابه کردن، خضوع کردن، اینها هم در قرآن به اشیاء (به غیر ذوی العقول، یعنی به غیر موجودات جاندار) نسبت داده شده است.

آیاتی که راجع به تسبیح خداوند در قرآن آمده است:

در جزء ۲۵ به بعد سوری واقع شده‌اند که اول این سوره‌ها با آیاتی به این شکل شروع می‌شود:

۱- سباء آیه ۱۰

۲- حج آیه ۱۸

۳- فصلت آیه ۱۱

- «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ...»^۱

- «سَبِّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...»^۲

- «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ»^۳

به این سور، مسبحات می گویند. همچنین آیاتی دیگر در قرآن بر تسبیح جمادات تأکید دارند.

مثل:

- «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...»^۴

- «تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ...»^۵؛ آسمانهای هفتگانه و زمین و کسانی که در آنها

هستند، همه تسبیح او می گویند و هر موجودی، تسبیح و حمد او می گوید. در این آیه شریفه تسبیح

خدا را با حمد همراه کرده است. بعد می فرماید: «...وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ...»؛ هیچ چیزی

نیست مگر اینکه خدا را تسبیح و ستایش می کند. و سپس می فرماید: «...وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ

كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا»؛ ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید؛ او بردبار و آمرزنده است.

۱- جمعه آیه ۱

۲- حدید آیه ۱

۳- نحل آیه ۴۹

۴- نور آیه ۴۱

۵- اسراء آیه ۴۴

- در سوره نمل می‌فرماید: «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ»^۱، البته در اینجا با «من» بیانیه که بعد از آن آورده است نشان می‌دهد که مراد از مسبحین، جنبنندگان هستند؛ فرشتگان ذوی العقول و سایر موجودات ذی حیات. عرب اصطلاحاً به هر چه که حیات داشته باشد و جنب و جوش و حرکت اختیاری داشته باشد، دابه می‌گوید. پس دب، یدب، یعنی خزید. مثل مورچه، می‌گوید: «دب النمل فی الیل»؛ مورچه در شب حرکت کرد. بنابراین دابه یعنی جنبده و در زبان فارسی جنبده یعنی موجود زنده. منظور از «من» که در اینجا آورده است، «من» بیانیه است. «من» یعنی اینکه ماقبل «من» را که به صورت مبهم است با مابعد «من» بیان می‌کند. یعنی مراد از ماقبل «من»، مابعد «من» است. مثال: «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»؛ برای خدا تسبیح می‌گویند آنچه در آسمانها و زمین است. مراد چه کسی است؟ می‌گوید: «من دَابَّةٌ» یعنی مراد، دابه و فرشتگان است. که به این «من»، «من» بیانیه می‌گویند. این یک آیه، که البته علی الظاهر دایره‌اش محدودتر است. آیه ۱۸ سوره حج می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ...»؛ آیا نمی‌بینی که آنکه در آسمانها و زمین هستند خدا را سجده می‌کنند. همچنین ماه و خورشید و ستارگان و کوهها و درختان و جنبنندگان و

بسیاری از مردم و بسیاری نیز از سجده کردن خدا سرباز می‌زنند و عذاب الهی بر آنها محقق است. این از جمله آیات تسبیح است.

ویژگیهای آیات و روایات تسبیح:

روایات تسبیح فراوان است و قابل شمارش نیست. روایاتی که بیان می‌کند به نوعی اشیاء عالم تسبیح گویند.

۱- از ظاهر آیات فهمیده می‌شود که تسبیح از روی فهم و شعور است. به عنوان مثال در این آیه آمده است: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ...». آیه دیگر می‌فرماید: «...وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا»؛ هیچ چیز نیست مگر اینکه تسبیح خدا می‌گویند که شما نمی‌فهمید. از ظاهر این آیه برمی‌آید که تسبیح، تسبیح واقعی و از روی فهم و شعور است.

۲- فقط به تسبیح خلاصه نمی‌شود. در قرآن کریم مواردی شبیه تسبیح، که دلالت بر فهم و شعور دارد، به عموم موجودات و مخلوقات، چه با شعور ظاهری و چه بدون شعور ظاهری نسبت داده شده است، که عبارتند از حمد و سجده و انابه و اطاعت و کراهت و امثال اینها.

ویژگیهای آیات و روایات تسبیح:

۱- از ظاهر آیات فهمیده می‌شود که تسبیح از روی فهم و شعور است.

۲- فقط به تسبیح خلاصه نمی‌شود. نسبت حمد، سجده، انابه، اطاعت و... به آنها.

۳- این دسته از آیاتی که در رابطه با تسبیح ذات اقدس حق در قرآن کریم هستند، نص صریح نیستند. یعنی اینگونه نیست که نتوانیم بر خلاف ظاهر، آن را تفسیر کنیم، بلکه می‌توانیم بگوییم مراد فهم و شعور نیست، ما از این فهم و شعور را نمی‌فهمیم یا حتی می‌توانیم بگوییم ما فهم و شعور را می‌فهمیم اما ظاهر این آیات به این دلیل مراد نیست و دست از ظاهر آیات برداریم. بعد از اینکه پذیرفتیم ظاهر آیات دلالت بر این دارند که این تسبیح و این حمد و سجده و انابه از روی شعور است. اما می‌دانید، جمود بر ظاهر آیه در بحث تفسیر، الزامی نیست. چون ظاهر آیات موجب ظن است و بیشتر از ظن و گمان افاده نمی‌کند در حالیکه اگر دلیل قطعی علمی داشتیم، می‌توانیم آن ظن را کنار بگذاریم. یعنی ظاهر را کنار می‌گذاریم. پس ما فقط ظاهر آیات را داریم، نه بیشتر از ظاهر آیات و چیزی که به صراحت بیان کند موجودات فهم و شعور دارند، در قرآن نداریم. نص صریح در قرآن نداریم. همچنین در روایات هم نداریم. البته اکثریت قاطع روایات به تسبیح و حمد و ستایش موجودات از روی فهم و شعور، ظاهراً دلالت دارند و اقلیتی هم هستند که می‌شود از آن استفاده کرد که این تسبیح از روی فهم و شعور نیست. بنابراین ما فقط همین دسته از آیات را داریم. در قرآن و روایات داریم که موجودات به نحوی خدا را تسبیح می‌گویند. حالا این تسبیح به چه نحوی است؟ باید روی آن بحث شود. روی خود تسبیح بحثی نیست و هیچ کس هم اختلافی ندارد. در رابطه با اصل تسبیح آیات قرآن صراحت دارند اما در شیوهی تسبیح صراحتی ندارد. نه در آیات و نه در روایات. بحث تفسیری می‌شود. مجبوریم به ظواهر آیات و روایات استدلال کنیم. دلایل دیگری بیاوریم، شاید بتوان بحث را به یک صورتی قطعی کرد و یک طرف قضیه را به صورت مسلم و حداقل با یک حجت قاطعی بپذیریم.

ویژگیهای آیات و روایات تسبیح:
۳- اکثریت قاطع روایات به تسبیح و حمد و ستایش موجودات از روی فهم و شعور، ظاهراً دلالت دارند، و نص صریح نیستند.

- در رابطه با اصل تسبیح آیات قرآن صراحت دارند اما در شیوهی تسبیح صراحتی ندارد. نه در آیات و نه در روایات.

دو نظر در این رابطه وجود دارد:

۱- **نظریه تسبیح حالی:** به این معناست که عده‌ای از مفسرین (که ظاهراً اکثریت هم هستند) معتقدند که جمادات شعور ندارند، سنگ و کوه و دیوار و ... شعور ندارند، ادراک، چشم و گوش و حواسی ندارند. اما قرآن می‌فرماید: اینها تسبیح می‌گویند. حال سؤال ایجاد می‌شود که تسبیح آنها چیست؟ این عده از مفسرین پاسخ می‌دهند آیاتی از خدا که از این موجودات در عالم تجلی می‌کنند ستایش می‌کنند. مثال می‌زنند: وقتی که شما یک تابلوی نقاشی نفیسی را می‌بینید، این تابلو نقاشی بدون اینکه زبان داشته باشد، بدون اینکه قدرت داشته باشد، به زبان بی‌زبانی نقاش را ستایش می‌کند. شما هم این زبان بی‌زبانی را به راحتی می‌فهمید. چگونه می‌فهمید؟ به محض اینکه کنار تابلو نقاشی ایستادید، می‌گوئید، آفرین، آفرین بر این نقاش. چه کسی این نقاشی را کشیده است؟ می‌گویند. فلان نقاش. می‌گوئید احسنت! نقاش ماهر است. این کلمات ستایش‌آمیز از کجا می‌آید؟ از زبان بی‌زبانی تابلو نقاشی. سایر هنرها و سایر اشیاء به همین‌گونه است. شما وقتی که یک دستگاه رایانه پیچیده را می‌بینید به سازنده آن آفرین می‌گویید. این دستگاه که شعور ندارد، پس چگونه صاحب خودش را ستایش کرد؟ همچنین شما وقتی که یک شاخه گل را می‌بینید، این شاخه گل صاحب خودش را ستایش می‌کند. به کوه که نگاه می‌کنید، کوه با عظمتش، آفریننده خودش را ستایش می‌کند. به آسمانها که نگاه می‌کنید با عظمت خودشان به زبان بی‌زبانی آفریننده خود را ستایش می‌کنند. بنابراین همه آنها می‌شوند، مسبح و ستایشگر.

نظریه تسبیح حالی:
عده‌ای از مفسرین معتقدند که جمادات شعور ندارند و تسبیح آنها به این صورت است که با آثاری که از آنها در عالم متجلی است خدا را ستایش می‌کنند (به زبان بی‌زبانی).

۲- نظریه تسبیح قالی: طرفداران تسبیح قالی معتقدند که واقعاً دارند تسبیح می‌گویند. ما نمی‌فهمیم. ما قدرت ارتباط با اشیاء بی‌جان را نداریم. اما چون ما قدرت ارتباط را نداریم، این دلیل نیست که اینها نمی‌توانند، زنده نیستند، حیات و شعور ندارند. خیلی چیزهای دیگر را ما نمی‌فهمیم اما وجود دارد. بنابراین نفهمیدن دلیل بر نبودن نیست. و ندانستن نمی‌تواند دلیل انکار باشد. اگر بخواهیم چیزی را انکار کنیم باید دلیل علمی داشته باشیم. جهل (عدم ادراک) دلیل عدم وجود نیست، اگر این درست باشد، باید هر چه را نمی‌دانیم، انکار کنیم. خیلی از چیزها برای فکر ما قابل درک نیست. حتی در اعتقادات قطعی هم بسیاری از مسائل برای فکر و عقل صرف ما قابل ادراک نیست. قابل تصدیق است آیا آنها را انکار می‌کنید؟ پس اینکه ما نمی‌توانیم بفهمیم چگونه آنها شعور دارند و ارتباط با شعور آنها نداریم، این نمی‌تواند دلیل بر آن باشد که موجودات شعور ندارند و تسبیح گفتن آنها هم تسبیح گفتن بدون شعور و به زبان بی‌زبانی است.

دلایل طرفداران تسبیح حالی و شواهد آنها:

۱- سختی پذیرش تسبیح جمادات: ظاهراً مهمترین دلیل طرفداران تسبیح حالی که به زبان نمی‌آورند و با زبان بی‌زبانی می‌گویند و نمی‌توانند بگویند چون ما نمی‌فهمیم، پس نیست. اما واقعیت این است و می‌گویند: چگونه کوه، شعور داشته باشد. مثلاً دیوار، آیا کل دیوارهای یک اتاق، یک وجود واحدند یا هر دیوار یک وجود واحد است؟ و در هر دیوار آجرهای مختلف و متعدد وجود دارد، آیا هر آجر یک وجود واحد دارد مثل یک آدم است یا اینکه همه آجرها یک

نظریه تسبیح قالی:
طبق این نظریه
موجودات واقعاً
تسبیح می‌گویند؛ اما
ما نمی‌فهمیم و
نفهمیدن دلیل بر
نبودن و انکار نیست.

دلایل طرفداران نظریه
تسبیح حالی:
۱- سختی پذیرش
تسبیح جمادات

وجود واحد هستند. یا اینکه یک کوه به زمین چسبیده است از کجا جدا شود. چگونه اینها را بپذیریم؟ چگونه تفکیک کنیم؟ چیز مشکلی است؛ و اما ما ایشان را همراهی می‌کنیم و می‌گوییم شما راست می‌گویید، خیلی سخت است پذیرش اینکه اشیاء می‌فهمند، کوه می‌فهمد، زمین می‌فهمد، دیوار می‌فهمد، درخت می‌فهمد. اینها خیلی سخت است.

۲- شهادت بعضی از روایات است. آنها می‌گویند روایاتی داریم که شهادت می‌دهند که تسبیح اشیاء همین است که ما می‌گوییم. به عنوان مثال می‌گویند: پیامبر اسلام (ص) به یکی از همسران خود گفتند لباس مرا بشوید، یا درخواست کردند لباس مرا بشوید. ایشان گفتند: یا رسول‌الله! دیروز که شسته بودیم. حضرت فرمودند: مگر نمی‌دانید که وقتی لباس کثیف و چرک باشد تسبیح گفتنش قطع می‌شود.^۱ از این روایت برداشت کردند که وقتی لباس تمیز و زیبا باشد، وقتی که انسان به آن لباس نگاه می‌کند، می‌گوید: آفرین، چه لباس قشنگی و خود همین تسبیح است و وقتی که لباس کثیف باشد دیگر ستایش به دنبالش نیست و دیگر این لباس تسبیح نمی‌گوید. این حرف قابل قبول نیست. به فرض که لباس خیلی شیک و نو باشد، وقتی که شخص با دیدن آن بگوید آفرین! این تسبیح خدا نیست، بلکه خیاط را می‌ستاید. اتفاقاً می‌توان از این حدیث اختیار موجودات را فهمید. چگونه وقتی که می‌خواهیم نماز بخوانیم باید با طهارت باشیم و لباسمان تمیز باشد. شما فکر می‌کنید اشیاء عالم، اشیاء قدر، اشیاء آلوده تسبیح می‌گویند؟ از این روایات می‌توان فهمید یک استثنائی وجود دارد. اشیاء آلوده لیاقت تسبیح ندارند و تسبیح

دلایل طرفداران نظریه

تسبیح حالی:

۲- شهادت بعضی از روایات.

مثل: ۱- لباس که چرک شد تسبیح آن قطع می‌شود.

۲- شکستن چوب درخت و صدای آن).

۱- تفسیرالمیزان (پیشین)، ج ۱۳، ص ۲۰۵

آنها قطع می‌شود. بنابراین نمی‌توان این استدلال را پذیرفت و یک مسئله قطعی هم نیست. بعضی از روایاتی که می‌گویند مثلاً امام^(ع) اشاره می‌کنند که صدای شکستن چوبها یا صدای خش خش چوبها با وزش باد، تسبیح است.^۱ یکسری از روایاتی به این شکل داریم در بین روایات اهل بیت^(ع) که می‌توان از آن استفاده کرد که ظاهر ضعیفی دارند بر دلالت این که این تسبیح، تسبیح حالی است (اما نه قطعی).

دلایل طرفداران تسبیح قالی:

۱- ظواهر قوی قرآن (بررسی چند آیه): اثبات این مطلب با ظواهر قرآن خیلی سخت است؛ چون نص صریح نداریم، که این نص صریح از جهت متن و دلالت ثابت باشد و ثابت کند که تسبیح، تسبیح قالی است. روایات صریح الدلاله داریم. آیات قطعی‌السند هم داریم. اما مشکل روایات این است که دلالتشان صریح است اما سندش قطعی نیست. در بحث احکام اگر روایتی بود ولو اینکه ظن و گمان هم ایجاد کند، می‌توان به همین بسنده کرده و به همین عمل نمود و شارع مقدس هم امضاء می‌کند. به این تعبد می‌گویند؛ یعنی به عنوان مثال شما یک دلیل ظنی دارید، یک روایت ظنی دارید، صحیح‌السند که تسبیحات اربعه یک بار واجب و سه بار مستحب است. حتی اگر سند روایت هم قطعی نباشد، مجتهد مجاز است طبق همین روایت ظنی‌السند، اجتهاد کند و فتوا دهد که یکبار تسبیحات اربعه کافی است. ولو اینکه سند روایت، سند قطعی متواتر نیست و خبر به اصطلاح واحد است. منتهی خبر واحد صحیح‌السند و مسند است. پس در بحث احکام

دلایل طرفداران نظریه
تسبیح قالی:
۱- ظواهر قوی قرآن
(بررسی چند آیه).

می‌توان چنین کرد چون شارع مقدس (دلیل داریم که) اجازه داده است. اگر غیر از این باشد؛ زندگی به هم می‌ریزد. ما اگر بخواهیم در بحث احکام دنبال روایات قطعی‌السند بگردیم؛ باب دین بسته می‌شود. چون روایات قطعی در بحث احکام محدودند پس شارع مقدس اجازه داده است (که دلیل قطعی هم بر اجازه شارع مقدس داریم) که در بحث احکام، صاحبان نظر بر اساس روایات ظنی‌السند، استدلال کنند. اما اینجا بحث احکام نیست، حکم خمس، نماز و روزه نیست. مسئله اعتقادی است. می‌توان بر اساس روایت ظنی‌السندی که دلالتش قطعی است، ولی سندش قطعی نیست و سندش ظنی است. یعنی نمی‌توان قسم خورد که این روایات به همین شکل و شمایل از معصوم آمده است. گمانی است؛ اما دلالتش و مطلبش صریح و روشن و شفاف است. آیا با این می‌توان گفت دلیل قطعی داریم؟ خیر. چرا؟ چون بحث اعتقادی است. چون در مباحث اعتقادی، یقین ملاک است. باید سند، سند قطعی باشد. در روایات که بررسی کنیم، روایتی که سندش قطعی و متواتر باشد و دلالتش هم صریح و روشن نداریم که بگویید همه موجودات با شعور تسبیح می‌گویند.

- روایتی که سندش قطعی و متواتر باشد و دلالتش هم صریح و روشن باشد نداریم که بگویید همه موجودات با شعور تسبیح می‌گویند.

روایاتی داریم که از جهت دلالت صریحند اما ظنی‌السند هستند و قطعی‌السند نیستند. متواتر نیستند. ممکن است به عکس هم داشته باشیم. روایاتی داریم که سندشان قوی است (نزدیک به تواتر) اما دلالتشان ظنی است. همه آیات قرآن متواترند. اما دلالت آنها قطعی نیست، آیات تسبیح از یک طرف قطعی‌السند هستند اما دلالتشان شفاف و روشن نیست یعنی متنشان، متن صریح نیست. هیچ آیه نداریم که صریحاً گفته باشد: ای مردم بدانید همه موجودات عالم فهم و شعور دارند خودشان را می‌شناسند. حیات دارند. گوش دارند. می‌شنوند مثل خودتان، ما هیچ

آیه نداریم و فقط یک ظاهری است، ظاهر ظنی، اما این ظواهر قوی هستند. مثلاً «...وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَّا تُفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا»؛ هیچ چیز نیست مگر اینکه تسبیح خدا می‌گویند که شما نمی‌فهمید. در جایی دیگر می‌فرماید: «...يَا جِبَالُ أُوْبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَالنَّالَهُ الْحَدِيدَ»؛ ای کوه‌ها و ای پرندگان! با او هم‌آواز شوید و همراه او تسبیح خدا گوید! و آهن را برای او نرم کردیم. مثال دیگر اینکه: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»؛ ما امانت (تعهد، تکلیف، ولایت الهیه) را بر آسمانها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم، آنها از حمل آن سر برتافتند و از آن هراسیدند؛ اما انسان آن را بر دوش کشید؛ او بسیار ظالم و جاهل بود، (چون قدر این مقام عظیم را نشناخت و به خود ستم کرد). که در اینجاست که حافظ می‌گوید:

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال به نام من دیوانه زدند

اگر در این آیه دقت کنید، چند عبارت است که دلالت بر شعور دارند که آنها عبارتند از: «عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ»؛ عرضه امانت کردیم و به کوهها گفتیم انتخاب کنید؛ انتخاب نکردند این نشانه اختیار است.

۱- اسراء آیه ۴۴

۲- سباء آیه ۱۰

۳- احزاب آیه ۷۲

به موجود بی‌اختیار که امانت عرضه نمی‌شود، عرضه کردن، ابا کردن، ترسیدن و امانت را قبول نکردن، دلیل بر اختیار است و اختیار، دلیل بر شعور است. موجود بی‌شعور که اختیار ندارد. کلمه ابا («فَإِنَّ أَنْ يَحْمِلَنَّهَا») ابا کردن، خودداری کردن نشانه شعور است. موجود بی‌شعور که خودداری نمی‌کند. «وَأَشْفَقْنَا مِنْهَا»؛ از حملش ترسیدند، اینها نشان شعور است. بنابراین اگر انصاف دهیم، می‌بینیم که ظواهر قرآن درست است که ظنی هستند اما قوی‌اند؛ یعنی به این سادگی نمی‌توان دست برداشت. برای رفع ید ظاهر قرآن، باید دلیل قطعی یا (حداقل) شبه قطعی بیاوریم و با دلیل شبه ظنی نمی‌توان ظاهر قرآن را کنار گذاشت. گاهی یکی از ظواهر قرآن با یک دلیل قطعی معارض است. (قرآن هیچگاه با دلیل قطعی معارض نیست ولی) ظاهر آیات شاید با یکی از دلایل قطعی معارض باشد. مثلاً «الرحمن على العرش استوى»، عرش یعنی تخت و ظاهر آیه این است که خدا بر روی تختش قرار گرفته است و مستلزم پذیرفتن ظاهر این آیه این است که خدا مکان داشته باشد در حالیکه خدا خالق مکان است و مکان ندارد. قبل از اینکه مکانی وجود داشته باشد خدای آفریننده، وجود است. بنابراین به دلیل قطعی عقلی یا به اصطلاح دلیل قطعی بدیهی عقلی می‌گوییم: ظاهر آیه مراد نیست. «و استوی»؛ بر عرش، کنایه است از سیطره ذات اقدس الهی و احاطه آمرانه او به عالم وجود.

مثال دیگر: «...مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ بِيَدِي...»^۱؛ چه چیز تو را باز داشت از اینکه سجده کنی در مقابل آن چیزی که با دو دستم آفریدم. ظاهر آیه این است که خدا دو دست دارد. خیلی بدیهی است که دست ندارد. آیا خداوند دو دست را نیاز دارد؟ اگر بگوییم نیاز دارد که می‌شود مطلب فاسد و اگر بگوییم نیاز ندارد می‌شود خلاف ظاهر آیه. کدام یک درست است؟ اولی است که بگوییم خدا به دست نیازی ندارد و این قدرت خداست. اینجاست که نمی‌توان بر ظاهر آیات جمود کرد.

مثال دیگر: «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا»^۲؛ هر که در این دنیا کور باشد، در آخرت هم کور و گمراه‌تر است. ظاهر آیه این است که هر که نابینا است در آخرت گمراه است. در حالیکه ما دلیل قطعی داریم بر اینکه انسانهای نابینای مؤمن اهل بهشتند. حتی روایت داریم مؤمنی که خدا چشمش را بگیرد حتماً اهل بهشت است. هم از سیدالشهداء^(ع) روایت داریم، هم از امیرالمؤمنین^(ع) و هم از امام صادق^(ع)^۳ که خدا اگر دو چشم بنده مؤمنی را در دنیا از او گرفت، بهشت او قطعی است (اگر ایمانش را حفظ کند). آیا ظاهر آیه با اینها هماهنگ است؟ اصلاً به فرض که این روایت هم نبود. عقل این را قبول می‌کند؟ جرم بنده خدا چه بوده است که کور به دنیا آمده است؟ مگر انسانهای نابینا نمی‌توانند ایمان بیاورند؛ نمی‌توانند حقایق را اذعان کنند پس

۱- ص آیه ۷۵

۲- اسراء آیه ۷۲

۳- مشکات الانوار، ص ۲۷۷ - نشر مطبعه حیدریه، نجف اشرف، ۱۳۸۵ ق.

مجبوریم بالاجبار دست از ظاهر آیه برداریم و بگوییم مراد کوری باطنی است. اگر دو مطلب با هم معارض شد یکی ظنی و یکی قطعی است، شما در تعارض این دو، آیا دلیل ظنی را قبول می‌کنید؟ دلیل ۸۰٪ را انتخاب می‌کنید یا دلیل ۱۰۰٪ را، بچه‌های ممیز هم می‌دانند که دلیل عقلی قطعی را باید مقدم داشت. ظاهر آیه ظنی است دلیل ما قطعی و حتی بدیهی است. چون بعضی از دلایل قطعی نظری هستند و همه نمی‌فهمند ولی یک عالم می‌فهمد اما عوام الناس نمی‌فهمند. اما بدیهی را عوام هم می‌فهمند. اگر دلیل قطعی داشتیم ظاهر ظنی را کنار می‌گذاریم. اما آیا با دلیل ظنی می‌توان ظاهر ظنی را کنار گذاشت؟ خیر؛ این کار را نمی‌توان کرد. صرف این که ما نمی‌فهمیم، اینها دلیل نیست، ما خیلی چیزها را نمی‌فهمیم.

۲- ظواهر قوی روایات: البته روایات محدودی هم ظاهرشان خلاف این نظریه است. اما اکثریت قاطع روایات که فراوان هستند این نظریه را تایید می‌کنند.

نکته: در دلالت روایات یعنی در متن روایات، روایات متعددی داریم که به صراحت می‌گویند: اشیاء از روی شعور و فهم تسبیح می‌گویند. اما هیچ کدام از این روایات به تنهایی سند قطعی ندارند. ولی اگر همین دسته از روایات (منظور آن روایاتی که متن آنها صراحت دارد که تسبیح، تسبیح واقعی است و از روی شعور است) را کنار هم بچینیم آنگاه می‌توان ادعا کرد که سندشان هم قطعی خواهد شد. یعنی یک روایت به تنهایی سند قطعی ندارد، ولی اگر ده تای آنها را کنار هم بچینیم آنگاه می‌توان ادعا کرد و به اعتقاد من چنین چیزی بسیار قریب به یقین است. یعنی روایات قطعی الدلاله و ظنی السند که وقتی کنار هم چیده شود هم دلالتش قطعی خواهد بود و هم

دلایل طرفداران نظریه تسبیح قالی:

۲- ظواهر قوی روایات.

- در دلالت روایات، روایات متعددی داریم که به صراحت می‌گویند: اشیاء از روی شعور و فهم تسبیح می‌گویند. اما هیچ کدام از این روایات به تنهایی سند قطعی ندارند.

سندش؛ آنگاه باید در مقابل نظریه تسبیح قالی تسلیم شد. یعنی اینکه موجودات از روی قول و گفتار و شعور، تسبیح می‌گویند.

این نکته‌ای است که من ندیدم مفسرین در بحثهای تسبیح قالی به آن اشاره کنند، اگر روایات را ردیف کنند و سندش را بررسی کنند. به اعتقاد من خیلی قریب به یقین است که بتوان ادعای تواتر کرد. پس ظاهر روایات قوی است. می‌توان ادعا کرد قوی‌تر از ظاهر آیات قرآن است. حال کدام یک از دو نظریه تسبیح قالی و تسبیح حالی را بپذیریم؟ تا جائیکه بنده بررسی کردم نظریه تسبیح قالی از قوت خاصی برخوردار است. خصوصاً با موافقتی که با ظاهر آیات قرآن و روایات دارد و بزرگان تفسیر از جمله مرحوم علامه طباطبایی معتقد به نظریه تسبیح قالی هستند. حتی خود صاحب‌نظران ارائه‌کننده تسبیح حالی در آخر بحثشان می‌گویند ممکن است اینهایی که ما گفتیم درست نباشد. اگر به تفسیر نمونه مراجعه کنید، مشاهده می‌کنید بعد از چند صفحه بحث کردن، در آخر می‌گویند نظریه مقابل هم خالی از قوت نیست. نباید دست کم گرفت یعنی با زبان رد و با زبان مبارزه وارد نمی‌شود.

اشکالات نظریه تسبیح حالی:

۱- اینکه خلاف ظاهر تمام آیات و اکثر روایات است. این خیلی ضعف بزرگی است، یک وقتی دلیل علمی قطعی داریم؛ می‌گوییم مشکلی ندارد چون دلیل بدیهی عقلی داریم که خدا دست و پا ندارد. حالا ظاهر آیات قرآن هم که باشد مشکلی ندارد. اینجا ظاهر مشکلی ایجاد نمی‌کند و مشکل آنجاست که ما دلیل علمی نداشته باشیم و بخواهیم با دلیل ظنی به جنگ ظاهر قرآن

- نظریه تسبیح قالی از قوت خاصی برخوردار است. خصوصاً با موافقتی که با ظاهر آیات قرآن و روایات دارد.

اشکالات نظریه تسبیح حالی:
۱- خلاف ظاهر تمام آیات و اکثر روایات است.

رفت که مشکل و نادرست است. مرحوم علامه طباطبایی هم به این رویه اعتراض دارند. این کار تقریباً ناممکن است. اگر چه می‌شود با بستن چشمها و گوش ندادن به بعضی از چیزها از کنار خیلی از حقایق گذشت؛ مثل جبریها که وقتی به آیات اختیار می‌رسند، نمی‌خوانند و اختیاریها که وقتی به آیات قضای الهی می‌رسند، نمی‌خوانند. اما اینکه بخواهیم در این موضوع توجه به ادله کنیم و سپس قول حالی را برگزینیم، باید از هفتاد خوان رستم گذشت و نادیده گرفتن اینها دشوار است. البته روش علامه (رضوان الله علیه) در بحث تفسیر قرآن اینست که تا جایی که راه دارد به ظواهر قرآن اهمیت می‌دهند. نکته دیگر اینکه شما برای ورود به منزلی از درب وارد می‌شوید و از پشت خانه که وارد نمی‌شوید پس قرآن بابتی دارد؛ که باب ورود قرآن ظاهرش است. گاهی دلیلی داریم که آن ظاهر را نفی می‌کند، ما هم ظاهر را رها می‌کنیم. به طور مثال قرآن می‌فرماید: «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءُوهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا...»^۱؛ هر کس مؤمنی را عمدتاً بکشد جزایش دورخ است، جاودانه در آن خواهد سوخت. ظاهر آیه این است که سزای کشتن عمدی انسان مؤمن، دوزخ ابدی است. اما روایت داریم که می‌گوید^۲ اگر انسان مؤمن را به جرم ایمانش بکشند (این در آیه ذکر نشده و ظاهر آیه هم این را گواهی نمی‌کند. چون قتل نفس مؤمن به دو صورت ممکن است عمدی اتفاق افتد. یکی اینکه شخصی با مؤمنی دعوا کند و ناخواسته غضب کند و او را بکشد نه به خاطر مسلمان بودن و صورت دوم اینکه بگوید من به خاطر ایمانت تو را می‌کشم و

۱- نساء آیه ۹۳

۲- اصول کافی، ج ۷، ص ۲۷۵

اگر دست از ایمان برداری کاری به کار تو ندارم و این هم قتل عمدی است) مشمول عذاب ابدی است و در شکل اول هم شخص به جهنم می‌رود. اما خلود در نار در روایات برایش ثابت نشده است. اگر طرف مؤمن باشد. ظاهر آیه مطلقاً کشنده مؤمن، چه کشنده‌ای که به خاطر اعتقاد مؤمن، مؤمنی را بکشد و چه کشنده‌ای که به خاطر موضوع دیگری مؤمنی را بکشد هر دو تا در آتش جاودانند، این ظاهر آیه است و شما همین را می‌فهمید. اما روایت می‌گوید مراد آن کسی است که مؤمنی را به خاطر ایمانش بکشد، آن در آتش جاودانه است. پس اینجا دست از ظاهر آیه برمی‌داریم. چون روایت آن صلاحیت را دارد که ظاهر را مقید کند و مطلق را از اطلاق در آورده است. ولی وقتی حداقل چنین دلیلی نداشته باشیم، رفع ید از ظاهر قرآن بی‌دلیل است.

۲- ستایش به زبان بی‌زبانی حمد است نه تسبیح: اینها می‌گویند وقتی به عالم نگاه کنید به زبان بی‌زبانی خالق خود را ستایش می‌کند. ما اشکال می‌کنیم که منظور از ستایش که می‌گویید چیست؟ ترجمه‌اش حمد است یا تسبیح؟ این چیزی که شما می‌گویید حمد است. وقتی یک تابلوی نقاشی، نقاش خود را ستایش می‌کند، می‌گوید نقاش من هنرمند است، عالم است، علم نقاشی دارد، رنگ شناس است و نمی‌گوید نقاش من ترسو نیست، بزدل نیست، بخیل نیست، تسبیح که نمی‌کند و گفتیم تسبیح یعنی پیراستن از صفات ناپسند، پس وقتی شما می‌گویید: وقتی که انسان نگاه به آفرینش می‌کند با زبان بی‌زبانی ستایش می‌کند این حمد است و تسبیح نیست. در حالیکه قرآن می‌فرماید هم تسبیح می‌گویند هم حمد می‌گویند. «...وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا

يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ». این دلیل شما فقط حمد را توجیه می‌کند. تسبیح آن چه می‌شود؟ سجده‌اش چه

اشکالات نظریه

تسبیح حالی:

۲- ستایش به زبان

بی‌زبانی حمد است نه

تسبیح.

می‌شود؟ انابه‌اش چه می‌شود؟ آیا می‌توان گفت: سجده حالی، انابه حالی، اطاعت حالی، کراهت حالی؟ خیر نمی‌توان توجیه حالی کرد. نمی‌توان گفت حال این کوهها نشان می‌دهد که دارند سجده می‌کنند، حال این کوهها نشان می‌دهد که دارند انابه می‌کنند. تسبیح خدا اینگونه است: «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ»؛ فرزندی نیاورده است و زاده نشده است، «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ». کجا کوه و درخت و... چنین شهادتی می‌دهد؟ شما وقتی به کوه و درخت و... نگاه می‌کنید، می‌گویید تبارک الله! علم و قدرت خدا را می‌فهمید. اما اینکه شریک و فرزندی ندارد و فرزند کسی نیست را نمی‌فهمید، سجده را که نمی‌فهمید و نمی‌توانید توجیه کنید. در قرآن سجده و انابه را هم نسبت داده است. انابه یعنی گریه و زاری و تصرع کردن ما وقتی به کوه نگاه می‌کنیم این کوه با زبان بی‌زبانی خدا را ستایش می‌کند این حمد است، سجده و انابه آن را چگونه می‌فهمیم؟ اینکه مطیع خداست را چگونه بفهمیم؟ پس به جنگ ظواهر رفتن، رستم دستان را هم به خاک می‌اندازد. به سادگی نمی‌توان با این دلایل به جنگ ظواهر قوی قرآن رفت. مثلاً: «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ...»؛ خدا سپس به آسمان پرداخت در حالی که گاز بود، «...فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ»؛ خداوند به آسمانها و زمین گفت: به فرمانبرداری خدا درآیید از روی رضایت یا از روی کراهت. گفتند ما از روی اطاعت فرمانبرداریم. در این آیه چند کلمه است که دلیل شعور است: «اُتْتِيَا»؛ بیایید، بیایید را به موجود باشعور می‌گویند. «طَوْعًا»؛ بارغبت، رغبت

مربوط به موجود باشعور است. «أَوْ كَرِهًا»؛ ناخواسته، ناخوشایند، کراهت مربوط به موجود باشعور است نه موجود بی شعور. «قَالَتَا»؛ جواب دادند. پس در یک آیه یک خطی، سه الی چهار دلیل شعور دارید. چگونه می خواهید اینها را کنار بگذارید یا چگونه می خواهید توجیه کنید که اینها حالی هستند؟ امکان ندارد. از یکی عقبه اگر عبور کنید، عقبه دوم گیر می افتید و اگر از دومی عبور کردید در عقبه سومی گیر می افتید. پس ستایش به زبان بی زبانی، حمد است. شخصی گفته بود: ای سقف خانه هر وقت خواستی فرود بیایی؛ حاضری مرا خبر کنی که من بیرون بروم، سقف گفت: باشد و بعد از چندروزی سقف ترک خورد و او گل درست کرد و ترکها را پوشاند و بعد از چند روز سقف خراب شد روی سرش و زخمی شد و استخوانهای او شکست. او به سقف گفت: ای سقف بی وفای بدقول، مگر قرار نبود به من خبر بدهی، گفت: خبر دادم؛ گفت: چه وقت؟ گفت: یادت است آن روز که دهان باز کردم و فریاد زدم برو کنار می خواهم بیایم پایین، تو گل زدی توی دهنم. آقایون نظریه تسبیح حالی این را می گویند که تو چشم را باز کن، داری تسبیح موجودات را می بینی، عبارات قشنگ است و پذیرش آن آسان، ولی همانطور که راحت طلبی در علم باعث توقف می شود. و بگوییم ما به آخر خط علم رسیدیم و دیگر پیشرفت نمی کنیم. امیرالمومنین^(ع) فرمودند: «الاعجابُ يَمْنَعُ مِنَ الْإِزْدِيَادِ»^۱؛ اینکه خودت را بزرگ بینی دیگر چیزی یاد نمی گیرید؛ مانع زیادی است. همیشه باید احساس کنی هیچ چیز نیستی و هنوز اول خط حرکت هستی. همانطور در تفسیر قرآن هم اگر به معانی پایین قناعت کنیم و به خاطر سختی فهم

بگریزیم درب قرآن را به روی خودمان بستیم. باید با ابزار ایمنی از این قله رفت بالا، اگر بدون طناب و بدون ریسمان عترت باشیم خطر سقوط کردن وجود دارد. ولی می‌شود از کوه بالا رفت. پس چرا این همه روایات را نادیده می‌گیریم به صرف اینکه پذیرش این حقایق خیلی مشکل است و تن دهیم به پذیرش حقایقی که شعارگونه‌تر است و با ادبیات بیشتر هم‌خوانی دارد و مردم هم زودتر قبول می‌کنند قانع می‌شوند. این بد است و نباید با کرائم قرآن اینگونه برخورد کرد. گذشت زمان و پیشرفت علوم ثابت کرد، بسیاری از ظواهر قرآن را که بزرگان ما می‌ترسیدند به خاطر صعوبتش بپذیرند، علم ثابت کرد از جمله شعور حیوانات که صریحاً در قرآن آمده است. از جمله همین که آصف برخیا تخت بلقیس را در یک طرفه‌العینی آورد، علم این حقیقت را پذیرفته است که امر شدنی است. ما نباید به خاطر اینکه مسئله صعوبت دارد و فهم ما یاری ندارد، از آن بگریزیم.

اشکالات نظریه

تسبیح حالی:

۳- سجده موجودات

چگونه توجیه

می‌شود؟

۳- سجده موجودات چگونه توجیه می‌شود؟ «وَالنَّجْمِ وَالشَّجَرِ يَسْجُدَانِ»^۱، بعضی‌ها، نجم را ستاره ترجمه کردند و بعضی‌ها رویدنی. عرب به این دلیل به ستاره نجم گفته است که مثل روئیدنی که از زیر زمین غایب است و پیدا می‌شود از گوشه افق یک وقت ظاهر می‌شود. (کوکب هم می‌گوید) جمع آن هم نجوم است، آیاتی که می‌گویند: «...وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ...»^۲، کوهها چگونه سجده می‌کنند؟ (البته بعضی‌ها گفته‌اند: سجده موجودات، سجده تکوینی است؛

۱- الرحمن آیه ۶

۲- حج آیه ۱۸

یعنی تذلل)، آیه ۱۸ سوره حج صریح‌ترین آیه در مورد سجده موجودات است: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقٌّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ»؛ آیا ندیدی که تمام کسانی که در آسمانها و کسانی که در زمینند برای خدا سجده می‌کنند؟! و (همچنین) خورشید و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم! اما بسیاری (ابا دارند، و) فرمان عذاب درباره آنان حتمی است و هر کس را خدا خوار کند، کسی او را گرمی نخواهد داشت، خداوند هر کار را بخواهد (و صلاح بداند) انجام می‌دهد. بعضی گفته‌اند: مراد سجده تکوینی است، سجده تکوینی یعنی چه؟ یعنی ذلت و تواضع اشیاء در مقابل اوامر الهی، به هر شکلی که خداوند آنها را مقرر کرده، به همان شکل قرار می‌گیرند؛ خدا صلابت به آنها داده، صلابت دارند؛ نرمی به آنها داده، نرمی دارند؛ شکنندگی داده، شکنندگی دارند؛ انعطاف داده، انعطاف دارند، در مقابل عوامل علی و معلولی خاضعند. در مقابل خواسته و اراده خدا، تذلل دارند. پذیرش این تفسیر چند مشکل دارد: ۱- ما نمی‌توانیم به تذلل بگوییم سجده، خیلی مشکل است. تعبیر به سجده یک تعبیر خلاف ظاهری است. ۲- آخر آیه این سجده را از کثیری از مردم برمی‌دارد، می‌گوید: کثیری سجده نمی‌کنند. اگر این تذلل بود کفاری هم که سجده نمی‌کنند مواد بدنشان و اعضا و سلولهایشان این تذلل را دارد، سجده تکوینی به این معنا را دارد چون آنها مقهور اراده الهی‌اند. ما آیه را اینگونه می‌فهمیم و برای خدا سجده می‌کنند، منتها این آیه قابل تخصیص است همانطور که در روایت گفتیم پیراهن وقتی چرک شد تسبیحش قطع می‌شود، از اینگونه روایات

سجده تکوینی یعنی ذلت و تواضع اشیاء در مقابل اوامر الهی، به هر شکلی که خداوند آنها را مقرر کرده، به همان شکل قرار می‌گیرند.

فهمیده می‌شود که اشیاء آلوده تسبیح نمی‌گویند، از همین می‌توانیم بفهمیم که این تسبیح از روی شعور است، تسبیح قهری نیست. این آیه هم می‌خواهد بگوید همه‌ی موجودات، کوه‌ها و درخت‌ها تسبیح می‌گویند، الا انسانهای بد و انسانهای منفی.

سحر گنجشککان در جیک جیکند به تسبیح خدای لاشریکند

اشعاری که دیده‌اید بزرگان ما گفته‌اند، مثل شعر معروف مثنوی:

جمله ذرات در عالم نهان با تو می‌گویند روزان و شبان

ما سمیعیم و بصیر و باهشیم با شما نامحرمان ما خامشیم

از جمادی سوی جان جان شوید غل غل اجزای عالم بشنوید

فاش تسبیح جمادات آیدت و سوسه‌ی تأویل‌ها بزدایدت

سؤال: بگویید: آقا این چه حرفی است که می‌زنید مثلاً خورشید کروی است، چگونه سجده می‌کند؟ انسان مستوی‌القامه است، می‌ایستد می‌شود قیام؛ کج می‌شود، می‌شود رکوع و سر روی مهر می‌گذارد می‌شود سجده؛ درخت چگونه سجده می‌کند؟ اگر درخت بخواهد سجده کند باید ریشه‌اش را بکنند، آن وقت سجده می‌کند؛ اره بزند کمرش را ببرند وقتی خورد زمین می‌گوئیم سجده کرد؛ درخت ایستاده چگونه سجده می‌کند؟ شیء کروی چگونه سجده می‌کند؟ ببینید سجده یک حقیقت دارد و یک ظاهر، بعضی از سجده‌ها فقط ظاهر دارند، حقیقت ندارند. شخصی در حال سجده است اما باطنش حقیقت سجده را ندارد، چون حقیقت سجده تذلل و خاکساری و احساس و اعتراف به حقارت در پیشگاه خداست. گفتند: وقتی سجده می‌کنید

سجده بر آن صحیح است، سجده نکنید، ظاهر سجده شما خراب می‌شود اما حقیقت سجده خشوع است لذا اگر صورت نماز شما درست باشد نمازتان صحیح است یعنی رفع تکلیف از شما خواهد شد اما اگر خشوع در آن نباشد قبول نیست یعنی من سجده کردم، رکوع کردم نماز خواندم، قیام، لباس طاهر، مکان غیر غصبی، مکان مباح و همه شرایط نماز هم جور بوده اما خشوع نداشتیم، نماز صحیح است؛ چون صحت ارتباط دارد با ظاهر و صورت اعمال. اما قبول نیست چون قبولی ارتباط دارد با حقیقت عمل، حقیقت نماز چه بود؟ خشوع، حقیقت نماز انکسار و شکستگی در مقابل خدا بود، استکانت در پیشگاه حق بود اینکه موجود نباشد نمازمان قبول نیست چون هدف نماز این است. مثل دارویی که استاندارد است و ظاهرش هم درست است ولی فاسد شده وقتی می‌خوری اثر ندارد خنثی شده، قابلیتش را از دست داده است، نماز بی‌خاصیت هم همین است صورتش درست است، ارکانش صحیح است، قرائتش درست است اما حقیقت ندارد یعنی فرد در حال سجده است اما در فکر بزرگی کردن و برتری جویی و علو و اینهاست. این سجده، حقیقت سجده ندارد. برخلافش موجودات دیگر نمی‌توانند سجده به شکل و صورت ما بروند اما حقیقت سجده برایشان امکان دارد، حقیقت سجده خشوع است، پس محال نیست؛ یعنی محال نیست که اشیا بی‌جان هم در مقابل ذات اقدس حق سجده کنند.

۴- (اشکال چهارم به نظریه تسبیح حالی این است)، که شما می‌گویید: اشیا به زبان بی‌زبانی ستایش می‌کنند، ما این را می‌فهمیم مثلاً وقتی می‌گوییم عظمت کوه، برای همه قابل فهم است، عظمت درخت و اینکه درخت عجیب است و اینکه از زمین شوره‌زار گل خوشبو بیرون بیاید، شما یک شاخه گل را در زمین بدبو و لجن‌زار بکارید گل معطر می‌آورد، این عجیب نیست، این را

اشکالات نظریه

تسبیح حالی:

۴- آیه ۴۴ اسراء: «...و

إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ

بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَّا تَفْقَهُونَ

تَسْبِيحَهُمْ...»

- اگر مراد تسبیح

حالی باشد که ما

می‌فهمیم!

که همه می فهمند. اگر تسبیح این باشد قرآن باید می فرمود: همه تسبیح می گویند و شما دارید می بینید؛ چون ما این نوع تسبیح را می بینیم. اما قرآن می فرماید: «...وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَّا تُفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ...»؛ هیچ چیز نیست مگر اینکه خدا را تسبیح می گوید ولی شما نمی فهمید. آن آقایی که نظریه تسبیح حالی را دارد می گوید: شما می فهمید، چون کوه و درخت و دریا و ستارگان و اجرام، همه دارند تسبیح می گویند و می گویند: آفرین به خالق ما، خوب این که همه می فهمیم، این آیه دارد می گوید: شما نمی فهمید، پس تسبیح دیگری است. جوابی که آقایان دادند گفتند که نه اتفاقاً ما هم همین را می گوئیم شما که نمی توانید به همه اسرار اشیا پی ببرید، شما که نمی توانید اسرار نهفته در الکترونها و اتمها و عظمت کهکشانها و ... را ببینید پس شما هم همه اش را نمی فهمید. می گوئیم: اتفاقاً این را نمی توانید از مردم عوام سلب کنید و بگویید: مردم عوام نمی فهمند، دانشمندان می فهمند آیا اینکه انسان از خاک به این صورت آفریده شود نیاز به دانش فنی دارد؟ این که همه عوام تعجب می کنند، برای عامی شگفت آور است، برای دانشمند شگفت آورتر است، چه بسا برعکس شود یک سری از دانشمندان ملحد وقتی به علل اشیا می رسند شگفتیشان کم می شود و ملحد می شوند، خیال می کنند علل مادی دارد. اما عوام الناس بیشتر شگفت زده می شوند، بیشتر به دیده عظمت نگاه می کنند. این که از خاک بی بو، گل خوشبو بروید، نیاز به دانش فنی ندارد، همه می فهمند شما نمی توانید بگویید

عوام الناس نمی فهمند، قرآن هم گفته است: «لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»، این حرف، حرف درستی نیست. بالاخره در این یک نوع تناقض وجود دارد از یک طرف بگویید با زبان زبانی دارند خدا را تسبیح می گویند و از طرف دیگر بگویید همه نمی فهمند. بالاخره می فهمند یا نمی فهمند؛ اگر می فهمند پس این «لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» چیست؟ و اگر واقعاً همه نمی فهمند چگونه با زبان بی زبانی تسبیح می گویند، این زبان بی زبانی برای کیست؟ فقط برای چهار تا دانشمند، این نشد. این توجیه، توجیه خوبی نیست.

۵- اسناد امور دال بر شعور به اشیاء مثل طوع، کره، ابا، اشفاق، عرضه و انتخاب، سجده، انابه، قنوت و اطاعت و... چه توجیهی دارند؟ گفتیم که در قرآن کریم یک امور دیگری غیر از تسبیح هم به اشیاء نسبت داده شده که این ها همه دلیل شعور است، «طوع» یعنی کاری را از روی میل و رغبت انجام دادن. در مورد موجود بی شعور که نمی توانیم بگوییم مثلاً این دیوار از روی طوع و رغبت این جا ایستاده است، حتماً باید شعور داشته باشد که رغبت هم داشته باشد، «کرها»، کراهت یعنی اینکه انسان یک فعلی را از روی ناخوشایندی انجام دهد، این هم دلیل شعور است. «ابا» یعنی خودداری کردن از پذیرش که این هم دلیل شعور است. «اشفاق» یعنی نگران بودن این هم دلیل شعور است. عرضه و انتخاب: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ...»؛ ما امانت را به آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم تا به اختیار انتخاب کنند. این هم دلیل شعور است. سجده،

اشکالات نظریه

تسبیح حالی:

۵- اسناد امور دال بر شعور به اشیاء مثل طوع، کره، ابا، اشفاق، عرضه و انتخاب، سجده، انابه، قنوت و اطاعت و... چه توجیهی دارند؟

انابه یعنی بازگشت و تضرع به درگاه خدا. قنوت یعنی فرمان برداری؛ اینها همه دلیل بر شعور اشیا است. شما تسبیح را می گوئید حالی، حمد و سجده را چه می کنید؟ سجده را می گوئید تکوینی، انابه را چه می کنید؟ می گوئید انابه تکوینی؟ این را نمی شود گفت، می گوئید انابه حالی؟ این را هم نمی شود گفت. اطاعت و رغبت و فرمان برداری را چه می کنید؟ دیگر از همه اینها نمی توانیم با زبان توجیه رد شویم. این هم یکی دیگر از ایرادهایی که واقعاً بر نظریه تسبیح حالی وارد است و همینها باعث شده است که صاحب نظران در این عرصه خودشان در آخر بگویند: بالاخره ما به حرف خودمان مطمئن نیستیم. به نظر ما اینگونه است؛ یعنی خودشان هم به حرف خودشان اطمینانی ندارند. در جایی علامه طباطبایی تیشه را زدند بیخ ریشه، گفتند: در هر چیزی که وجود راه یافته، شعور هم به همان اندازه راه یافته. البته بگذارید قبل از این که وارد این بحث شویم من به این مسئله پاسخ بدهم، ببینید حالا ما آمدیم و پذیرفتیم، این دیوار کجایش شعور دارد، مثلاً سرش کجاست؟ دست و پایش کجاست؟ از روشهای علامه طباطبایی (رضوان علیه) احترام به علوم جدید است، گاه گاه دیده می شود که در بحثهای تفسیری و فلسفی خود با استناد به یافته های قطعی علوم جدید نظرات مفسرین و فلاسفه را رد می کنند و این خیلی ارزشمند است. مثلاً در مورد دحوالارض، به یافته های اخترشناسی استناد کردند و حقیقت آن را بیان کردند.^۱ ایشان می گویند: در هر کجا که وجود راه پیدا کرده، شعور هم راه پیدا کرده. امروز بسیاری از دانشمندان شیمی دارند به این سمت می روند و تحقیق می کنند که

۱- تفسیرالمیزان، ج ۲۰، ذیل آیه «وَالْأَرْضُ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا» (نازعات آیه ۳۰)

الکترونها شعور دارند. تحقیقی که آقای پاولی کردند، مقاله‌ای نوشتند و جایزه بین‌المللی هم گرفتند. ایشان اثبات کردند که الکترونها از موجودیت خود مطلع‌اند؛ بنابراین اگر ما بخواهیم برای این دیوار شعوری در نظر بگیریم، ذره ذره‌اش شعور مجزایی دارد، هر ذره‌ای یک شعوری برای خود دارد. چطور در بدن شما هر سلولی، موجودی جداست از سلول دیگر. الان شما که اینجا نشسته‌اید کلی از سلول‌های بدن‌تان در طول یک ساعت مردند، کلی هم سلول جدید تولید شده‌اند. هر سلولی برای خودش یک موجود مستقل زنده است. عین همین را می‌توانیم بگوییم که هر اتمی، هر الکترونی، هر مولکولی برای خودش یک موجود باشعور است، بنابراین این مسئله حل می‌شود که سرش کجاست و انتها و ابتدایش کجاست؟ حالا این کوه کجایش باشعور است؟ کجایش می‌فهمد؟ حداقل این را می‌توانیم بگوییم با این که بالاتر از این هم محال نیست، شما ببینید سلول‌های ما دانه دانه شعور دارند، این سلول‌هایی که هر کدام یک شعور مستقل دارند، جمع که می‌شوند، می‌شوند یک عضله، این عضله دوباره یک مأموریت مستقل، یک شعور دیگری، یک روح اضافه‌ای دارد. دوباره چند عضله می‌شوند یک دست؛ می‌شوند یک ارگان در بدن؛ درست مثل یک کشور که یک رئیس‌جمهور دارد، بعد استاندارها، فرماندارها و هر کدام هم مسئولند و فرمانده، منافاتی هم ندارد. یعنی شما که این جا نشسته‌اید یک روح حاکم بر تمام بدن‌تان است؛ دوباره هر سلول روح جداگانه‌ای دارد؛ هر ارگانی از ارگان‌های شما روح جداگانه‌ای دارد؛ هر یک از سلول‌های قلبی شما یک روح دارند و کل قلب‌تان هم یک روح دارد؛ دوباره کل بدن‌تان هم یک روح دارد، این منافاتی ندارد و این نیست که ما گیر می‌افتیم که حالا کجا دستش است؟ کجا پایش است؟ اشکالی ایجاد نمی‌کند. خیلی از دانشمندان هم این را گفته‌اند حتی با

استقبال مجامع علمی هم روبرو شده‌اند. یکی از برنامه‌های شبکه سلام که جهانی است همین بوده، آقای دکتر صحاف چند جلسه درباره با اثبات شعور الکترونها و آزمایشاتی که نشان می‌دهد الکترونها شعور دارند، بحث کردند. پس برای اینکه زمینه ذهنی آماده شود که چیز محالی نیست، علامه می‌گویند: در هر چیزی وجود راه پیدا کرده شعور هم به همان اندازه را پیدا کرده، حالا ما آمدیم با یک زبان ساده‌ای این نظر علامه را اثبات کنیم، ببینید ضد موت که به معنای مرگ است، چیست؟ حیات است (یک معادله ریاضی که ما این معادله را مرحله به مرحله می‌رویم تا به مطلوب برسیم)، حیات مساوی با شعور است، پس این طرف می‌توانیم بنویسیم شعور، نتیجه این می‌شود که موت مساوی است با عدم شعور. موت مطلق یعنی عدم (مرگ نسبی این است که ما می‌میریم ولی مرگ نیست این انتقال از حیات به حیات دیگر است، مادی‌ها می‌گویند: با مردن، عدم می‌شویم، ما می‌گوییم: نه این مرگ مطلق نیست مرگ نسبی است از حالی به حالی می‌رویم اما مرگ مطلق یعنی عدم یعنی هیچ) که در آن جا موت مقابل حیات بود این جا عدم در مقابل حیات می‌آید، کلمات را عوض کنید پس وجود می‌شود مساوی با حیات چون عدم ضد حیات است، اگر عدم ضد حیات است مساوی با حیات چه می‌شود؟ می‌شود وجود. حالا چه نتیجه‌ای می‌گیریم؟ حیات مستلزم شعور است، که آن بالا گفتیم حیات مساوی با شعور است پس وجود هم مساوی با شعور است. من به گونه‌ای دیگر این مسئله را حل می‌کنم. موت با حیات تعارض دارد، حیاتی که مساوی با شعور است؛ چون وقتی می‌گوییم یک چیزی زنده است یعنی شعور دارد. مورچه زنده است، درخت زنده است ولی مثلاً سنگ علی‌الظاهر زنده نیست. پس وقتی اسم حیات را می‌بریم شعور دارد. موت به معنای مطلق هم یعنی عدم، این

طرف می شود عدم و آن طرف می شود حیات مساوی با شعور، از شعور می توانیم به وجود تعبیر کنیم، درست است؟ چون حیات، حیات موجود است و در مقابل عدم است، این طرف هم عدم می شود، پس وجود می شود مساوی با شعور یا به عبارت سوم شما موت را جلوی حیات بگذارید همین موت را می توانید تفسیر کنید به عدم و همین حیات را هم تفسیر کنید به شعور. از معادله جدید نتیجه می شود که این طرف می شود عدم و آن طرف می شود شعور، یعنی عدم ضد شعور، به قول اهل منطق عکس مساوی چه می شود؟ می شود وجود مساوی با شعور. حرف علامه درست است، هر چیزی که در آن وجود راه پیدا کرده شعور هم راه پیدا کرده. پذیرش این حقایق بسیار مشکل است اما ما نباید به صرف این که مشکل است و ما نمی توانیم بفهمیم از آن فرار کنیم. زمانی در کتاب ریاضیات که ما قبل از انقلاب می خواندیم که الان نمی دانم هست یا نیست نوشته بود بعضی از قبایل سرزمین آفریقا که جهانگردها به سراغشان می رفتند، بعد جهانگردها با مترجم‌هایی که داشتند صدایشان می زدند و می گفتند تا ۱۰ بشمار، او هم از یک تا پنج که می شمرده ۶ را بلد نبوده و فرار می کرد. باسوادترینشان تا ۱۰ بلد بوده بشمارد. حالا اگر ما چیزی بلد نبودیم باید فرار کنیم یا بایستیم بگوییم: آقا یادمان بده؟ ای سفره باز الهی به ما آموزش بده ما کوچکیم، ما حقیریم و نمی توانیم همه چیز را بفهمیم. ما از حقایق بلند متعالی بگریزیم برویم سراغ حقایق قابل هضم شعارگونه که می شود اینگونه توجیهش کرد، این کار درستی نیست در آینده دانش پیشرفت می کند، این حقایق به صورت بدیهی خواهد شد بعد نسل‌های آینده همان نگاهی که امروز اخترشناسان به امثال بطلمیوس می کنند به عنوان جاهل‌های عالم‌نما همان نگاه را به ما خواهند کرد، ما را مسخره هم خواهند کرد، می گویند: اینها خودشان را مفسر

می دانستند و در مقابل این سفره باز چشمشان را بسته‌اند. چرا ما این حقایق مجانی را قبول نمی‌کنیم؟ گاهی وقت‌ها یک چیز گران‌قیمت از بس مجانی است که آدم باورش نمی‌شود. این‌ها گنج‌های آشکار قرآن است، گنجی است که نیاز به حفاری هم ندارد. بلکه بعضی از حقایق قرآن تفسیر می‌خواهد باید این زمینه حفاری عمیق شود ولی بعضی از آن‌ها آشکار است و برای همه است، چرا می‌رویم در کنار گنج آشکار حفاری می‌کنیم و بیهوده زحمت برای خودمان درست می‌کنیم؟ قرآن دارد می‌گوید: همه چیز تسبیح می‌گوید، همه چیز سجده می‌کند، آرام آرام دانش بشری هم دارد ثابت می‌کند. دیدید دیروز آیات قرآن می‌گفت: مورچه با سلیمان سخن گفت، هدهد احتجاج کرد و خبر از بت‌پرستی قوم سبا آورد، سلیمان از او حجت خواست، اما بعضی فلاسفه ما با الهام گرفتن از فلاسفه یونان آمدند توجیهش کردند و گفتند: نه حیوانات شعور اختیاری ندارند، شعور غیرغریزی ندارند، ادراکاتشان در حد غرایز است، تمام این آیات را هم نادیده گرفتند. حتی فردی گفته: نم‌له اسم قوم ضعیفی بوده و خدا مردم را به نم‌له تعبیر کرده، هدهد هم اسم پرنده نبوده یکی از مأموران سلیمان بوده که اسم هدهد رویش گذاشته بودند، اینگونه با قرآن برخورد کردن نتیجه این می‌شود.

اشیاء عالم روح دارند: ببینید حیات ما به روح ماست. ادراک از کدام ناحیه است؟ ما با چشم می‌بینیم، آیا مغز ادراک می‌کند؟ ما وسیله بودن مغز را منکر نیستیم ولی روح به وسیله مغز و به ابزار چشم می‌بیند، مدرک نهایی روح است، مدرک نهایی علوم روح شماست نه مغز شما. مغز ابزار فهمیدن است والا چگونه می‌توانیم معتقد شویم که مثلاً حافظه این است؟ معلومات مجرد است، چون علم مادی نیست، علم که اتم و الکترون و روح و اینها که نیست، خطوط هم که

اشیاء عالم روح دارند
و روح از سنخ امر
الهی است.

نیست، چیست که در مغز شما ثبت می‌شود؟ می‌توانیم اشیاء مجرد غیرمادی را محصور کنیم در اتاقک‌های حافظه، اصلاً این امکان دارد، مگر مغز آدم CD است؟ چه کسی تا حالا توانسته اثبات کند که در سلول‌های مغز یک دانشمند چیزهایی ریزی ثبت شده که مغز جاهل ندارد، مثل یک CD که یک تکه‌اش پر شده، اصلاً هیچ کس چنین چیزی را ثابت نکرده است، الان مغز اینشتین موجود است اینقدر دانشمندان کار کرده‌اند هیچ چیز پیدا نکرده‌اند. اتاقک حافظه چیست؟ مگر شما میز و صندلی می‌خواهید پنهان کنید؟ آن چیزی که حقایق مجرد را می‌گیرد روح وجود مجرد است و وجود مجرد روح است. روح است که حامل حقایق است بنابراین معرفت ما و ادراک ما به واسطه روح ماست، یعنی اگر روح ما برود حتی سلول‌های مغزی ما تا چند لحظه بعد از مرگ زنده باشند هیچ ادراکی نداریم. خوب این از تفاوت‌های اساسی فلسفه الهی با فلسفه مادی است، همانطور که تشخص ما هم به روح ماست، بدن ما مرتب عوض می‌شود، سلول‌هایمان عوض می‌شود، همان انسان بیست سال پیش هستیم، شخصیت ما همان شخصیت است، این وحدت شخصیت دلیل بر اصالت روحی ماست، جسم ما اصالت ندارد و فرع است اما سایر اشیاء هم روح دارند و چون روح دارند شعور دارند. امن فکر می‌کنم یک اتفاق مبارکی در حال وقوع است تلاقی دانش تجربی، (همین دانش حسی که ما تحقیرش می‌کنیم) با حقایق معنوی اسلام، امروز روزگاری است که دنیای علم با همه لنگی و ناتوانی که دارد پرده‌هایی را کنار زده که حقایق قرآن اثبات شده است و این امر مبارکی است و ما نباید این را دست کم بگیریم.].

قرآن می‌فرماید: «...وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِ...»^۱؛ خورشید و ماه و ستارگان مسخر امر خدا هستند. قرآن می‌فرماید: «...قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي...»^۲؛ روح از امر خداست. اگر یادتان باشد قبلاً گفتیم که خدا دو نوع مخلوق دارد (مخلوق به معنای عام)، یکی از سنخ خلق است که تدریج و زمان در آن راه دارد، مکان دارد، «...خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ...»^۳؛ خدا آسمانها و زمین را در شش روز آفرید. مثل آفرینش انسان مدت‌دار و زمان‌دار است، تدریج دارد، مکان دارد اما خدا یک مخلوق دیگر (به معنای عام) دارد که به آن امر می‌گویند که نه زمان دارد و نه مکان، ناگهانی و آنی است: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۴؛ فرمان او چنین است که هرگاه چیزی را اراده کند، تنها به آن می‌گوید: «موجود باش» آن نیز بی‌درنگ موجود می‌شود. زمان و مکان ندارد، تدریج ندارد بعد می‌گوید: «...قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي...»، روح از سنخ امر است. پس دقت کنید ببینید روح از وادی امر آمده است. قرآن می‌گوید: امر آسمانها را به آنها وحی کردیم. یک جا می‌گوید روح را وحی می‌کنیم و یک جا می‌گوید امر را وحی می‌کنیم معلوم است آسمانها روح دارند. اشیاء و اجرام روح دارند. به این آیات دقت کنید: «وَمِنَ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ

۱- اعراف آیه ۵۴

۲- اسراء آیه ۸۵

۳- اعراف آیه ۵۴

۴- یس آیه ۸۲

بِأَمْرِهِ...»^۱؛ آسمان و زمین به امر خدا قیام کرده است. «...وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا...»^۲؛ خدا وحی کرده است به هر آسمانی امر آن را. آنجا می فرماید: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا...»^۳؛ ما را روحی را که از امرمان است به تو وحی کردیم. همان روح القدس، روح گیرنده وحی. ما یک روحی را به تو پیامبر وحی کردیم که از امر ماست، اینجا می فرماید: امر هر آسمان را به آن وحی کرده، شما چه می فهمید؟ آسمانها با روحند، اشیاء با روحند، حقیقت واقعی و نادیدنی اشیاء همان قسمت ناپیداست، کما اینکه در خود ما همین طور است. شخصیت حقیقی ما همان بعد ناپیدای ماست که من این را قبلاً هم عرض کردم.

جان فدای آن که ناپیداست باد

هست پیدا خاک و ناپیداست باد

باد خاک را می برد، باد پیدا نیست و خاک پیداست با این که باد اصلی است. خدا ناپیدا، عالم مخلوق پیدا. عقل کریم انسان ناپیدا، آثارش پیدا. جریان برق ناپیدا، این لامپها پیدا. اصل کدام است؟ آن ناپیدا، اصل آن ناپیداست. «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...»^۴، این ملکوت بعد ناپیدا و حقیقی اشیاء عالم است، آن وجه اتصال موجودات به خداست. «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ

۱- روم آیه ۲۵

۲- فصلت آیه ۱۲

۳- شوری آیه ۵۲

۴- اعراف آیه ۱۸۵

و هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ^۱، این اتصال از طریق روح اشیاء است، «... وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا...»، ما نمی‌گوییم قسم می‌خوریم الله اعلم. ولی ظاهراً این است که اشیاء دارای روحند و از ناحیه روحشان یک نوع شعور مرموزی دارند. اینکه در چه حد است خدا می‌داند؟! آن چه مسلم است شعور اشیاء یکسان نیست. همان طور که شما می‌بینید شعور انسان و حیوان یکسان نیست و همان طور که می‌بینید شعور انسان‌ها یکسان نیست، یکی تیزهوش است و یکی کندذهن است. هر کس در یک سطحی است. علامه می‌گویند ما نمی‌گوییم: شعور کوه و درخت مثل شعور آدم‌هاست، اگر چه بعضی از آدم‌ها از کوه و درخت هم بی‌شعورترند، «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبَكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدَّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقُّقُ فَيُخْرِجُ مِنْهُ الْمَاءَ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ...»^۲؛ سپس دل‌های شما بعد از این واقعه سخت شد؛ همچون سنگ، یا سخت‌تر! چرا که پاره‌ای از سنگ‌ها می‌شکافد و از آن نهرها جاری می‌شود؛ و پاره‌ای از آنها شکاف برمی‌دارد و آب از آن تراوش می‌کند و پاره‌ای از خوف خدا (از فراز کوه) به زیر می‌افتد. در این آیه کلمه خشیه، ترس که نشانه شعور است برای سنگ به کار رفته است، خشیت حالی؟ ما چطور از اینها رد می‌شویم! بنابراین بهتر است که با قرآن اینگونه دست و پنجه نرم نکنیم، اگر ثابت کردیم روح در اشیاء است، شعور اشیاء را ثابت کرده‌ایم.

۱- فصلت آیه ۱۱

۲- بقره آیه ۷۴

آیات مطرح شده در جلسه هفتم:

- ۱- «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ...» (جمعه آیه ۱)
- ۲- «سَبِّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» (حدید آیه ۱)
- ۳- «وَاللَّهُ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ» (نحل آیه ۴۹)
- ۴- «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» (نور آیه ۴۱)
- ۵- «تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَأَنْتَ أَتَقْفَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنْهَ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا» (اسراء آیه ۴۴)
- ۶- «...وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ...» (اعراف آیه ۵۴)
- ۷- «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ...» (روم آیه ۲۵)
- ۸- «...وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا...» (فصلت آیه ۴)
- ۹- «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا...» (شوری آیه ۲۵)
- ۱۰- «...يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَآلنَّا لَهُ الْحَدِيدَ» (سباء آیه ۱۰)
- ۱۱- «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ» (حج آیه ۱۸)

- ۱۲- «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» (فصلت آیه ۱۱)
- ۱۳- «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ أشفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (احزاب آیه ۷۲)
- ۱۴- «...مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ بِيَدِي...» (ص آیه ۷۵)
- ۱۵- «وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَ أَضَلُّ سَبِيلًا» (اسراء آیه ۷۲)
- ۱۶- «وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا...» (نساء آیه ۹۳)
- ۱۷- «وَ النَّجْمُ وَ الشَّجَرُ يَسْجُدَانِ» (الرحمن آیه ۶)
- ۱۸- «...خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ... وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ...» (اعراف آیه ۸۵)
- ۱۹- «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (يس آیه ۸۲)
- ۲۰- «...قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي...» (اسراء آیه ۸۵)
- ۲۱- «وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ بِأَمْرِهِ...» (روم آیه ۲۵)
- ۲۲- «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ...» (اعراف آیه ۱۸۵)
- ۲۳- «...وَ أَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا...» (فصلت آیه ۱۲)

٢٤- «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِن مِّنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِن مِّنْهَا لَمَا يَشْتَقُّ فَيُخْرِجُ مِنْهُ الْمَاءَ وَإِن مِّنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ...» (بقره آیه ٧٤)

احادیث مطرح شده در جلسه هفتم:

۱- بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۳۱۶ _ نهج البلاغه، حکمت ۱۶۷

امیرالمومنین^(ع) فرمودند: «الاعجابُ يَمْنَعُ مِنَ الْإِزْدِيَادِ»؛ اینکه خودت را بزرگ ببینی دیگر چیزی یاد نمی‌گیری؛ مانع زیادی است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جلسه هشتم (۱۳۸۷/۴/۳)

سؤالات:

۱- در آیه: «لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» اگر «لَا تَفْقَهُونَ»، تسبیح قولی را می‌رساند، چرا به جای آن «لَا تَسْمَعُونَ» نیامده است؟ آیا می‌توان گفت: «لَا تَفْقَهُونَ»، شنیدن با گوش دل است نه با گوش سر؟ (منظور آیه ۴۴ سوره اسراء است که قرآن می‌فرماید: «...وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ...»؛ هیچ چیز نیست مگر اینکه خدا را تسبیح می‌گویند و حمد می‌کنند، ولیکن شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید. پس سؤال این شد که چرا می‌گویید این آیه دلالت بر تسبیح قالی دارد؟) در حالیکه شما اعتراض کردید با همین آیه به کسانی که نظریه تسبیح حالی را پذیرفتند و می‌گویند تسبیح حالی یعنی اینکه موجودات عالم، خدا را با زبان بی‌زبانی ستایش می‌کنند، اینکه قابل فهم است برای همه، اما قرآن می‌فرماید شما آن تسبیح را نمی‌فهمید. پس معلوم می‌شود این تسبیح که قرآن می‌گوید غیر از آن تسبیح است که شما ادعا می‌کنید با زبان بی‌زبانی است؟

اشکالی که کردند این است که گفتند اگر استدلال شما درست باشد، باید می‌گفت: «وَلَكِنْ لَّا تَسْمَعُونَ تَسْبِيحَهُمْ» در حالیکه می‌گوید شما نمی‌فهمید، چرا زبان قال به کار نگرفته و نفرموده است که شما نمی‌شنوید؟ علامه در تفسیر المیزان گفتند: وقتی که می‌گوییم، زبان قال، به معنای شعور است نه گفتار. یعنی اینکه موجودات به شعور و به فهم خدا را ستایش می‌کنند، نه به اینکه

علامه در مورد تسبیح موجودات می‌فرماید: موجودات به شعور و به فهم خدا را ستایش می‌کنند، نه به اینکه حتماً مثل انسان «لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ» می‌گویند و امواج صوتی هم دارند ولی انسان نمی‌فهمد.

حتماً مثل انسان لا اله الا الله می‌گویند و امواج صوتی هم دارند ولی انسان نمی‌فهمد، این منظور نیست. البته مغایر این هم نیست. «لاتفقهون»، «لاتسمعون» را هم در برمی‌گیرد. چون در کنار هر تفقه‌ی، سمعی وجود دارد و بدون سمع، تفقه امکان ندارد. مجرای تفقه، سمع است، در حالیکه در کنار هر سمعی، تفقه وجود ندارد. اگر گفتیم «لاتفقهون»، «لاتسمعون» هم در درون خود دارد.

۲- روایت وارد شده است که وقتی به خانه‌ای وارد شدید اگر هیچ کس نباشد به خودتان و اطراف خود سلام کنید. به نظر می‌رسد این نشانه این باشد که هر چیزی شعور دارد. آیا درخت و گل، در و دیوار، سنگ و گل و ... سلام ما را می‌شنوند و جواب می‌دهند؟

به این روایت از چند جهت نمی‌توان استدلال کرد: ۱- از این جهت که روایت واحد است و در مسائل اعتقادی با خبر واحد نمی‌توان نتیجه قطعی گرفت. البته می‌توان به عنوان کمک کار نظر و اعتقاد از این نظر استفاده کرد. یا به عنوان قرینه‌ای که این نظر را تقویت کند، وگرنه با یک روایت نمی‌توان به قطع و یقین رسید. ۲- شاید سلام کردن به این خاطر باشد که ممکن است آنجا کسی باشد که آن شخص دیده نشود ولی در اتاق مجاور یا جای دیگری از منزل باشد که صدا را بشنود ولی دیده نشود. بنابراین به این روایت از جهت متن و دلالت، نمی‌توان استناد کرد و قاصر از مطلب است یعنی مطلب ما را نمی‌رساند. ۳- سلام کردن، می‌تواند جنبه دیگری داشته باشد. به عنوان مثال سلام به فرشتگان خدا باشد. به این علت که سلام کردن به سنگ و چوب و دیگر جمادات، ولو اینکه شعور هم داشته باشند، مفهوم ندارد و سنت نیست. جایی وارد نشده که به جمادات سلام کنید. بلکه سلام کردن مخصوص فرشتگان و انسانهای مؤمن و اولیای الهی

است. ممکن است وجه این سلام به فرشتگان و موکلان و محافظان حاضر باشد. شاید حکمت‌های دیگری هم داشته باشد، مثل عادت کردن به سلام هنگامی که در محل یا مکانی وارد می‌شوید. بلا تشبیه، مثل زدن راهنما سر چهار راه، هنگام پیچیدن. اگر شخص بگوید حالا که کسی جلوی روی من و یا پشت سر من نیست پس برای چه راهنما بزنم؟ به او جواب داده می‌شود: به این علت که عادت شود برای شما. اینکه گفتند وقتی وارد خانه‌ای که شخصی در آن نباشد، می‌شوید، سلام کنید تا اینکه عادت شود برای شما و از باب اهمیت سلام کردن است؛ زیرا یک سنت حسنه است که بسیار تأکید شده است به «افش السلام و اطیب الکلام» یا «أَفْشِ السَّلَامَ فِي الْعَالَمِ»^۱؛ تا می‌توانید، سلام بپراکنید، بریزید، نثار کنید، سلام کنید به هر که می‌رسید. بسیار زیاد تأکید شده، به زیاد سلام کردن. بنابراین این روایت از جهت دلالت قاصر است حتی اگر از نظر سند قوی باشد.

۳- منظور از «صَلَاتُهُ» در آیه ۴۱ سوره نور چیست؟ «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ»؛ آیا ندیدی تمام آنان که در آسمانها و زمینند برای خدا تسبیح می‌کنند و همچنین پرندگان به هنگامی که بر فراز آسمان بال گسترده‌اند؟! هر یک از آنها نماز و تسبیح خود را می‌دانند؛ و خداوند به آنچه انجام می‌دهند داناست.

«كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ»، با توجه به اضافه صلاه و ظاهر بسیار قوی آیه معلوم می‌شود که هر کدام از این پرندگان یک صلاتی، مخصوص به خود دارند. همانطور که هر امت، یک مراسمی و شریعتی

با توجه به اضافه صلاه در آیه «كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ» معلوم می‌شود که هر کدام از این پرندگان یک صلاتی، مخصوص به خود دارند. همانطور که هر امت، یک مراسم و شریعتی مخصوص به خود دارند.

مخصوص به خود دارند. «...لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شُرَعَةً وَ مِنْهَا جَا...»؛ «ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا...»^۲؛ خدا در مورد پرندگان و سایر جنبنندگان می‌فرماید: «امم امثالکم»^۳؛ اینها امت‌هایی شبیه شما هستند. بنابراین هر امتی هم یک نمازی و یک تسبیحی و یک صلواتی دارد و آن را بلد می‌باشد و روایات هم این موضوع را مساعدت می‌کنند. شما اگر کتاب صید الذباجه را بخوانید، فقهای ما، رضوان الله علیهم، با استفاده از روایات فراوان، حتی مشخص کردند که هر پرنده‌ای چه ذکری می‌گوید. هدهد چه ذکری می‌گوید، فاخته چه ذکری می‌گوید، کبوتر چه ذکری می‌گوید و خلاصه ذکر هر کدام مشخص شده است.

۴- در جلسه گذشته به این نکته اشاره شد که خداوند در هر آسمانی، روحی را وحی کرده است: «...وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا...»^۴. اشاره شد که روح از سنخ امر است. به روح هم وحی می‌شود. «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا...»^۵. بعد نتیجه گرفته شد که چه بسا از این آیات بتوان فهمید که هر آسمان

۱- مائده آیه ۴۸

۲- جاثیه آیه ۱۸

۳- انعام آیه ۳۸

۴- فصلت آیه ۴

۵- شوری آیه ۵۲

و هر شیءای، روحی دارد که خدا آن روح را به آن وحی کرده است. روح از سنخ امر است پس آیا مفهوم امر عام‌تر از روح است یا مساوی آن است؟ اگر بگوییم عام‌تر است پای استدلال ما لنگ می‌شود. خود کلمه امر همان معنای امری که ما می‌گوییم، دارد. کلمه خلق دو معنا دارد:

۱- معنای عام، ۲- معنای خاص. معنای عام یعنی ایجاد، خلق یعنی ایجاد از عدم به وجود. معنای خاص یعنی خلقت مادی تدریجی، «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، «خَلَقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقِ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ»^۱، «فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ»^۲، این خلق به معنای خاص است. خلق به معنای خاص همان خلقتی است که تدریج و زمان و مکان در آن وجود دارد. پس خلق به معنای عام یعنی ایجاد و خلق به معنای خاص یعنی ایجاد تدریجی متزمن، متمکن یعنی ایجاد تدریجی که دارای زمان و مکان می‌باشد.

امر خدا چیست؟ یک نوع وجود است که با زمان و مکان همراه است که همان خلق به معنای خاص است. یک نوع خلق یا وجود، است که دیگر زمان و مکان ندارد. خدا که امر می‌کند، ایجاد می‌شود. این از سنخ امر است؛ یعنی خدا به محضی که امر می‌کند به امر خدا. که اراده خداست، روح ایجاد می‌شود. در قرآن کریم سه چیز را علی‌الظاهر به امر نسبت داده است که عبارتند از: قیامت که در قرآن فرموده است: «...وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ...»^۳؛ و امر قیامت

۱- زمر آیه ۶

۲- حج آیه ۵

۳- نحل آیه ۷۷

(بقدری نزدیک و آسان است) درست همانند چشم برهم زدن و یا از آن هم نزدیکتر. جایی دیگر به حضرت آدم و خلقت او فرمود: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ!»^۱ در جای دیگر هم به روح فرمود: «...قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي...»^۲. ظاهراً آنجایی که به آدم و حضرت عیسی نسبت «امر» داده است، قسمت آفرینش مادی ایشان را فرموده است: «خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ»، که زمان و مکان و تدریج داشته است. همین که رسید به قسمت ایجاد روح و دمیدن روح فرموده است: «ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»، این «کن فیکون»، همان دمیدن روح است. در واقع اینجا هم بر می‌گردد به همان روح، پس می‌شود دو مورد: ۱- قیامت ۲- روح.

امر به معنای ساده یعنی وجودی که بدون واسطه، به امر مستقیم خداوند متعال ایجاد می‌شود و نیاز به واسطه ندارد. از جمله این وجودها، روح است. زمان و تدریج ندارد و آن قسمتی از قیامت را که خداوند به امر نسبت داده است، ظاهراً، آن لحظه‌ای است که ناگهان اتفاق می‌افتد. آیا چه وقت است؟ نفخه اول، «...إِلَّا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً...»^۳، «بغته» یعنی بی‌وقفه و بی‌زمان، ناگهان؛ یعنی وجودی که بدون زمان ایجاد شود از سنخ امر است. وجودی که بی‌زمان، ایجاد شود، امر است.

بحث ذکر:

۱- آل عمران آیه ۵۹

۲- اسراء آیه ۸۵

۳- اعراف آیه ۱۸۷

امر به معنای ساده یعنی وجودی که بدون واسطه، به امر مستقیم خداوند متعال ایجاد می‌شود و نیاز به واسطه ندارد.

یکی از مطالب مهمی که در قرآن کریم زیاد به آن توجه شده است، مسئله ذکر است. ذکر در معنا یعنی یاد کردن کسی. یاد، همان چیزی است که تصویر شخصی در خاطر انسان بگذرد یا فکری در مورد او از ذهن انسان بگذرد، همان «خاطر» را می‌گوییم. عرب می‌گوید: قلب. پس ذکر کردن یعنی یاد کردن.

ذکر چند نوع است:

- ۱- ذکر زبانی: این که اسم شخص یا کسی به زبان آورده می‌شود.
- ۲- ذکر عملی: مثل اینکه مادر، هنگام تقسیم غذا بگوید: پسر، بر سر سفره حاضر نیست و سهم غذای او را جدا کند و کنار بگذارد؛ یعنی در عمل، به یاد و فکر کسی بودن.
- ۳- ذکر قلبی: در عمل نیست و به زبان هم چیزی گفته نمی‌شود، اما گاهی شخصی که خواب است هذیان می‌گوید و اسم شخص را می‌گوید اما هیچ چیز در دل و ضمیرش نیست. فقط از باب هذیان، یک چیزی بر زبانش می‌راند. اما اگر دقت کنید این هم ریشه در دل دارد. چون هذیانها معمولاً افکاری است که در روز در ذهن انسان بوده است. خطورات روزانه‌ای که در دل انسان انباشته شده است. گاهی این خطورات زیاد است و وقتی انسان بخوابد، همان خطورات را می‌گوید. بنابراین هذیان هم ریشه به یاد قلبی می‌تواند داشته باشد.

غفلت:

در مقابل ذکر، واژه غفلت است. غفلت یعنی شما یک چیزی را می‌دانید ولی فعلاً حضور ذهن ندارید. اما اگر چیزی را ندانیم، می‌شویم جاهل و به آن جهل گویند نه غفلت.

بحث ذکر:

ذکر در معنا یعنی یاد کردن کسی.

انواع ذکر:

۱- ذکر زبانی

۲- ذکر عملی

۳- ذکر قلبی

غفلت:

در مقابل ذکر، غفلت

است.

غفلت و ذکر هر دو دارای دو قسم هستند:

۱- محمود ۲- مذموم.

ذکر محمود: همان ذکر خداست و آنچه به خدا ارتباط دارد. ذکر مذموم: ذکر غیر خداست.

غفلت مذموم: غفلت از یاد خداست. غفلت محمود: به عنوان مثال می توان گفت: امام باقر^(ع) فرمودند: «صَلاَحُ شَأْنِ النَّاسِ التَّعَاسُفُ وَ التَّعَاشِرُ شَرْمَلٌ مِّكَیَالٌ ثَلَاثَةٌ فَطَنٌ وَ ثُلُثٌ تَغَافُلٌ»؛ زندگی با مردم بسان پیمانهای است که دو سوم آن تیزهوشی و دقت و زیرکی است و یک سوم آن، خود را به غفلت زدن است. یعنی اگر شما در زندگی دائماً غفلت داشته باشید، در عرصه اجتماع، شکست می خورید و در تعاشر و تعامل با مردم بدبخت می شوید. مثال: برای ازدواج باید خیلی خوب دقت و تحقیق کرد و ساده دل نبود. اگر بخواهید دائماً تیزهوش باشید باز هم شکست می خورید؛ چون به سرعت به عیوب مردم، پی خواهید برد و به سرعت رابطه شما با دیگران تیره خواهد شد. کم کم وقتی به جلو رفتید، برمی گردید به پشت سر خود نگاه می کنید، می بینید هیچ دوست نزدیکی برای خود باقی نگذاشتید. چرا؟ چون خیلی از چیزها و حرفها را نباید، شنید. مخصوصاً بعضی از حرفهای مفت و بیهوده را نباید شنید. باید به گونه ای برخورد کنید که طرف خیال کند، شما نمی دانید. این غفلت از غفلتهای زیبا است که در زندگی ائمه اطهار^(ع) و در زندگی بزرگان ما بوده است. یکی از این غفلتها، غفلت از بدی دیگران است. از امیرالمؤمنین^(ع) روایت شده است: شریفترین عمل انسان کریم، همین عمل است. مثلاً شما می دانید طرف، انسان مؤمنی است ولی عیوبی هم دارد. شما هم به گونه ای برخورد می کنید که او خیال می کند، هیچ چیز از آن طرف نمی دانید. «مِن

اقسام ذکر و غفلت:

۱- محمود،

۲- مذموم.

یکی از غفلتهای زیبا،
غفلت از بدی دیگران
است.

أَشْرَفِ أَعْمَالِ الْكَرِيمِ غَفْلَتُهُ عَمَّا يَعْلَمُ»^۱؛ از شریفترین اعمال انسان کریم، غفلت او از کارهای بدی است که در دیگران می‌داند و خود را به بی‌خیالی می‌زند، خودش را به بیراهه می‌زند، پس غفلت به طور مطلق زشت نیست.

آن غفلتی که زشت است و منشاء همه مفاسد اخلاقی و اعمال انسانها است، غفلت از یاد خدا است. هیچ چیز بدتر و زشت‌تر از این غفلت نیست. برای روشن شدن مطلب که چگونه این غفلت می‌تواند، کار انسان را خراب کند: آیه ۱۷۹ سوره اعراف می‌فرماید: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»؛ (به یقین، گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم؛ آنها دلها [= عقلها]ی دارند که با آن (اندیشه نمی‌کنند و) نمی‌فهمند و چشمانی که با آن نمی‌بینند و گوشه‌ایی که با آن نمی‌شنوند؛ آنها همچون چهارپایانند؛ بلکه گمراه‌تر. اینان همان غافلانند) این اوصاف، اوصاف غافلان است. آیا خداوند کثیری از جن و انس را برای جهنم خلق کرده است؟ در جواب گفته می‌شود: «لام» در این آیه «لام محال» است نه لام برای غایت. اگر گفته شود این میز را ساختم برای مطالعه، می‌شود لام غایت. ولی یک لام محال هم داریم، نمی‌خواهد بگوید ما جن و انس را آفریدیم تا بروند جهنم، بلکه می‌خواهد بگوید: ما کثیری از جن و انس را که آفریدیم، محالاً به جهنم می‌روند به خاطر اعمال بد آنها. عرب که با زبان فصیح عربی آشنا است به خوبی

آن غفلتی که منشاء تمام مفاسد اخلاقی و اعمال انسانهاست، غفلت از یاد خداوند است.

می‌فهمد که این لام، لام محال است و مشکلی برای عرب زبانها پیش نمی‌آید. مثال دیگر این لام؛ در قرآن می‌فرماید: «فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا...»^۱؛ خاندان فرعون او را از آب گرفتند، تا سرانجام دشمن آنان و مایه اندوهشان گردد. منتهی ترجمه دقیق این است که آل فرعون، موسی را گرفتند و موسی برای آنها دشمنی سخت و مایه حزن و اندوه آنان شد. این لام، لام محال است. بنابراین معنای این قسمت از آیه روشن شد. «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ...»؛ ابزار اندیشه و تعقل و خردورزی را دارند اما استفاده نمی‌کنند، «...وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا...»؛ چشمهایی دارند خفته، هنوز باز نکردند، که با آن ببینند، که به نظر می‌رسد آن چشم برزخی است که اگر باز شود انسان، ماورای این عالم ماده را می‌بیند. چون با این چشم ظاهری که دارند، می‌بینند. گوش دل را هم باز نکردند، گوش برزخی ایشان هم باز نشده است. بعد می‌فرماید: «...أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ...»؛ اینها مثل چهارپا، می‌مانند، (فقط همتشان خوردن و خوابیدن است). بلکه گمراه‌تر. اینها، چه کسانی هستند؟ قرآن می‌فرماید: «...أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»؛ آدمهای غافل هستند. فرموده است: «هُمُ الْكَافِرُونَ» یا «هُمُ الْمُشْرِكُونَ» یا «هُمُ الْمُنَافِقُونَ»، بلکه فرموده است: «هُمُ الْغَافِلُونَ»؛ هر انسان غافل از ذکر خدا. اگر چه انسان مسمی به ایمان هم باشد ولی از یاد خدا غافل باشد مشمول این آیه می‌شود. چرا خداوند، انسانهای غافل را از چهارپایان بدتر می‌داند؟ سر آن چیست؟ یک دسته از روایات وارد شده است که می‌فرماید: چهارپایان،

ذکر خدا را می‌گویند. مثلاً پیغمبر^(ص) فرمود: به صورت حمار نزنید، داغ روی پیشانی او نگذارید، چون ذکر خدا می‌گوید.^۱ یا اینکه روایت داریم: صدای قورباغه، صدای ذکر خدا است. «بلبل به غزل خوانی و قمری به ترانه». هر کس به گونه‌ای ذکر خدا می‌گوید. پیامبر^(ص) می‌فرماید: حیوانات را اذیت نکنید. یک روایت دیگر (البته چند روایت که یک مفاد دارد) می‌فرماید: حیوانات از قبیل، پرندگان و چرندگان و انعام و ... اجل ندارند. مثل انسانها و اجل آنها وقتی است که ذکرشان قطع می‌شود. به محض قطع شدن ذکر حیوانات، آنها شکار می‌شوند. معنای این روایت چیست؟ یعنی حیوانات همیشه به یاد خدا هستند. قطع شدن ذکر آنها باعث رسیدن اجل آنها می‌شود، اما انسانها این چنین نیستند. قرآن می‌فرماید: که اگر به خاطر اجل الهی نبود به خاطر اعمال بدشان فوراً مجازات می‌شدند. در سوره طه به این مطلب اشاره دارد: «وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى»^۲. این کلمه قضای الهی و حکم الهی است که اجل و مدتی، معین کرده است و گرنه به محض اینکه انسانها قدم از قدم، خطا می‌رفتند، مجازات می‌شدند و عقوبتشان فرا می‌رسید. اما برای حیوانات این اجل نیست. پس انسان غافل از حیوان غافل، عقب‌تر است. چونکه انسان غافل داریم که از یاد خدا، غافل باشد و زنده باشد ولی حیوان غافل که از یاد خدا، غافل باشد و زنده باشد، نداریم. قرآن کریم می‌فرماید: کسانی که از یاد خدا غافلند، مثل حیوانات

۱- بحار الانوار جلد ۶۱ ص ۲۲۷

۲- طه آیه ۱۲۹

هستند، بلکه هنوز بدتر. پس مسئله غفلت را نباید دست کم گرفت و این که عرض شد منشاء همه پلیدیها، غفلت از یاد خداست. فراموشی ذکر پروردگار عالم است، نسیان یاد خدا است. مجدداً در سوره یونس می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ * أُولَئِكَ مَا وَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۱؛ آنها که ایمان به ملاقات ما (و روز رستاخیز) ندارند، و به زندگی دنیا خشنود شدند و بر آن تکیه کردند و آنها که از آیات ما غافلند * (همه) آنها جایگاهشان آتش است، بخاطر کارهایی که انجام می دادند.

در قرآن کریم بحث غفلت را خیلی تعظیم کرده است، از نظر قبح آن و منشاء شر بودن آن و همچنین می فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ...»^۲؛ اینها کسانی هستند که خدا را فراموش کردند و خدا، خودشان را هم از یادشان برد. خود فراموشی عبارت است از این که انسان فکر کند آنچه دارد، مستقل است و از جای دیگری نیست. نسیان نفس، همین است. سر منشاء همه بدی ها نیز همین است.

اعتماد به نفس دو نوع است: ۱- اعتماد به نفس این است که انسان فکر کند مستقل است. آنچه هستیم، من هستیم و خودم. ۲- اعتماد به نفسی که بگوییم من آفریننده، دست خدا هستیم. من انسانی هستیم که خدا به من قدرتهای بی شماری داده است، من، معدنی پر برکت هستیم که خدای من، مرا آفریده و باید این معدن استخراج شود. اطمینان داشته باشم به استعدادهای الهی

۱- یونس آیات ۷ و ۸

۲- حشر آیه ۱۹

که دارم، این نوع از اعتماد به نفس، خوب است. بنابراین هر وقت با کلمه «اعتماد به نفس» روبرو شدید، تفکیک کنید. غربی‌ها، نوع اول از «اعتماد به نفس» را پذیرفتند. آن از نظر ما، درست نیست، انسان هر جا که در زندگی چنین فکر کند، شکست می‌خورد. اگر موفقیت ظاهری به دست آورد، شکست اخروی به دنبال خواهد داشت. این اعتماد به نفس، بحث دیگری است. قرآن کریم در آیه ۱۰۸ سوره نحل می‌فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»؛ این انسانهای کور دلی که دنیا را به آخرت ترجیح دادند، آخرت را رها کردند و دنیا را گرفتند خدابه دل‌هایشان مهر زد، اینها غافلانند. خواندن این آیات به خاطر این است که بدانید در قضیه غفلت این چنین نیست که اگر انسان غافل از ذکر خدا باشد فقط ثوابی را از دست داده است ولی گناهی نکرده است. نه مگر مجازات جهنم به خاطر از دست دادن ثواب است. قرآن کریم در کثیری از آیات، غافلان را اهل دوزخ یاد کرده است پس خود غفلت قساوت و پلیدی است. نفس غفلت خودش گناه بزرگ است (این که انسان از یاد خدا غافل باشد) بنابراین باید ذکر خدا را در زندگی به صورت دائمی در آورد. این بحث بسیار مهم است. در اینجا بعضی از مصادیق غفلت گفته می‌شود که عبارتند از: ترک نماز که از مصادیق بارز غفلت است. یکی در عمل است: که انسان موقع گناه به یاد خدا نباشد. موقع گناه به محض اینکه زبان می‌خواهد به خطا برود از حضور خدا شرم کند که به این ذکر گفته می‌شود و ذکر واقعی همین است. اصلاً حقیقت و نتیجه‌ی ذکر زبانی همین است که اگر به این منتهی شود ذکر زبانی فایده‌ای نداشته است که البته می‌شود. یکی در گناه است: در روایت آمده است، آیه‌ای که می‌فرماید: «فَاذْكُرُونِي

أَذْكُرْكُمْ...»^۱؛ شما مرا یاد کنید، من هم شما را یاد می‌کنم. منظور از این یاد، یاد عملی است نه یاد زبانی و قلبی نیست. در روایت توضیح داده شده است: «أَذْكُرُونِي عِنْدَ الرَّضَاءِ أَذْكُرْكُمْ عِنْدَ الْبَلَاءِ»؛ شما هنگامی که خوش هستید، یاد من کنید، وقتی که گرفتار شدید، من یادتان می‌کنم. روایات متعددی در اصول کافی داریم به باب ذکر مراجعه شود که آنجا می‌فرماید کسی که موقع آسایش خدا را یاد کند به محض گرفتاری سریع او را از گرفتاری نجات می‌دهد اما کسی که موقع آسایش خدا را فراموش کند به محض گرفتاری خداشناس شود، امام می‌گویند: این بلا، خیلی طولانی می‌شود. دعا در هر حالی اثر دارد، اما برای این شخص، اثرش کمتر است. به خاطر همین حقیقت مرحوم علامه طباطبایی با آن تیزبینی خاصی که داشتند در تفسیر این آیه «فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلْبَثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»^۲، فرمودند: اگر حضرت یونس از مسبحین نبود (یعنی قبل از گرفتاری خدا را یاد می‌کرد) تا روز قیامت در شکم ماهی می‌ماند. درست هم فرمودند. و روایات هم نظر علامه را تأیید می‌کنند. گویی که نظر علامه با تأمل در روایات بوده است. اگر دقت شود در خود تفسیر آیه هم می‌توان اثبات کرد. چون هر انسانی که در شکم ماهی گیر بیفتد، قهراً ذکر خدا را خواهد گفت و اگر قرار بود به مطلق ذکر گفتن، (چه کسی که قبلاً ذکر می‌گفته و چه

روایات متعددی داریم که می‌فرماید: کسی که موقع آسایش خدا را یاد کند به محض گرفتاری سریع او را از گرفتاری نجات می‌دهد اما کسی که موقع آسایش خدا را فراموش کند و به محض گرفتاری خداشناس شود، این بلا، خیلی طولانی می‌شود.

۱- بقره آیه ۱۵۲

۲- صافات آیات ۱۴۳ و ۱۴۴

کسی که قبلاً خدا را به یاد نداشته است) آزاد شود. این حکم محکمی نیست، معلوم می‌شود که حضرت یونس یک ویژگی خاصی داشته است و آن اینکه در زمان آسایش خدا را یاد کرده است. یک طایفه‌ای از روایات هستند که می‌گویند وقتی که انسان گرفتار می‌رود، در خانه خدا در حالیکه قبلاً ذاکر خدا نبوده است فرشتگان می‌گویند این صدای ناشناخته‌ای است و یک عده فرشتگان می‌گویند ما این آدم را نمی‌شناسیم و قبلاً این صدا را نشنیده‌ایم. یک عده فرشتگان می‌گویند: کجا بودی تا به حال که حالا آمدی در خانه خدا، از ناتوانی مهربان شدی، از ناتوانی مسلمان عابد شدی. آیا ذکر در موقع گرفتاری خاصیت ندارد؟ چرا، قرآن می‌فرماید: ما هر قریه‌ای را که پیامبری فرستادیم و آن قریه سرکشی کردند. «وَلَقَدْ أَخَذْنَاَهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ»؛ ما انسان را گرفتار شدت و قحطی و گرسنگی کردیم تا بیایند در خانه ما. پس معلوم است که حتی بعد از سختی هم در خانه خدا رفتن، خوب است. عده‌ای هستند که وقتی سختی هم به آنها برسد باز هم در خانه خدا نمی‌روند و قساوت قلب آنها بیشتر می‌شود. آل فرعون از این عده بودند. قرآن می‌فرماید: «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشْقُقُ فَيُخْرِجُ مِنْهُ الْمَاءَ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»؛ سپس دل‌های شما بعد از این واقعه سخت شد؛ همچون سنگ، یا

۱- مؤمنون آیه ۷۶

۲- بقره آیه ۷۴

خوشبخت آن انسانی
است که قبل از
رسیدن مصیبت، به
یاد خدا باشد.

دعا از اقسام ذکر
است.

سخت تر چرا که پاره‌ای از سنگها می‌شکافد، و از آن نهرها جاری می‌شود؛ و پاره‌ای از آنها شکاف برمی‌دارد و آب از آن تراوش می‌کند و پاره‌ای از خوف خدا (از فراز کوه) به زیر می‌افتد (اما دل‌های شما، نه از خوف خدا می‌تپد و نه سرچشمه علم و دانش و عواطف انسانی است) و خداوند از اعمال شما غافل نیست. بعضی انسانها در سختی‌ها به جای اینکه به خدا توجه کنند، بیشتر از خدا کینه می‌گیرند. بعضی انسانها با دیدن مصیبت هم متنبه نمی‌شوند بلکه به قساوت قلب آنها افزوده می‌شود. خوشبخت آن انسانی است که قبل از رسیدن مصیبت، به یاد خدا باشد.

دعا هم از اقسام ذکر است. روایات گفتند: اگر دعا کنید، خدایا مرا به این بلاء گرفتار نکن (قبل از حلول آن بلاء) امام فرمودند، هرگز تا آخر به آن گرفتار نمی‌شوید. باز هم روایت داریم: هرگاه بلاء زده‌ای را دیدید این ذکر را بخوانید: «حمد برای خدایی است که عافیت داد مرا از آنچه او بدان مبتلا هست». یا اینکه چند صلوات بفرستید و بعد دعا کنید که خدایا هرگز مرا به این بلا مبتلا نکن و باز هم چند صلوات، انشاءالله دیگر به این بلا گرفتار نخواهید شد. چون این ذکر قبل از بلاء و گرفتاری است. قرآن کریم می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلِّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ»؛ آیا نمی‌بینی که آنچه در آسمانها و زمین است همه تسبیح خدا را می‌گویند، پرندگان که بالشان را باز کردند، دائم در حال نماز و تسبیح هستند. این نشان‌دهنده‌ی این است که در عالم غوغایی است و این چقدر بد است که انسان از یاد خدا غافل باشد و حیوانات به یاد خدا باشند.

آیت‌الله مصباح اخیراً در یکی از سخنرانی‌هایشان داستانی نقل کردند که برای شما می‌گویم به امید آنکه نمونه‌ای باشد برای ما در زندگی. ایشان از یک جوان آمریکایی نقل کردند که قبل از انقلاب به ایران آمده بود. این جوان گفته بود، من همیشه احساس یک خلاء و پوچی در وجودم می‌کردم؛ به صاحبان کلیسا و کشیشها مراجعه کردم، نتیجه‌ای نگرفتم. گفتم شاید ازدواج بتواند این مشکل روحی من را حل کند. ازدواج کردم، دیدم، فایده‌ای ندارد. وقتی با همسر صحت کردم او نیز گفت من هم همین مشکل را داشتم و با همین فکر، ازدواج کردم. هر دوی ما دنبال حقیقت، از این کشور به آن کشور حرکت کردیم تا اینکه در پاکستان، یکی از دوستان دانشجوی پاکستانی که در یکی از دانشگاههای آمریکا، هم کلاس بودیم را دیدم، خیلی خوشحال شدم و او ما را به خانه‌اش برد، او مسلمان بود و ما مسیحی، اما با هم دوست بودیم. شب مشکلم را به او گفتم. او به من پیشنهاد کرد که مذهب او را انتخاب کنم. گفتم مگر مذهب شما چه چیز دارد که بتواند مشکل من را حل کند. گفت: کتاب آسمانی ما قرآن است. ایشان کتاب را آورد، گفتم همین طوری یک جای آن را باز کن و برایم بخوان؛ ایشان قرآن را باز کرد؛ یکی از سوره‌های مسبحات قرآن آمد که با تسبیح خدا شروع می‌شود. گفتم همین قسمت را ترجمه کن. ایشان ترجمه کرد که آنچه در آسمان و زمین است، خدا را ذکر می‌گویند و ستایش می‌کنند. گفتم یعنی چه؟ یعنی این در و دیوار ذکر خدا می‌گویند. گفت ظاهراً این چنین است. گفتم این که مشکل من را بیشتر کرد. چگونه در و دیوار ذکر خدا می‌گویند. نه، دین تو به درد من نمی‌خورد. ایشان دست برداشت، گفت صبر کن، من نمی‌توانم جواب تو را بگویم ولی در مشهد آقای داریم به نام امام رضا(ع)، او از ضمیر تو هم آگاه است. گفتم زنده است، گفت: نه؛ از این دنیا رفته

است، گفتم: چگونه بفهمم. گفت: او خودش اتصال را برقرار می‌کند، تو به مشهد برو به شرط اینکه ایشان جواب تو را بدهند و همین آیه را برای تو تفسیر کنند. گفت با یک دنیا امیدواری آمدیم از مرز افغانستان وارد خراسان شدیم. وقتی آمدم، این هیبت و جلال و شکوه و ولع مردم را دیدم، خیلی تحت تأثیر قرار گرفتم. ظاهراً سال ۱۳۵۳ اینگونه که در نظر من هست، گفت همینکه آمدم بروم داخل محوطه، آقای نگهبان جلوی من را گرفت و از قیافه‌ام فهمید که من خارجی هستم؛ صحبت کرد، دید من نمی‌توانم جواب بدهم، جلوی من را گرفت و گفت تو نباید بروی داخل. هر چه صحبت کردم؛ گفتم آقا من آمدم برای زیارت، مانع شد. من خیلی ناراحت شدم و برگشتم ولی نتوانستم برگردم. ده، بیست متر آن طرف‌تر، توی خیابان نشستیم و نگاه کردم به گنبد امام رضا^(ع). دلم به حال خودم سوخت و شکست و شروع کردم به گریه کردن. گفتم، خدایا چقدر من بیچاره‌ام. به هر دری که رسیدم، در زدم ولی هیچ جوابی نشنیدم. خدایا چه کسی باید در این دنیا جواب من را بدهد. رو کردم به طرف گنبد و اشاره کردم و خطاب کردم به گنبد و گفتم: آن دوست من گفت شما حتی از ضمیر من آگاه هستید، اگر این چنین است، شما جواب من را بدهید. همانطور که داشتیم با آن ساختمان و گنبد حرف می‌زدیم ناگهان مردی دست زد پشت سرم، برگشتم دیدم یک دست فروش، است که زبان انگلیسی را خیلی عالی به لهجه محلی ما صحبت می‌کند. بعد از این برایم سؤال شد این چه کسی بود که اینقدر زبان انگلیسی را خوب صحبت می‌کرد. گفت: شما با آقا کار دارید؟ گفتم: بله. گفت: بلند شو برو توی حرمشان، آنجا جواب بگیر. گفتم: من رفتم ولی این آقا که اینجا ایستاده، من را بیرون انداخت. ایشان به من گفت: نه برو دیگر به تو کاری ندارد. گفتم: هیچ کاری ندارد؟ گفت: نه هیچ کار ندارد. من با

یک دنیا تردید آمدم و از این شخص پرسیدم، شما چه کسی هستید؟ از کجا زبان من را می‌دانید؟ این قدر زبان انگلیسی را قشنگ صحبت می‌کنید؟ آمدم دیدم نه این آقا اصلاً متعرض من نشد و توی پله‌ها رفتم پایین، دیدم نه چیزی نگفت و یک نگاهی به من کرد ولی چیزی نگفت. رفتم وارد محوطه شدم باز هم چیزی نگفت آمدم داخل و وارد جمعیت که شدم دیدم جایی که جمعیت فشار می‌آورند یکه هاله‌ای دور من به اندازه یک متر دایره است و اصلاً کسی وارد این دایره نمی‌شود و به هر کجا که می‌روم این دایره مثل حلقه‌ای محافظ دور من را گرفته است و من راحت سیر کردم و به صحن‌ها رفتم. همینکه رسیدم توی حرم، کنار آن ضریح، شخصیت والایی را دیدم که من را خطاب کردند، سلام کردم، جواب دادند (به زبان خودم). گفتند: می‌خواستی ذکر موجودات را ببینی؟ گفتم: بله آقا! آمدم خدمت شما که نشانم بدهید و ایشان یک اشاره‌ای کردند دیدم چشم و گوشم، یک پرده‌ای از مقابلش افتاد. دیدم در و دیوار؛ اصلاً غلغله‌ای است. آن قدر هیبت من را گرفت که بی‌هوش شدم، فقط وقتی به هوش آمدم دیدم یک عده‌ای آب روی من می‌ریزند، یک عده‌ای مرا باد می‌زنند. او گفت: من دیدم و شنیدم. به هر حال ذکر زبانی بسیار تأثیر دارد.

سوالات:

۱- در مورد جمعیت شیعه و سنی و اینکه سنی‌ها چندین برابر شیعه هستند شاید نشان بر حق بودن آنها باشد و استدلال اینکه من نوعی اگر با ده نفر مشکل داشته باشم آن ده نفر هم با من مشکل داشته باشند آیا مشکل از من نوعی است یا از آن ده نفر؟ و اینکه چگونه در یک زمان اکثریت با یک امام یعنی حضرت علی^(ع) مشکل پیدا کردند؟

قرآن کریم کراراً کثرت و اکثریت را مذمت کرده است. «وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»^۱، «وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَشْعُرُونَ»^۲، «...وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»^۳، «...وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ»^۴. این آیات نشان می‌دهد که همیشه نباید حق را در اکثریت جستجو کرد. اینکه سؤال کردند که اگر یک نفر با ده نفر مشکل داشته باشد ما ده نفر را به خطا اسناد بدهیم، مگر در گذشته نبوده است؟ مگر حضرت نوح، خودش و شصت - هفتاد نفر یارانش با یک امت مشکل نداشتند؟ حضرت یونس، خودش و دو یاورش با صد هزار نفر مشکل نداشتند؟ دو نفر حرف او را قبول داشتند. مگر حضرت صالح، خودش و پنج شش نفر اصحابش بعد از صد و چهار - پنج سال دعوت با یک امت مشکل نداشتند؟ الان هم در دنیا می‌توانید مواردی را پیدا کنید که چگونه یک حق بدیهی به راحتی زیر پا گذاشته می‌شود و چقدر طرفدارانش کم هستند. این یک طرف قضیه؛ یک طرف هم مسئله آنقدر روشن است که اصلاً جای این حرفها و صحبتها نیست. مسئله ولایت و حق امیرالمؤمنین^(ع) به حدی روشن است که جای تردید و انکار نیست. اگر می‌بینید جمعیت شیعه کمتر از جمعیت اهل سنت است دلیل این است که همیشه این جمعیت را بر سرش زده‌اند. از همان اول کار در خانه حضرت علی^(ع) را آنگونه آتش زدند، اجازه نفس کشیدن را به کسی ندادند؛ حتی اجازه ندادند که کسی روایاتی در فضیلت امیرالمؤمنین^(ع) نقل کند. چندین نفر به خاطر نقل روایتی که از پیغمبر

۱- انعام آیه ۳۷

۲- مائده آیه ۱۰۳ - عنکبوت آیه ۶۳ - حجرات آیه ۴

۳- مائده آیه ۸۱

شنیده بودند کتک خوردند. در زمان معاویه، معاویه با شیعه معامله مشرک می‌کرد. در حکومت اسلامی اگر کسی مشرکی را کشت، دادگاه اسلامی هیچ‌گونه پرونده‌ای برای این قاتل تشکیل نمی‌دهد و هیچ حق و حقوقی برای مقتول قائل نیست. معاویه رسماً اعلام کرد که در بلاد اسلامی هر کس شیعه‌ای را بکشد در دادگاه حکومت من بازخواستی ندارد؛ یعنی شیعه به منزله مشرک است. شما توقع دارید گروهی را که اینقدر سرش بزنند؛ همین جمعیت هم خیلی زیاد است. ببینید دوران حکومت مخالفین این نهضت چند سال بوده است، ۵۳۵ سال بنی‌عباس، ۹۲ سال بنی‌امیه و ۲۵ سال هم بعد از پیغمبر. دوران حکومت ائمه و اهل بیت چند سال بوده است؟ چهار سال و هشت ماه امیرالمؤمنین^(ع) و شش ماه امام حسن^(ع) که روی هم پنج سال می‌شود. در این مدت هم، بیشتر اوقات جنگ درست کردند. قاسطین، ناکثین و مارقین که در روایت اهل سنت آمده است. اگر بخواهید روی تناسب حساب کنید، شیعه باید یک صدم آنها باشد. می‌شود پنج سال در مقابل ششصد سال، از یک صدم هم کمتر باشد. پس شما قلت را اینگونه حساب نکنید. حق با کیلو و ترازو حساب نمی‌شود.

۲- چه چیزی باعث قطع شدن ذکر حیوانات می‌شود؟ آیا آنها به ذکر گفتن مختارند؟

چون ذکرشان قهری و جبری نیست که قطع شود. اگر ذکرشان قطعی و جبری بود قطع شدنی نبود. پس معلوم است که آنها اختیار هم دارند. این ذکری که می‌گویند از روی شعور و اختیار است. برای تحقیق به آیه ۳۸ انعام، جلد هفتم یا هشتم ترجمه المیزان مراجعه کنید که در آنجا علامه یک بحثی مبسوطی را ارائه داده‌اند که خیلی قشنگ است. سه آیه را نوشته‌اند که در هر سه، کلمه‌ی ذکر است.

ذکر حیوانات قهری و جبری نیست که قطع شود. پس معلوم است که آنها اختیار هم دارند. این ذکری که می‌گویند از روی شعور و اختیار است.

۳- توضیح دهید که معنای این کلمات چیست؟ «...وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»^۱؛ نماز را به خاطر ذکر من بپادار. هر نمازی ذکر خداست، ولی هر ذکر خدایی نماز نیست. یکی از ذکرهای خدا نماز است. پس رابطه نماز با ذکر رابطه عموم و خصوص مطلق است (عام و خاص مطلق). دایره ذکر عام تر از دایره نماز است.

«وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا...»^۲؛ هر کس از ذکر من روی گردان شود زندگی سخت و تنگی را خواهد داشت. این آیه مطلق ذکر است.

۱- یکی از القاب و اسماء قرآن ذکر است. به خاطر اینکه انسان را به یاد قیامت و میثاق و اهلش را به یاد ذات اقدس حق می‌اندازد.

کسی ذکر در این آیه را به غیر از قرآن، تفسیر نکرده است. البته عده‌ای به لوح محفوظ تفسیر کرده‌اند که اشتباه است. چون یادآور میثاقها و حقایق فراموش شده فطری است.

«وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ»^۳؛ این قرآن برای تو و قوم تو ذکر است و برای یادآوری است. یکی از القاب و اسماء قرآن ذکر است. به خاطر اینکه انسان را به یاد قیامت و میثاق و اهلش را به یاد ذات اقدس حق می‌اندازد.

۱- طه آیه ۱۴

۲- طه آیه ۱۲۴

۳- حجر آیه ۹

۴- زخرف آیه ۴۴

قرآن در مورد منافقین می‌فرماید: «...وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا»^۱. یکی از نشانه‌های منافق این است که کم خدا را یاد می‌کند. البته این یاد هم یاد ظاهری و لسانی است نه یاد قلبی، چون قلبی که در آن نفاق وجود دارد نمی‌تواند خدا را یاد کند. چقدر باید ذکر بگوییم؟ مقدارش چقدر باید باشد؟

من قبلاً عرض کردم که در انبیاء، ذکر، علی‌الدوام است. اولیاء خاص خدا، ذکرشان لاینقطع است. چون ذکرشان در بیداری، بسیار زیاد است، خواب هم که می‌روند ذکرشان قطع نخواهد شد. اگر یک فکری در ذهن شما شبانه‌روزی تردّد کند، شب که شد همان خواب را می‌بینید، خصوصاً اگر عطش یک چیزی را هم داشته باشید. مثل آدم تشنه‌ای که وقتی خواب می‌رود خواب چشمه، آب، سبو و... می‌بیند. هر چه قدر هم در خواب می‌خورد سیر نمی‌شود. به خاطر همین انبیاء و اولیاء دلشان نمی‌خوابد. از پیامبر سؤال شد خواب شما چگونه است؟ فرمود: چشمم می‌خوابد اما دلم نمی‌خوابد. اولیاء خاص خدا در خواب هم ذاکرند، غافلان در بیداری هم غافلند. قرآن فلاح و رستگاری را منوط به ذکر کثیر کرده است. در چند جا فرموده: «...وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^۲؛ و خدا را فراوان یاد کنید، تا رستگار شوید. در سوره احزاب می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

در انبیاء و اولیاء خاص ذکر، علی‌الدوام و لاینقطع است. چون ذکرشان در بیداری، بسیار زیاد است، خواب هم که می‌روند ذکرشان قطع نخواهد شد.

۱- نساء آیه ۱۴۲

۲- انفال آیه ۴۵

اَذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا * وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَّ اَصِيْلًا»؛ ای مؤمنان خدا را بسیار یاد کنید و صبح و شام خدا را تسبیح بگویید. بکره و اصیل یک ویژگیهایی دارد که در این دو وقت ذکر خدا به خصوص ذکر زبانی بسیار محبوب تر است. پس ذکر کثیر، ذکر تنها و ذکر صرف باعث رستگاری نیست. آقای مهمانانی را دعوت کرده بود، ساعت سه و چهار بعد از ظهر شد نهارش آماده نشد. مهمانها گفتند که گرسنه مان هست، غذا چه طور شد؟ گفت: آتش در زیرش روشن است و دارد می پزد. گفتند: می شود برویم ببینیم نکند که آتش خاموش شده باشد؟ گفت: نه روشن است. آمدند دیدند که آقا یک دیگ بزرگ را پر از آب کرده و روی سوراخ سقف آشپزخانه، روی پشت بام قرار داده و یک شمعی را هم روی زمین روشن کرده است که از دیگ پنج شش متر فاصله داشت. خوب این طوری ممکن است که در حد دو سه درجه حرارت به آب این دیگ اضافه کند ولی قرار نیست که آب را به جوش بیاورد. این جور دیگی را بخواهی به جوش بیاوری آتش پر حرارتی را می خواهد. اگر انسان بخواهد که وجودش مشتعل به یاد خدا شود باید ذکر زیاد بگوید. باید بدمد تا با این دمیدن به نقطه ذوبش برسد. همین طوری با ذکرهای کم و کوچک یک انفعالی را ایجاد می کند دوباره به محضی که برگشت تمام می شود و از دست می رود. البته آن هم فایده دارد اما قرآن تأکید بر ذکر کثیر دارد.

و اما یک قیاس آن هم قیاس منطقی نه قیاس فقهی، قیاس فقهی مردود است و از آن نهی شده است. همان که اهل سنت آنجایی که در احکام شرعی شان خلأ دارند با همین قیاس فقهی به

دست می‌آورند که در لسان روایات ما نهی شده است. اما قیاس منطقی اشکال ندارد. قرآن می‌فرماید: «...وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ كَثِيْرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ»؛ خدا را زیاد یاد کنید تا رستگار شوید. از یک طرف می‌فرماید: «قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا»؛ هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرده، رستگار شده. یا به عبارتی یک جا رستگاری را به تزکیه نسبت می‌دهد و یک جا رستگاری را به ذکر کثیر. از این چه چیز را می‌فهمید؟ ذکر کثیر باعث تزکیه می‌شود؛ تزکیه باعث رستگاری یا مساوی رستگاری است. تزکیه نفس، نفس رستگاری است. این نکته خیلی مهمی است خوب دقت کنید. اگر کسی بخواهد خودش را تزکیه کند بدون ذکر خدا، بدون نماز امکان ندارد. راه و مجرایش این است. این که می‌گویند نماز را برای چه می‌خوانی؟ دلت پاک باشد، مثل این است که بگویند دارو را برای چه می‌خواهی؟ تنت سالم باشد! برای چه به حمام می‌روی؟ تنت پاک باشد؛ مگر می‌شود بدون آب تنش پاک باشد؟ مجرای طهارت و پاکیزگی آب است. مجرای فلاح، ذکر خداست و در رأس ذکر خدا، نماز است. پس متوجه شدید مهمترین عمل هم تزکیه است. چرا؟ به دلیل اینکه هر چه گناه است به خاطر آلودگیهای درونی است؛ یعنی منشأ تمام گناهان نهایتاً به آلودگیهای درونی برمی‌گردد. به عنوان مثال، بخل یک رذیلت درونی است؛ اثرش خست و دست‌تنگی است. نتیجه‌اش منع زکات، منع خمس، کمک نکردن به فقرا، بی‌توجهی نسبت به محرومان و... است و همه‌ی اینها گناه است. این گناه از کجا تراوش کرد؟ از یک رذیلت کمین کرده در باطن انسان.

در دو آیه قرآن یک جا رستگاری را به تزکیه نسبت می‌دهد و یک جا رستگاری را به ذکر کثیر، که معلوم می‌شود ذکر کثیر باعث تزکیه می‌شود؛ تزکیه باعث رستگاری یا مساوی رستگاری است.

- منشأ تمام گناهان نهایتاً به آلودگیهای درونی برمی‌گردد.

۱- انفال آیه ۴۵

۲- شمس آیه ۹

رذیلت دیگر تکبر است نتیجه آن علو و برتری طلبی در زندگی است. او می‌خواهد بالاتر بنشیند لیاقتش را هم ندارد و خودش هم می‌داند، مثل استکباری که امروز در دنیا است. برای اینکه مستکبرین بالا دست هم بنشینند، عده‌های نجومی خرج تسلیحات می‌کند؛ دیگری عدد بالاتر خرج می‌کند. او برای این که عقب‌تر نماند عدد بالاتری را خرج می‌کند. سال ۱۹۸۶ هزینه جنگ ستارگان آمریکا هزار میلیارد دلار بود (فقط هزینه جنگ ستارگان نه هزینه ارتش!). همین مقدار هم هزینه ارتش بود. اینها برای چیست؟ برای اینکه او به رقیب بگوید: نه، من بالاتر از تو هستم. او هم دوباره می‌آید همین کار را می‌کند، می‌گوید: نه، تو اشتباه کردی من دو پله از تو بالاتر هستم. این نتیجه‌ی چیست؟ نتیجه‌ی یک رذیلت درونی به نام استکبار. الان آمارهای رسمی جهان بیان می‌کند که هفتاد درصد اموال جهان در کام کارخانه‌های تولید سلاحهای مرگبار است. چرا باید سالیانه چند صد میلیون کودک از گرسنگی جان بدهند؟ به خاطر اینکه این اموال، صرف ارضای روحیه استکباری مستکبرین می‌شود! طمع: چقدر از طمع‌هاست که دعوا درست می‌کند، حقها را ضایع می‌کند، حق یتیمها را ضایع می‌کند. حسادت: همین حسادتها چقدر درد سر در میان مردم درست کرده است. یعنی شما بگردید یک گناه پیدا کنید که ریشه‌اش یک رذیلت باطنی نباشد. هر چه گناه است بالاخره به یک رذیلت و صفت باطنی برمی‌گردد. بنابراین اگر مهمترین کار در عالم، بندگی خداست و لازمه‌ی بندگی خدا، ترک گناه است (اصلاً عین ترک گناه است). لازمه‌ی ترک گناه، تزکیه نفس است؛ یعنی ریشه‌های رذیلت را از درونت بکنی و به بیرون بیاندازی. وقتی بیرون انداختی آن عصمت سراغت می‌آید. پس این بالاترین عمل و

برای هیچ
برای هیچ
ی به اندازه
س قسم
ت برای این
سم خورده

بالاترین کار است. «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا»^۱؛ هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرده، رستگار شده. چون بالاترین کار است، خدا هم بیشترین قسم را برای همین کار خورده است. خدا خیلی قسم خورده برای بعضی امور سه تا، برای بعضی امور چهار، تا برای بعضی امور پنج تا، ولی هیچ جا برای هیچ فعلی و برای هیچ شأنی و کاری به اندازه تزکیه نفس قسم نخورده است برای این امر یازده قسم خورده است. «وَ الشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا * وَ الْقَمَرِ إِذَا تَلَّاهَا * وَ النَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا * وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا * وَ السَّمَاءِ وَ مَا بَنَاهَا * وَ الْأَرْضِ وَ مَا طَحَاهَا * وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا»^۲. معلوم می‌شود که بالاترین شأن در عالم تزکیه است، اصلاً خلاصه دعوت انبیاء همین است. اگر بگویند شما مأموریت انبیاء را در یک کلمه خلاصه کنید همین را بگویید، بگویید: «يُزَكِّيهِمْ» خود به خود «... وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ...»^۳، از آن می‌جوشد. حتی اگر تزکیه نباشد و صفات سالم به این وجود نامزگی اضافه شود فاسد می‌شود. شما اگر آب آلوده‌ای را در آب پاک بریزید، آب آلوده، سالم نخواهد شد؛ آب سالم، آلوده می‌شود. اگر داروی سالم را با یک داروی فاسد مخلوط کنید، داروی سالم فاسد می‌شود. قانون اینگونه است. اگر عسل را در ظرف زباله بریزد، عسل خراب می‌شود؛ ظرف زباله متبرک نمی‌شود. اگر علم و دانش در وجود آلوده قرار

۱- شمس آیه ۹

۲- شمس آیات ۱ تا ۹

۳- بقره آیه ۱۲۹

گرفت بمب اتم و سلاح شیمیایی از آن بیرون می‌آید. سلام و صلاح از آن در نمی‌آید. این همه خلفاکیها را علمای سوء درست کرده‌اند علمای جبارین، علمایی که دانش در وجود آلوده آنها، وارد شده است. بنابراین از اینجا معلوم می‌شود که ذکر خدا چه نقشی در زندگی دارد. ذکر خدا فلاح می‌آورد؛ فلاح همان تزکیه است، پس ذکر خدا تزکیه می‌آورد. اگر خواستید تزکیه شوید، با کثرت ذکر باید تزکیه شوید، راه دیگری ندارد. ما کسی را ندیدیم که از طریق صرف دانش و یاد گرفتن تزکیه شود، بلکه دیدیم آن فرد کمونیست‌تر، بی‌خدا تر و لامذهب‌تر شده است. مگر نیستند کسانی که به ظاهر دانشمندان و چیزی از ظاهر دنیا می‌دانند اما اعتقادی هم ندارند. البته اینها علم نیست و ما به اینها علم نمی‌گوییم ولی به هر حال علم مادی است. اما خداوند یک چراغ سبزی را هم به بندگانش داده است و آن چراغ سبز این است که گاهی وقتها دیدید مثلاً بعضی‌ها در وادی عرفان‌های غیرمستند به اهل بیت (علیهم‌السلام) یک کارهایی می‌کنند، یک حرکاتی را از خودشان نشان می‌دهند مثلاً هیچ وقت نمی‌خوابند و می‌گویند: عالم محضر خداست نباید خوابید و بعضی کارهای دیگر؛ ما شنیده‌ایم که بشر حافی هیچ وقت کفش نمی‌پوشید. می‌گفتند که چرا کفش پا نمی‌کنی؟ جواب می‌داد که همه عالم بساط خداست بر بساط کبریایی با کفش نباید راه بروند. ببینید اگر این کار اشتباه بود، ائمه نیز کفش نمی‌پوشیدند، درحالی‌که چنین نیست. بشر حافی آدم خوب و عارفی بوده است ولی این کارش قرار نیست الگوی ما باشد. اگر بخواهیم با ذائقه و عرفان خودمان، کار کنیم، علی‌القاعده این درست نیست. آیا شما در محضر یک بزرگی دراز می‌کشی؟! به پستی تکیه می‌دهی؟! یک طرفه می‌خوابی یا دو زانو می‌نشینی؟ حتی تکیه بر دیوار هم نمی‌دهیم، پس همیشه در محضر خداییم

همیشه دو زانو بنشین. خوابت هم که می آید سرت را روی دو زانویت قرار بده دراز نکش جلوی خدا زشت است. اینها عرفانهای من در آوردی است. قرآن کریم کار ما را راحت کرده است؛ هیچ کلمه قرآن بی حساب نیست. خوب فرض، بخواهیم که بخوابیم و دیگر چاره‌ای نداریم که بخوابیم ولی دیگر در حال خواب با خدا صحبت نکن. اگر شما در محضر یک بزرگی بودید وقتی خوابتان آمد چاره‌ای نیست می‌گویید: ببخشید از محضر شما عذرخواهی می‌کنیم، می‌خواهیم یک کم بخوابیم عفو بفرمایید. پایتان را به آن طرف می‌کنید و می‌خوابید، دیگر در خواب که با او حرف نمی‌زنید، خصوصاً اگر خیلی با او خودمانی و صمیمی بودید دیگر در حالت خوابیده با او حرف نمی‌زنید. اگر بخواهید حرف بزنید بلند می‌شوید می‌نشینید یا مؤدب می‌ایستید رو به طرفش می‌کنید. برای اینکه این فکرها غلط، این ذوقهای من در آوردی و این استثناهای شخصی دامن انسان را نگیرد، خداوند به پاسخگویی آمده است. چگونه پاسخ داده است است؟ به این آیه توجه کنید: «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ...»؛ همانها که خدا را در حال ایستاده و نشسته، و آنگاه که بر پهلو خوابیده‌اند، یاد می‌کنند. اولاً جواز ذکر در این حالت را داده است، «ذَكَرُ اللَّهُ حَسَنٌ عَلَىٰ كُلِّ حَالٍ»؛ یاد خدا در هر حالی نیک است. حتی در دستشویی هم در روایت داریم مانعی ندارد. کسی که در دستشویی با بزرگی حرف نمی‌زند؟! ببینید که چقدر خدا با بنده‌اش صمیمی است. می‌گوید تو در هر جایی که به فکر من باشی مشکلی ندارد. اینجا خداوند به ما یاد داده،

حتی وقتی که خوابیده ایم ذکر خدا بگوییم، مانعی هم ندارد. پس یکی از مباحث هم بحث دوام ذکر است.

آیات مطرح شده در جلسه هشتم:

- ۱- «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَّاتٍ كُلِّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» (نور آیه ۴۱)
- ۲- «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا...» (شوری آیه ۵۲)
- ۳- «...وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا...» (فصلت آیه ۴)
- ۴- «...وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ...» (نحل آیه ۷۷)
- ۵- «ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأُمْرِ فَاتَّبِعْهَا...» (جاثیه آیه ۱۸)
- ۶- «...لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شُرْعَةً وَ مِنْهَا جَا...» (مائدة آیه ۴۸)
- ۷- «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (آل عمران آیه ۵۹)
- ۸- «...قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي...» (اسراء آیه ۸۵)
- ۹- «...لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً...» (اعراف آیه ۱۸۷)
- ۱۰- «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْإِنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (اعراف آیه ۱۷۹)
- ۱۱- «فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَنًا...» (قصص آیه ۸)
- ۱۲- «وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى» (طه آیه ۱۲۹)

- ۱۳- «أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعَهُمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (نحل آیه ۱۰۸)
- ۱۴- «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ...» (حشر آیه ۱۹)
- ۱۵- «إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَ رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ * أُولَئِكَ مَا وَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (يونس آیات ۷ و ۸)
- ۱۶- «فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» (صافات آیات ۱۴۳ و ۱۴۴)
- ۱۷- «وَ لَقَدْ أَخَذْنَا هُم بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَ مَا يَتَضَرَّعُونَ» (مؤمنون آیه ۷۶)
- ۱۸- «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدَّ قَسْوَةً وَ إِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَ إِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقُقُ فَيُخْرِجُ مِنْهُ الْمَاءَ وَ إِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» (بقره آیه ۷۴)
- ۱۹- «وَ مَن أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا...» (طه آیه ۱۲۴)
- ۲۰- «...وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه آیه ۱۴)
- ۲۲- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا * وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أُصِيلًا» (احزاب آیات ۴۱ و ۴۲)
- ۲۳- «...وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (انفال آیه ۴۵)
- ۲۴- «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (حجر آیه ۹)
- ۲۵- «...وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا» (نساء آیه ۱۴۲)

۲۶- «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ» (زخرف آیه ۴۴)

۲۷- «وَ الشَّمْسُ وَ ضِحَاهَا * وَ الْقَمَرُ إِذَا تَلَّاهَا * وَ النَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا * وَ اللَّيْلُ إِذَا يَعُشَاهَا * وَ السَّمَاءُ وَ مَا بَنَاهَا * وَ الْأَرْضُ وَ مَا طَحَاهَا * وَ نَفْسٌ وَ مَا سَوَّاهَا * فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» (شمس آیات ۱ تا ۹)

۲۸- «...وَ يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ...» (بقره آیه ۱۲۹)

۲۹- «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَىٰ جُنُوبِهِمْ...» (آل عمران آیه ۱۹۱)

احادیث مطرح شده در جلسه هشتم:

۱- امام باقر^(ع) فرمودند: «صَلَّاحُ شَأْنِ النَّاسِ التَّعَايُسُ وَ التَّعَاشِرُ شَرْمَلٌ مَكِّيَالٌ ثَلَاثُهُ فِطْنٌ وَ ثُلُثُ تَغَاْفُلٍ»؛ زندگی با مردم بسان پیمانهای است که دو سوم آن تیزهوشی و دقت و زیرکی است و یک سوم آن، خود را به غفلت زدن است.

۲- کلمات قصار ۲۲۲ نهج البلاغه مرحوم دشتی ص ۶۷۶

امیرالمؤمنین^(ع) می فرمایند: «مِنَ أَشْرَفِ أَعْمَالِ الْكَرِيمِ غَفْلَتُهُ عَمَّا يَعْلَمُ»؛ از شریفترین اعمال انسان کریم، غفلت او از کارهای بدی است که در دیگران می داند و خود را به بی خیالی می زند.

۳- «أَذْكُرُونِي عِنْدَ الرَّضَاءِ أَذْكُرْكُمْ عِنْدَ الْبَلَاءِ»؛ شما هنگامی که خوش هستید، یاد من کنید، وقتی که گرفتار شدید، من یادتان می کنم.

کلمات:

سوره مبارکه الکهف	بَاخِعٌ: هلاک کنی (از غم و غصه)	صَعِيداً: روی زمین - خاک
جُرُزاً: زمینی که گیاهی در آن نمی‌روید	شَطَطاً: سخن گزاف و دور از حق	اعْتَزَلْتُمْوَهُمْ: از ایشان کناره‌گیری کردید
مِرْفَقاً: وسیله راحتی و لطف	تَقَرُّضُهُمْ: ایشان را وامی‌گذارد	فَجَوْهً: محل وسیع
أَيْقَظاً: بیداری	رُقُودٌ: خواب	ذِرَاعِيهٌ: دو دست (سگ)
الْوَصِيدُ: دهانه غار - اطاق - انباری	لَوِاطَلَعَتْ: اگر به آنها نگاه می‌کردی	فَلَاتُتَمَارِ: پس بحث و جدل مکن
مُلْتَحِداً: پناهگاه	سُرَادِقٌ: سرا پرده - خیمه‌های بلند	أَسَاوِرٌ: (م: سوار) دستبندها
سُنْدُسٌ: حریر نازک	اسْتَبْرَقٌ: نوعی حریر ضخیم	مُرْتَفَقاً: محل اجتماع دوستان
نُعَادِرٌ: وا نگذاشته است - فرو گذار نکرده است	غُوراً: فرو رفته	هَشِيماً: خرد شده
تَنْذَرُوهُ: آن را پراکنده می‌کند	زَلَقاً: لغزنده	عَضُداً: یاوری
مَوْبِقاً: پرتگاهی	أَمَلٌ: آرزو	مُوقِعُوا: می‌افتند
مَصْرِفٌ: رهایی	مَوْئِلٌ: پناهگاه	حُقُبٌ: زمان طولانی
سَرَبٌ: حرکت در راه سراشیبی	جزء شانزدهم	حَمِيئَةً: تیره و گل آلود

رَدْمًا: سد محکم	الْصَّدَقَيْنِ: دو کوه	أَفْرِغْ: بریزم
قَطْرُ: مس گداخته	نُزُلًا: هدیه - میهمانی	سوره مبارکه مریم
وَهْنٌ: سست شد	العَظْم: استخوان	واشْتَعَلَ: و درخشید (سفید شد)
شَيْبًا: پیری	شَقِيًّا: تیره روز - بی بهره	المَوَالِي: خویشاوندان خودم
عَاقِرٌ: ریشه و اساس - حبس - زن نازا	رَضِيًّا: پسندیده	سَمِيًّا: نامگذاری شده
انْتَبَذَ: از مردم کناره گرفت (حضرت مریم) بصورت گمنام - متواضعانه	عَتِيٌّ: کسی که در اثر طول زمان اندامش خشکیده است	تَمَثَّلَ: (جبرئیل) در برابر او (حضرت مریم) مانند انسانی درآمد
سَوِيًّا: تمام - درست - راست	صَبِيًّا: کودکی	حَنَانًا: مهربانی
أَنِيٌّ: چگونه باشد	هَيِّنٌ: آسان	تَقِيًّا: پرهیزکار
لَأَهَبَ: تا به تو ببخشم	زَكِيًّا: پاک	بَغِيًّا: بدکاره
نَسِيًّا مَنَسِيًّا: به کلی فراموش می شدم	قَصِيًّا: مکان دور دست (در اینجا احتمالاً شهر ناصره)	المَخَاض: درد زایمان
جِدْعٌ: شاخه	مَقْضِيًّا: حتمی	سَرِيًّا: جوی آب روان

هُزِي: حرکت بده	تُسَاقِطُ: فرو ریزد	جَنِيًّا: تازه
قُرِي عَيْنًا: چشم روشن باش	أَرَاغِبُ عَنْ: آیا روی گردانیده‌ای	فَرِيًّا: کار عجیب و بد
جَبَّار: ستمگر	تَرِينٌ: دیدی	حَفِيًّا: مهربانی
مَلِيًّا: برای مدت طولانی یا همیشه از من دور شو	مَرَضِيًّا: پسندیده	أَضَاعُوا: تباه کردند
غِيًّا: گمراهی	مَاتِيًّا: قطعی - حتمی	بُكِيًّا: گریان
وَاصْطَبِرْ: شکیبایی گزین	حَوْلٌ: اطراف	جَثِيًّا: به زانو در آمده - تسلیم شده
نَدِيًّا: جلسات انس و مشورت	رِئِيًّا: منتظر - هیئت	مَرَدًا: در بازگشت
مَدًّا: مستمر - ادامه دار	أَزًّا: تحریک - زیرورو	عَدًّا: شمردنی
يَتَفَطَّرُنَ: متلاشی شدن	تَنْشَقُّ: شکافته شود	تَخِرُّ: بیفتند
وَدًّا: محبتی	لُدًّا: سرسخت	رِكْزًا: آوازی
سوره مبارکه طه	لِتَشْقَى: تا رنج ببری	الثَّرَى: خاک
أَمْكُثُوا: توقف کنید	أَتَوَكَّؤُا: بر آن (عصا) تکیه می‌کنم	قَبَسٌ: آتش مختصری - شعله‌ای از آتش
فَاخْلَعْ: در آور	وَاد: سرزمین	فَقَرْدِي: تا نابود شوی
أَنْسَتْ: دیدم	أَهْسُ: می‌ریزم	غَنَمٌ: گوسفندان

مَأْرِبٌ: (م: مأربه) حاجت - نیاز - مقصد	وَاحْلُلْ: بازگشای	أَزْرٌ: پشت
أَقْدِ: قرار ده	لِتُصْنِعْ عَلَيَّ عَيْنِي: تا زیر نظر من ساخته شوی	فَتَنَّاكَ: ترا آزمودیم
لَيِّانٌ: نرم و ملایم	بَالٌ: حال	شَتَّى: گوناگون
تَارَةً أُخْرَى: بار دیگر	فَيُسْحِتْكُمْ: تا نابودتان سازد	فَتَنَّا زُعُومًا: گفتگو کردند
اسْتَعْلَى: برتری جوید	لَأُصَلِّبَنَّكُمْ: (ل+أصلب+ن+کم) البته شما را به دار آویزان کنم	يَبْسَأُ: خشک
دَرَكَاءٌ: دسترسی پیدا کنند	أَفْطَالٌ: آیا به درازا کشید	لِحِيَةٍ: ریش
لَمْ تَرْقُبْ: چشم به راه نماندی	لَنَنْسِفَنَّه: (ل+ن+نسف+ن+) (ه) سپس البته ذرات او را به دریا می‌پاشیم	لَامِسَّاسٍ: با من تماس نگیر
اليَمِّ: دریا	لَاتَعْرَى: نه گرسنه شوی	هَبُوطٌ: پائین آمدن اجباری
زُرْفًا: چشم کبود (نابینا) - بدن ضعیف و کبود	يَنْسِفُهَا: متلاشی و خرد می‌کند (کوهها را)	هَمْسًا: صدای ملایم
عَنْتٌ: خاضع می‌شوند	صَفْصَفًا: زمینی که از هر گونه گیاه خالی باشد	أَمْتًا: پستی و بلندی

هَضُمًا: نقصان حق	تَعْرَى: برهنه	لَا تَطْمَئِنُّوا: نه تشنه شوی
لَا يَبْلَى: تمام نشود - زوال نپذیرد	طَفِقَ: شروع - بلافاصله	يَخْصِفَان: پوشاندن اندام - دوختن لباس
فَعَوَى: پس (آدم) از پاداش او محروم شد	ضَنَكَا: سخت و تنگ	فَنَسِيَتَهَا: پس فراموش کردی (آیات مرا)
كَلِمَةً: در اینجا به معنی سنت و تقدیر الهی	لِزَامًا: واجب - لازم	لَا تَمُدِّنَ: نیفکن - (توجه نکن)
زَهْرَةً: شکوفه	نَزِلَ: ذلیل	نَخَزَى: رسوا
مُتَرَبِّصٌ: انتظار ببرید	جزء هفدهم - سوره مبارکه الانبیاء	اِقْتَرَبَ: نزدیک شد
مُعْرِضُونَ: روی گردان هستند	لَاهِيَةً: در بی خبری و غفلت هستند، سرگرم هستند	قَصَمْنَا: در هم شکستیم
يَرْكُضُونَ: می گریختند - فرار می کردند	تَرَفٌ: هوسرانی - خوشگذرانی	نَقَذِفُ: می افکنیم - پرتاب می کنیم
فَيْدَمَعُهُ: (ف + یدمع + ه) تا نابودش سازد (دمغ در اصل به معنای شکستن سر می باشد)	لَا يَسْتَحْسِرُونَ: خسته نشوند	لَا يَفْتُرُونَ: سستی نمی کنند

هاتوا: بیاورید	لَمَنْ ارْتَضَىٰ: مگر برای کسی که خداوند از او خشنود است	رَتَقَ: بسته
فَفَتَقْنَهُمَا: (ف + فتق + نا + هما) پس آن دو (زمین - آسمان) را گشودیم (در آغاز خلقت همه جهان به صورت مجموعه دودی شکل بوده است و سپس کرات مختلف از هم جدا شده است)	نَفْسٍ: ذات - خویشتن خویش	سَقَفًا مَحْفُوظًا: اشاره به جو زمین که اطراف زمین را فرا گرفته و آنرا از اجرام آسمانی محافظت می کند
	يُكَلِّوْكُمْ: شما را نگه دارد	
عَجَلٌ: شتاب	مَّتَ: از دنیا بروی	بَغْتَةً: ناگهان
نَضَعُ: قرار می دهیم	يُصْحَبُونَ: یاری و همراهی می شوند	ضِيَاءٌ: روشنی
فَتَبَهَّتْهُمْ: (ف + تَبَهَّتْ + هُم) پس ایشان را جبران کند	لَأَكِيدَنَّ: (ل + اکید + ن) البته چاره کنم (اکید: طرح پنهانی و چاره اندیشی مخفیانه)	طَالَ: به درازا کشید
جُذَاذًا: تکه هایی	فَتَى: جوانی	نُكِسُوا: سرافکننده شدند
نَفْسَتُ: پراکنده شدند	صَنْعَةَ لِبُوسٍ: ساخت پوشاکی را	رَغَبًا: از روی ترس

یَنْصُوتُونَ: فرو می‌رفتند (در دریا)	حَدَبٌ: تپه ای - بلندی	يَنْسِيلُونَ: می‌شتابند - با سرعت می‌گذرند
حَسَبٌ: هیزم - سوخت - مواد آتش‌زا	حَسِيسٌ: صدای دوزخ (آتش)	نَطْوَى: می‌پیچیم
السَّجِلُ: طومار (کاغذ - تکه سنگهایی که بر روی آن می‌نویسند)	إِنْ أَدْرَى: نمی دانم	المُسْتَعَانُ: یاری می طلبیم
زَفِيرٌ: فریاد و ناله (با بیرون فرستادن نفس)	سوره مبارکه المَجَّ	تَذْهَلُ: فراموش کند
مُرْضِعَةٌ: شیر دهنده‌ای که مشغول شیر دادن کودکش است	سُكَّارِيٌّ: مست	مُضْغَةٌ: مقدار گوشت که در یک لقمه جویده می‌شود
نُطْفَةٌ: قطره آب	عَلَقَةٌ: خون بسته	مَرِيدٌ: سرکش - نافرمان
مُخَلَّقَةٌ: موجودی که خلقش کامل است	اِهْتَزَّتْ: به حرکت درآید	رَبَّتْ: رشد و نمو کند
حَرْفٍ: با زبان (بدون ایمان قبلی) کناره - لبه	انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ: دگرگون می‌شود و به کفر روی می‌آورد	ثَانِي عِطْفِهِ: روی برگرداندن (ثانی: پیچیدن و عطف: پهلو)

أَنْبَتَتْ: برویاند	سَبَبٌ: ریسمان	بِهَيْجٍ: نشاطانگیز
الْعَشِير: مونس - همنشین	مَنْ يُهِنِ اللّٰه: هر کس را خدا خوار سازد	خَصْمَان: دو دشمن
ثِيَاب: جامه - لباس	يُصْهَر: می‌گدازد - آب می‌کند	مَقَامِعُ: گرزها (م: مَقَمَع)
رِجَالًا: پیاده‌ها	ضَامِر: لاغر	فَجَّ: درّه - فاصله میان دو کوه
لِيَقْضُوا: تا برطرف کنند	تَفَث: آلودگی - چرک	الْبَيْتِ الْعَتِيق: کعبه - خانه کهن و قدیمی‌ترین مرکز توحید
الأوسان: بتها (م: وثن)	العَاكِفُ فِيه: در آن (شهر مکه) زندگی می‌کنند	الباد: کسانیکه از راه دور وارد (شهر مکه) شوند
قَوْلُ الزُّور: سخن ناروا	فَتَخْطَأُفُه: پس بر بایدهش	تَهْوِي: دور اندازدش
سَحِيق: دور	مَنْسَكًا: روش پرستش	المُخْبِتِينَ: فروتنان
الْبُدْن: شتران چاق و فربه (م: بدنه)	صَوَافٍ: صف کشیده	القَانِعُ: کسی که اگر چیزی به او بدهند قناعت می‌کند
المُعْتَرَّ: محرومان عقیف النفس	لَنْ يَنَالَ اللّٰه: هرگز به خدا نرسد	مَعْطَلَه: ویران شده - فراموش شده
بِئْر: چاه	قَصْر: کاخ	مَشِيد: افراشته - محکم

تَعْمَى الْقُلُوبَ: کور شوند دلها	تَعُدُّونَ: شماره می کنید	فَيَنْسَخُ اللَّهُ: پس خداوند از میان می برد
قَاسِيَه: سخت و سنگین	مَرِيَه: اشک	عَاقِب: کیفر دهد
مُخْضَرَّةً: سرسبز	ذُبَابٌ: مگس	جزء ۱۸ سوره مؤمنون
أَفْلَحَ: رستگار شدند	مَلُومِينَ: ملامت شدگان	رَاعُونَ: رعایت کنندگان
الْعَادُونَ: تجاوزکنندگان	ذَهَابٌ: رفتن و در اینجا از بین بردن	الدُّهْنُ: روغن
صِبْغٌ: رنگ - در اینجا به معنی نان خورش است	أَكَلِينَ: خورندگان	جِنَّةٌ: دیوانگی - جنون
فَاسُكٌ: پس سوار کن	هَيْهَاتَ: دور است	غُثَاءٌ: خار و خاشاک
تَتْرَأُ: پی در پی - یکی بعد از دیگری	غَمْرَةٌ: گرداب	مُشْفِقٌ: هراسان - خوف و ترسی همراه با محبت و احترام
يَجْتُرُونَ: ناله و فغان بر آورند	تَنْكِصُونَ: بر می گشتید	سَامِرًا: گفتگوهای شبانه
تَهْجُرُونَ: هذیان می گوئید - فحش و ناسزا می دهید	أَنْسَابٌ: خویشان - نسبت‌های فامیل	كَالْحُونِ: کسانیکه چهره‌ای در هم کشیده (از سوختن در آتش) و عبوس دارند
هَمَزَاتٍ: وسوسه های	نَاكِبُونَ: منحرفان از حق	يُجِيرُ: پناه می دهد

یَرْمُونَ: متهم می کنند (رمی): پرتاب کردن سنگ یا تیر)	سوره مبارکه نور	اِخْسَـئُوا: دور شوید (اصطلاحی که برای دور کردن سگ استفاده می شود)
رَأْفَهُ: رحم – مهربانی	فَاجْلِدُوا: پس بزنید (شلاق)	الزَّانِيَه: زن زناکار
عُصْبَهُ: گروهی	يَدْرُوا: دور می کند...	ثَمَانِينَ: هشتاد (۸۰)
يَعْظُمُكُمْ: شما را پند می دهد	أَفْضُتُمْ: فرو رفتید (غرق در موضوع شدن)	اِفْكُ: تهمت عظیم
يُوقِّهِمُ اللّٰه: خدا تمام دهد	مَازَكِي: پاک نمی شود	تَشِيْع: آشکار و شایع شود
تَسْتَأْنِسُوا: اجازه بگیرید (با ادب و مهربانی)	طَيِّبِينَ: مردان پاک دامن	الْخَبِيثَات: زنان پلید و ناپاک
جِيْبُوب: یقه پیراهن ها (م: جیب)	خُمُر: روسری ها (م: خمار)	يَغْضُوا: کوتاه کنید (نگاه خود را)
وَلَيْسْتَغْفِرِ: باید خویشتن داری کند	الْأَيَامِي: مردان و زنان بی همسر	أَنْكِحُوا: همسر گیرید
مِصْبَاح: چراغ	مِشْكُوَّة: چراغدان	الْبِغَاء: خود فروشی
دُرِّي: درخشان	كَوْكَب: ستاره	زُجَاجَه: شیشه

يُضِيءُ: شعله‌ور شود	الْغُدُوُّ: بامداد	الْأُصَالُ: شامگاه
لَا تُلْهِهِمْ: ایشان را سرگرم نسازد	بَقِيَعَةٌ: کویر- سرزمین گسترده که آب و علف ندارد	الظَّمَانُ: تشنه
لُجِّيٌّ: دریای عمیق و پهناور	سَحَابٌ: ابر	يُزْجِي: به آرامی می‌راند
رُكَامًا: متراکم - انباشته	الْوَدْقُ: دانه‌های باران	سَنَا: درخشندگی
يَمْشِي: راه می‌رود	مُذْعِنِينَ: تسلیم شوندگان	يَحِيفَ اللّٰهَ: خدا ستم کند
الْحُلْمُ: بلوغ - عقل	الظَّهِيْرَهَ: نیمروز - حدود ظهر	القَوَاعِدُ: بازنشستگان
مُتَبَرِّجَاتٍ: زنانی که خود آرایی و خود نمایی کنند	الْأَعْرَجُ: لنگ	تَحِيَّةٌ: درود
يَتَسَلَّلُونَ: برکندن چیزی - کسانیکه مخفیانه از جایی می‌گریزند	لِوَاذًا: استتار- عمل کسانیکه پشت سر دیگری خود را پنهان می‌کنند	
سوره مبارکه الفرقان	نُشُورٌ: رستاخیز	تُمْلِي: بر او (پیامبر) دیکته (املاء) می‌شود
مُقَرَّنِينَ: کسانیکه با غل و زنجیر دست و پایشان را به هم بسته‌اند	ثُبُورًا: مرگ و هلاکت	الْأَسْوَاقُ: بازارها (م: سوق)

مَسْحُورًا: جادو شده	كَنْزٌ: گنج	قُصُورًا: کاخها (م: قصر)
زَفِيرٌ: خروش - فریاد	أَضَلَلْتُمْ: گمراه کردید	بُورٌ: تباه - نابود
جزء نوزدهم	عَتَوْ: سرکشی و نافرمانی کردند	حِجْرًا مَهْجُورًا: امان دهید (اصطلاحی که اعراب هنگام ترس به کار می‌برند)
هَبَاءٌ: ذرات بسیار ریز	مَنْثُورًا: پراکنده	يَعَضُّ: به دندان می‌گزد (نهایت تأسف و تأثر)
عَسِيرٌ: سخت	مَقِيلًا: محل آسایش	الْغَمَامُ: ابرها
يَا وَيَلْتِي: وای بر من	خَذُولًا: خوار - حسرت زده	فُؤَادٌ: دل
تَرْتِيلًا: به تدریج و منظم (ادا کردن روشن حروف و کلمات)	قَدَمَرْنَاهُمْ: (ف + دمر + نا + هم) پس ایشان را سرنگون ساختیم	تَبَّرْنَا: نابود کردیم و در هم شکستیم
نُشُورٌ: گستردن - بیداری - حرکت	الظِّلُّ: سایه	سُبَاتًا: آرامش
بَلَدَهُ: شهر	أَنَاسٌ: مردم	مِلْحٌ: نمک
أَجَاجٌ: شور	صِهْرٌ: داماد - پیوند	كَفَى: بس است
نُفُورٌ: نفرت	غَرَامًا: مصیبت و عذاب پردوام	مُهَانَ: سرافکننده - خوار

سوره مبارکه الشعراء	مَا يَعْبُونَ: اهمیت ندهد	يَلْقَ أَثَامًا: مجازات آن را خواهید دید
مُسْتَمِعُونَ: شنوندگان	لَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي: زبانهم گویا نیست	بَاخِعٌ: هلاک کردن خویشتن از شدت غم و اندوه
تُعْبَانُ: مار عظیم - اژدها	فَقَرَرْتُ: پس گریختیم	وَلِيدًا: در کودکی
حِبَالُ: طنابها (م: حبل)	مُجْتَمِعُونَ: اجتماع مردم	سَحَّارٌ: ساحران
لَا ضَيْرَ: باکی نیست	يَأْفِكُونَ: وسائل دروغین (ساحران به جای مار به کار می بردند)	تَلْقَفُ: فرو برد
الطُّودُ: کوه عظیم	لَشِرْذِمَةٍ: گروه اندک و پراکنده	مُتَّبِعُونَ: شما را تعقیب خواهند کرد
يَسْقِينُ: سیراب می گرداند	نَبَأًا: داستان - خبر	أَزْلَفْنَا: نزدیک ساختیم
قَلْبِ سَلِيمٍ: دلی که از بیماری و انحراف اخلاقی پاک باشد	لَا تُخْزِنِي: رسوا مکن مرا	الْحَقْنَى: پیوند ده
أَتَبْنُونَ: آیا بنا می نهید؟	فَكُبْكِبُوا: پس سرنگون شدند	بُرْزَتٌ: آشکار شد
عَظْتِ: ما را پند دهی	مَصَانِعُ: مکان و ساختمان مجلل (م: مصنع)	رِيعٌ: مکان مرتفع

طَلَعُ شَكُوفِه	هَضِيمٌ: لطیف - شاداب - میوه رسیده	تَنْحِتُونُ: می تراشید (کوهها را)
فَارِهِينُ: ثروتمندان غفلت زده	الْقَالِينُ: دشمنان سر سخت	عَجُوزٌ: پیرزن
لَا تَبْخَسُوا: کم ندهید	الْجِبَلَةُ: جماعت زیاد	كِسْفًا: پاره ای
زُبُرٌ: کتابها (م: زبور)	الْأَعْجَمُ: غیر عرب	أَنْذِرُ: بیم - بترسان
وَأَخْفِضُ: بگستران	وَادٍ: سرزمین	يَهِيمُونَ: سرگردان - بی هدف
سوره مبارکه النمل	شِهَابٌ: سنگ آسمانی	تَصْطَلُونَ: گرم شوید
تَهْتَرُ: حرکت می کند	جَانٌ: مار	اسْتَيْقَنَتْهَا: یقین داشت
يُوزَعُونَ: باز می داشتند - توقف می کردند تا به هم ملحق شوند	لَا يَحْطَمَنَّكُمْ: پامال نکنند	لَمْ تُحِطْ: آگاهی نداری
أُولُوا قُوَّةً: صاحب قدرت	مَا إِذَا تَأْمُرِينَ: چه فرمان می دهی؟	عَفْرِيْتُ: فرد گردنکش و خبیث (دیو)
الصَّرْحُ: قصر	لُجَّةٌ: امواج متلاطم دریا	لُنْبَيْتِنَّهْ: (ل + ن + ب + ي + ت + ن + ه) البته شبانه به او (حضرت صالح) شبیخون می زنیم

قَوَارِيرُ: بلور	تُفْتَنُونَ: فریب خوردن	مُمَرَّدٌ: صاف
جزء بیستم	حَاجِزٌ: فاصله	يُجِيبُ: اجابت می کند - می پذیرد
دارک: معلوماتش را به کار بردند (اما به نتیجه نرسیدند)	تَحْسَبُهَا: می پنداری	تَمَرٌ: حرکت می کند
سوره مبارکه القصص	تُرِيدُ: اراده ما (بر این) قرار گرفته است	تُمْكِنُ: قدرت و حکومت دهیم
يَحْذَرُونَ: بیم و ترس داشتند	نَمْنٌ: منت نهیم - نعمت به آنها عطا کنیم	أَرْضِعِيه: او را (موسی) شیر ده
خِفَتِ عَلَيْهِ: بر او ترسیدی	رَادُّوه: باز می گردانیم او را	فَالْتَقَطَهُ: او (موسی) را گرفتند
لَتُبَدَى: (راز) را افشا کند	قُصِيه: او را پیگیری کن	جُنُبٌ: دور
الْمَرَضِعُ: زنان شیرده	كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا: تا چشمش روشن شود	فَاسْتَعَاثَهُ: پس طلب یاری کرد
فَوَكَزَهُ: پس بر او مشت زد	فَقَضَى عَلَيْهِ: (آن مرد) از دنیا رفت	يَسْتَصْرِخُهُ: با فریاد یاری می طلبید - کمک می خواست
يَتَرَقَّبُ: انتظار می کشید	غَوَى: گمراه - جاهل	الْمَلَأَ: جمعیت مردم

يَأْتِمُرُونَ: مشورت می کنند	وَرَدَ: وارد شد	أَمْرَاتَيْنِ: دو زن
تَدُوْدَانِ: منع می کردند - (گوسفندان را) جمع می کردند	مَا خَطْبُكُمَا: کار شما (دو زن) چیست؟	يُصْدِرُ: خارج شوند
الرِّعَاءِ: چوپانها (م: راعی)	تَمْشَى: حرکت می کرد - راه می رفت	اسْتَحْيَاءِ: با حالت وقار و حیا
أَنْكِحَكَ: به ازدواج تو در آورم	حِجَجٍ: سالها - (م: حجه) چون اعراب هر سال یک حج بجا می آوردند حجه را یکسال می گفتند)	أَتَمَمْتُ: کامل کنی
أَيَّمَا: هر کدام از	الْأَجَلَيْنِ: دو مهلت	سَارَ: حرکت کرد
النَّسِ: دید	جَذْوَةً: شعله	تَصْطَلُونَ: گرم شوید
شَاطِئِي: ساحل	أَسْلُكُ يَدِكَ: دستت را فرو ببر	سَنَشُدُّ: بزودی محکم می کنم
الْمَقْبُوحِينَ: زشت رویان - سیه رویان	فَلْيَايِصِلُونَ إِلَيْكُمَا: پس بر شما دست نمی یابند (دشمنان بر شما پیروز نمی شوند)	تَطَاهَرَا: این دو (موسی و هارون) دست به دست هم داده اند
عَضْدَكَ: بازوی تو را	ثَاوِيًا: مقیم	فَأَوْقِدْ: پس بیفروز

بَطِرَتْ: مغرور شدند (در اثر نعمتها)	يُجْبَىٰ: جمع می کنند	تَنْخَطَفُ: (ما را) می ربایند - ربوده می شویم
يَخْتَارُ: بر می گزیند	تَبْرَأْنَا: بیزاری می جویم	أَغْوَيْنَا: گمراه کردیم
مَفَاتِحُ: محل هایی که چیزی در آن پنهان می کنند - صندوقها - (م: مَفْتَح) یا جمع مِفْتَح: کلید	الْكُنُوزُ: گنجها (م: كنز)	سَرَمَد: دائم و همیشگی - موجودی که آغاز دارد نه انجام
لَرَادِكُ: البته تو را بر می گرداند	لَا تَنْسِ: فراموش مکن	لَتَنْوَأُ: قیام کردن با زحمت و سنگینی
سوره مبارکه عنكبوت	هَالِكٌ: نابود می شود	مَعَاد: جایگاه - زادگاه (در اینجا سرزمین مکه)
أُوذِيَ فِي اللَّهِ: بخاطر خدا (از سوی دشمنان) مورد آزار قرار می گیرند	أُنْبِئْكُمْ: آگاه گردانم	فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ: تا خدا معلوم گرداند
نَا دِيَكُمْ: میهمانی - مجلس عمومی	لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ: به سراغ مردان می روید	لَيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ: البته بار سنگین گناهانشان را بر دوش می کشند
يَسْأُوا: نا امید شدند	يُنْشِئُ: ایجاد می کند	حَرِّقُوهُ: او را بسوزانید

لَأَرْتَابَ الْمُبِطُلُونَ: کسانی که در صدد ابطال دعوت تو هستند گرفتار شک و تردید شوند	جزء بیست و یکم	أَوْهَنَ: سست ترین
لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا: نمی توانند روزی خود را حمل کنند	حیوان: حیات و زندگی واقعی	لَا تَخْطُهُ: نمی نویستی
سوره مبارکه روم	يَتَخَطَّفُ: می ربایند	كَفَى بِاللَّهِ: خدا کافی است
آثَارُوا الْأَرْضَ: زمینی را زیرورو کردند - آباد کردند	أَدْنَى الْأَرْضِ: سرزمین نزدیک	بِضَعٍ: چند - تعداد انگشت شمار
يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ: گناهکاران نأ امید شدند	أَسَاؤُ السُّوَايَ: کسانی که اعمال بد انجام دادند	عَمَرُوا: آباد نمودند
تُمْسُونَ: شام می کنید (به شب وارد می شوید)	رَوْضَةً: محلی که آب و درخت فراوان دارد - باغ خرم و سرسبز	يُخْبِرُونَ: شادی و سرور
لِتَسْكُنُوا: تا آرامش یابید	تَنْتَشِرُونَ: روی زمین منتشر می شوید	تُظْهِرُونَ: هنگام ظهر
مَنَامٍ: خواب	رَحْمَتٍ: ایشار و فداکاری یک طرفه از قوی به ضعیف - مهر	مَوَدَّةٍ: محبت متقابل و خدمت

قَانِتُونُ: خالصان - اطاعت کنندگان	مُنِيبِينَ: کسانی که مکرر بسوی خدا (بعد از گناه) بر می گردند	فِطْرَتَ اللَّهِ: حسّ خداجویی و خداخواهی در انسان
ظَهَرَ: آشکار شد	قِيَمٌ: ثابت و برپا دارنده	لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ: هیچکس قادر نیست آن روز (قیامت) را برگرداند (کیفر و پاداش خدا را تعطیل کند)
يَمَهْدُونُ: آماده و مهیا می سازند	فَتَثِيرٌ: پس به حرکت در آورند	وَدَقٌ: دانه های پراکنده باران
خِلَالِهِ: لابه لای ابرها	وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ: و توبه آنان پذیرفته نمی شود	لَا يَسْتَخَفُّكَ: نباید تو را خوار و کوچک کنند
مُصْفَرًّا: زرد و پژمرده	شَيْبَةً: ضعف و پیری	سوره مبارکه لقمان
فَخُورٌ: فخر فروش به دیگران	مُخْتَالٌ: کسی که خود را با تخیلات خود را از دیگران برتر می بیند	وَهَنَّا عَلَىٰ وَهْنٍ: روز بروز بر سستی و ضعف او افزوده می شد
خَرْدَلٌ: گیاهی با دانه های سیاه بسیار کوچک	لَا تُصَعِّرُ: روی بر مگردان	مَرَحٌ: مستی و غرور ناشی از نعمت
وَقَرٌ: سنگینی	هَزُوءًا: استهزاء - مسخره	وَاغْضُضُ: و کوتاه کن

انْكَرَ: زشت‌ترین	وَأَقْصِدْ: و میانه‌رو باش	أَسْبَغَ: (نعمتهای ظاهر و باطن را بر شما گسترد) افزون ساخت
نَضَطَرَّهُمْ: به عذاب شدید دچار می‌کنیم	سَأَلْتَهُمْ: از آنها سؤال کنی	أَبْحَرُ: دریاها (م: بحر)
مَا نَفِدَتْ: به پایان نرسد	صَبَّارٌ: شکیبا - بسیار صبرکننده	مُقْتَصِدٌ: میانه‌رو - رعایت حد اعتدال
خَتَّارٌ: پیمان شکنان	وَأَخْشَوْا: و بترسید	الغَيْثُ: باران
سوره مبارکه السجده	أَلْفَ سَنَةٍ: هزار سال	سَلَا لَهْ: عصاره و در اینجا بمنظور نطفه که عصاره کل وجود انسان است
نَسْلٌ: فرزندان و نوه‌ها	سَوَاءٌ: (خلقت او انسان) را کامل کرد	نَاكِسُوا رُؤُسِهِمْ: سر به زیر افکنده‌اند
نَسِيتُمْ: فراموش گردید	لَأْمُلَأَنَّ: البته پر می‌کنیم	تَتَجَافَى: دوری گزینند
نَسُوقٌ: روان می‌سازیم	الجُرُزُ: خشک‌زار	سوره مبارکه الانزاب
جَوْفٌ: اندرون - داخل	يَعَصِمُكُمْ: شما را نگه دارد	المَعْوِقِينَ: بازدارندگان مسلمانان از جنگ
حِدَادٌ: تیز	القائلين: گویندگان	أَشِحَّةٌ: بخیل و حریص

تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ: چشمهایشان بی اختیار در حلقه به گردش درآمده (حالت ترس و اضطراب)	هَلُمَّ الْيَنَا: بسوی ما بیاید (از جنگ دور شوید)	سَلَقُواكُمْ: با لحنی تند و عصبانیت فریاد می کشند.
بَادُونَ: بادیه نشین (کسانیکه در بیابان زندگی می کردند)	نَحَبٌ: عهد و پیمان - نذر	ظَاهَرُوا: پشتیبانی کردند
تَأْسِرُونَ: اسیر می گرفتند	لَمْ تَطُوهَا: قدم نگذاشته بودید	أَمَّتِعْ: شما (زنان) را بهره مند سازم (با پرداخت مهریه)
أَسْرَحٌ: و آزاد سازم	ضِعْفَيْنِ: دو برابر	جزء بیست و دوم
يَقْنَتُ: فروتنی کند	تَوْتِيهَا: او را می دهیم	لَا تَخْضَعْنَ: نرمی نشان ندهید (شما زنان پیامبر)
قَرْنٌ: بمانید - آرام گیرید (زنان پیامبر)	لَا تَبْرَجْنَ: خود نمائی نکنید	الرِّجْسُ: پلیدی
الْمُتَّصِدِّقِينَ: مردان بخشنده	وَطَرَ: حاجت - نیاز	دَاعِيَاً: دعوت کننده
وَدَعُ: رها کن	أَذِيهِمْ: آزار و اذیت ایشان	وَهَبَتْ: بخشید (آن زن)
تُرْجَى: به تأخیراندازی	تُنَوِي: نزد خود نگه داری	عَزَلَتْ: دور کردی

<p>اِنَّاهُ: فرا رسیدن وقت چیزی (و در اینجا آمادگی غذا برای تناول کردن)</p>	<p>ناظِرین: انتظار کشندگان</p>
<p>بُهْتان: تهمت</p>	<p>فَیَسْتَحِی: پس او شرم داشت</p>
<p>ثَقِفُوا: یافت شوند</p>	<p>جَلابیب: مقنعه‌ها (م: جلباب)</p>
<p>سَادَتَنَا: بزرگان و رهبران خود را</p>	<p>تُقَلَّبُ: گردانده می‌شوند</p>
<p>سَدید: استوار - محکم</p>	<p>فَبَرَّاهُ اللهُ: پس خداوند او را پاک شمرد</p>
<p>لَتَأْتِيَنَّكُمْ: (ل + تاتی + ن + کم) البته خواهد آمد (قیامت)</p>	<p>سوره مبارکه سبأ</p>
<p>رَجْز: پلید</p>	<p>مُعَاجِزین: عاجزکنندگان - (کسانیکه گمان می‌کنند می‌توانند از حوزه قدرت خداوند فرار کنند)</p>
	<p>تُوذُوا: بیازارید - آزار رسانید</p>
	<p>یُدْنین: نزدیک سازند (آن زنان)</p>
	<p>السَّاعَةُ: قسمتی از زمان - قیامت</p>
	<p>أَطَعْنَا: اطاعت کردیم</p>
	<p>فَأَبین: پس خودداری کردند</p>
	<p>لَا یَعزُبُ: پنهان نشود</p>

مُزِقَّتُمْ: پراکنده شدید	كِسْفًا: قطعه‌ای	أَلْنَا: نرم ساختیم
سَابِغَات: زره‌ها	عُدُوْ: بامداد	رَوَّاح: شامگاه
مُنِيب: بازگشت کننده	مَحَارِيبُ: (م: محراب) محل عبادت - معبد	تَمَائِيل: (م: تمثال) نقش و عکس - مجسمه
جِفَان: ظرفهای غذاخوری (م: جفنه)	الجَوَاب: حوضها (م: جایبه)	قُدُورٍ اَسِيَات: دیگرهای ثابت
مِنْسَاءُ: عصا - چوبدستی (وسيله دور کردن و راندن)	سَيْلَ الْعَرِمِ: سیل وحشتناک و بیکران	أَكُل: خوراکی
أَسْفَار: سفرها (م: سفر)	فِرْعَ عَن قُلُوبِهِم: اضطراب و ناراحتی از دل‌های آنان بیرون رود	مَوْقُوفُونَ: نگه داشته می‌شوند - بازداشت می‌شوند
العُرْفَات: (م: غرفه) اطاقهایی که در طبقات بالا قرار گرفته‌اند - بهترین منازل بهشت	مِعْشَار: ده یک (۰/۱)	نَكِير: کیفر من
يَقْذِفُ بِالْحَقِّ: حق را (در دل پیامبران) می‌افکند	التَّنَاوُسُ: دسترسی - برگرفتن با سهولت	حِيل: جدائی افکنده می‌شود

سوره مبارکه فاطر	فَاطِرٌ: آفریننده	أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ: صاحبان بالها
تُوَفِّكُون: رانده می شوید	فَلَا تُعْرَنُّكُمْ: پس شما را فریب ندهد	فُرَات: آب گوارا و پاکیزه
جُدُدٌ: (م: جاده) راه - طریق	عَذْبٌ: خنک و پاکیزه	سَائِغٌ: آب گوارایی که راحت از گلو پایین می رود
قَطْمِيرٍ: هسته خرما	خَالٍ: خالی	مُعَمَّرٌ: سالمند
غَرَابِيبٍ: (م: غریب) سیاه پُررنگ	يَصْطَرِحُونَ: ناله و فریاد می کنند	مُقْتَصِدٍ: میانه رو
نَصَبٌ: خستگی	لُغُوبٌ: رنج	سُودٌ: سیاه
السِّيءِ: زشت و بد	لَا يَحِيقُ: فرود نیاید - نازل نشود	سوره مبارکه یس
حَقَّ الْقَوْلُ: وعده عذاب (قطعی شد)	أَحْصَيْنَا: شمارش کنیم - معین کنیم	إِمَامٍ مُّبِينٍ: کتابی آشکار (لوح محفوظ)
قَرْيَةً: شهر - روستا (در اینجا منظور شهر الظاکیه است)	فَعَزَّزْنَا: پس تقویت کردیم	لَنَرَجَمَنَّكُمْ: البته سنگسارتان می کنیم
مَا لِي: چه شود؟	جزء بیست و سوم	يَا حَسْرَةً: افسوس بر...
تُنْبِتُ: می روید	نَسْلَخُ: بر می کشیم	توقدون: برافروزید
المشحون: پُر و انباشته	تَوْصِيَه: سفارش	الأجداث: قبرها (م: حدث)

یَنْسَلُونُ: می‌شتابند	الْأَرَائِكُ: (م: اریکه) تخت‌های بلند	سَلَامٌ: سلامتی - دوری از هر رنج و غم
وَأَمْتَاوُ الْيَوْمِ: امروز جدا شوید	مَسَخٌ: تغییر صورت	فَمَا اسْتَطَاعُوا: پس نتوانستند
مُضِيًّا: گذشتن - عبور کردن	نُعْمَرُهُ: عمر دهیم - سالمند گردانیم	نَنْكِسُهُ: (توانایی او را) کاهش دهیم
الْخَلَّاقُ: آفریننده	أَوَّلَ مَرَّةٍ: نخستین بار	رَمِيمٌ: پوشیده
الصَّافَاتُ: (م: صافه) کسانیکه در صفوف متعدد صف کشیده‌اند (فرشتگان)	الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ: برگ سبز	الْعُرْجُونَ الْقَدِيمُ: شاخه خرماي کهنه خشک و لاغر
يَحِقُّ الْقَوْلُ: گفتار خداوند (وعده عذاب) ثابت شود	مَلَكَوْتُ: حاکمیت و مالکیت	مَشَارِبُ: نوشیدنی‌ها (م: مشربه)
سوره مبارکه الصَّافَاتُ	وَاصِبٌ: مستمر و همیشگی - بیماری مزمن	خَطِيفٌ: بر باید
دُحُورًا: آنهایی که با شدت به عقب رانده می‌شوند	التَّالِيَاتُ: (م: تالی) آنها که پی در پی تلاوت می‌کنند	مَارِدٌ: کسی که دور از هر خیر و برکت است - بی‌همه چیز
لَا زِبَّ: چسبنده	غَوْلٌ: فساد عقل	تَارِكُوا: رها کنیم

وَقَفُوهُمْ: ایشان را بازداشت کنید	يُنزِفُونَ: مست شوند	قاصِرَاتُ الطَّرْفِ: زنانی که نگاهی کوتاه دارد (جز به شوهران خود توجهی ندارند)
عین: (م: عیناء) زنان درشت چشم	بَيْضٌ: تخم مرغ	مَكْنُونٌ: پوشیده و مستور
كِدْتُ: نزدیک بود	لَتُرْدِينَ: سرنگون کنی	لَشَوَّبٌ: آمیخته‌ای از...
الْفَوَا: یافتند	يُهْرَعُونَ: می‌شتابند	كَرْبٌ: اهدوه - غصه
افكاً: دروغی	نَظْرَةً: نگاه	سَقِيمٌ: بیمار
فَرَاغٌ: پس روی آورد (حضرت ابراهیم)	الْمَنَامُ: خواب	الْمُسْتَبِينَ: روشن‌گر
تَذَرُونَ: رها می‌کنید	لَتَمْلَأُونَ: البته شما عبور می‌کنید	أَبَقٌ: گریخت
فَسَاهَمَ: پس فرعه افکندند	الْمُدْحَضِينَ: مغلوب شدگان	فَأَلْتَقَمَهُ: پس (ماهی) او (یونس) را فرو برد
الحوت: ماهی	مُلِيمٌ: مستحق ملامت بود	يَقْطِينُ: نوعی کدو که گیاه آن برگهای پهن و پر آب دارد
العراء: بیابان خالی از گیاه و خشک	فَأَسْتَفْتِهِمْ: (ف + استفت + هم) پس از ایشان بپرس	أَصْطَفَى: آیا برگزیده است

	ساحت: صحن خانه - فضای بین خانه‌ها	سال: چشمنده
--	--------------------------------------	-------------